

مقدمه‌ای در

# اسلام‌شناسی

جلد ۲

(پندار یک "تقد" و نقد یک پندار)

علی میرفطروس

چاپ سوم

نشر نیما

اسلام شناسی ۲ (پندار یک "تقد")

علی میرفطروس

چاپ اول: ۱۹۸۶

چاپ دوم: ۱۹۸۹

چاپ سوم: ۱۹۹۹

طرح روی جلد: د. کارگر

نشر نیما



**Nima GmbH**

Verlag & Buchhandlung

Lindenallee 75

45127 Essen

Germany

Tel.: 0049-201-20 868

Fax: 0049-201-20 869

## فهرست مطالب

۷ - ۵	مقدمه، چاپ سوم
۸	اشاره
۱۰۳ - ۹	مطالب عمومی

در باره اهمیت این بحث و علل تأثیف کتاب (۹ - ۱۵)؛ در باره ارتاداد قبایل عرب پس از مرگ حضرت محمد (۱۶ - ۱۷)؛ "امی" بودن پیغمبر (۱۷ - ۱۹)؛ شک کردن عمر در پیغمبری محمد (۱۹ - ۲۰)؛ یعنی حضرت علی با ابیکر (۲۰ - ۲۲)؛ تعداد اندی طرفداران علی در ماجرای "ستقیفه" (۲۲ - ۲۳)؛ شروت‌های عبدالرحمن بن عوف (۲۴ - ۲۵)؛ زمینداری و پدیده اجاره و مزارعه در جامعه عربستان (۲۵ - ۲۶)؛ ازدواج حضرت محمد با عایشه (۲۷ - ۲۸)؛ بحث و انتقاد در محتوای قرآن در زمان محمد و عمر (۲۸ - ۳۰)؛ زناقه و متفکران ضداسلامی در عصر عباسیان (۳۶ - ۴۶)؛ امامان شیعه در عصر امویان و عباسیان (۴۶ - ۴۸)؛ نگاهی تازه به "قیام امام حسین" و واقعه کربلا (۴۸ - ۵۳)؛ در باره خالدبن ولید یا "شمشیر خدا" (۵۵ - ۵۷)؛ حضرت محمد در برخورد با اشراف قریش و بنی امیه (۵۷ - ۶۶)؛ املاک خصوصی پیغمبر (۶۶)؛ حضرت محمد و علی در برخورد با عثمان (۶۶ - ۷۲)؛ متزلت طلحه و زییر در پیشگاه محمد و علی (۷۲ - ۷۴)؛ مالکیت در اسلام و روشنگران اسلامی ایران (۷۵ - ۷۸)؛ جنبش خوارج (۷۸ - ۸۹)؛ در باره املاک و شروت‌های امام علی (۹۰ - ۹۹)؛ نکاتی در باره حضرت علی و اقدامات اجتماعی او (۹۹ - ۱۰۳)

۱۱۵ - ۱۰۵	منابع و مأخذ
۱۲۶ - ۱۱۷	نامنامه

## کمی به ضرورت

اندیشه ورزی یکی از ابزارهایی است که می‌توان با آن مدیتیت را تعریف کرد و صرف "در مصاف با افکار و اندیشه‌های متفاوت، متنوع و مضاد است که امکان رشد اندیشه فراهم می‌کردد. و در این زمان که بحث‌های پیرامون مدیتیت و جامعه‌ی مدنی در همه‌ی ابعاد آن و در همه‌ی سطوح اجتماعی مطرح می‌باشد، هر کمکی، هرچند فاچیز در هموار کوتن راو و رسیلان به ابزار اندیشه ورزی وظیفه‌ای است جداول که‌جا برای خود قاتل شده‌ایم.

انشارات نیما با توجه به موقیت حساس کنولی و نکات کره‌ی مطروحه در جامعه، و به خصوص جامعه‌ی روش‌گری ایران، وظیفه‌ی خود می‌داند که در حد توان و امکانات خود از چاپ و ارائه‌ی آثار هر اندیشه ورز و یا اندیشمندی که بتواند به بالا بردن سطح دانش و اندیشه در کلیت خود پردازد، کرتاهی نکند.

ذکر این نکته شاید ضرورتی باشد نه چنان‌لازم که: اعتقادات و نکات نظری و تصوری تویسنه‌ی اثرچاپ شده توسط انتشارات نپما، می‌توانند کاملاً متفاوت از نظرات ناشر باشد، و علت همان حداول وظیفه‌ای است که ما برای خود قاتل شده‌ایم.

## انتشارات نیما

## مقدمهٔ چاپ سوم

گرایش به مذهب از دیرباز، با نیازهای روحی، عاطفی و اخلاقی انسان‌ها پیوند داشته است. در واقع انسان‌ها از طریق مذهب کوشیده‌اند تا به بسیاری از مسائل وجودانی، متافیزیکی و اخلاقی خود پاسخ دهند، اما توضیح همه پدیده‌های اجتماعی - از جمله پیشرفت، آزادی، دموکراسی و سیاست - در پرتو دین و اعتقادات مذهبی، جامعه‌ها را همواره با بحران‌های عظیم رویرو ساخته است زیرا اگرچه دین از زندگی انسان‌ها جدا نیست، اما زندگی انسان‌ها در دین خلاصه نمی‌شود.

بررسی اعتقادی هر دینی، همواره با مخالفت‌های پاره‌ای از پیروان یا معتقدان آن، رویرو بوده است و در آنجا که مؤلف با تکیه بر عقل نقاد و بکارگیری شیوه علمی، کوشیده‌تا افسانه‌ها و خرافات رایج دینی را نقد و بررسی کند، این اعتقادات و مخالفت‌ها دوچندان بوده‌اند.

بررسی اتفاقاتی تاریخ اسلام نیز از این مخالفت‌ها و اتفاقات برکنار نبوده و نخواهد بود زیرا آن کس که عقل را پایه بررسی‌ها و داوری‌های خود قرار می‌دهد و آن کس که با تکیه بر ایمان، هرگونه شک و تردید در روایات موجود دینی را "گناه کبیره" می‌داند، منطقاً به نتیجه‌گیری‌های متفاوت و غالباً متنضاد خواهد رسید.

و این چنین است که کتاب کوچک "اسلام‌شناسی" نیز از آغاز انتشار خود (در فروردین ماه ۱۳۹۷) بعنوان یک کتاب "نامتعارف"، با ایرادها و اتفاقات چندی روپرتو گردیده که آخرین آنها، ایرادها و اتفاقات مندرج در نشریات سازمان مجاهدین خلق است که پاسخ به آن‌ها، موضوع و محتوای کتاب حاضر را تشکیل می‌دهد. کم و کیف این پاسخ‌ها اگرچه گاهی کتاب را از جدل منطقی به "جادال با مدعی" کشانیده و از خصلت علمی بحث‌ها کاسته است، اما امیدوارم که این بحث و بررسی‌ها دارای آگاهی‌های مفیدی در باره تاریخ اسلام باشند.

نایپلنون می‌گفت: "تاریخ، هیچ چیز نیست بجز دروغ‌های مورد اتفاق همه".

ما، با این نظر (که گویا نظر گروهی از معتقدان به اسلام نیز هست) اساساً مخالفیم و از این رو، امیدواریم که بررسی تاریخ اسلام در اینجا بعنوان "بی احترامی به عقاید مذهبی توده‌ها" یا "توهین به باورهای مورد اتفاق همه" تلقی نگردد، بلکه با طرح یک بحث آزاد و روشنگر، در شناخت بهتر تاریخ اسلام بکوشیم. بررسی اتفاقاتی تاریخ و تعالیم اسلام به ارتقاء آگاهی و غنای حافظه تاریخی جامعه ما کمک

می‌کند و آنرا در برخورد با مسائل مذهبی - سیاسی آینده، هوشیارتر خواهد ساخت. با چنین اعتقادی است که ما معتقدیم:  
”آینده، برآیند ناگزیر گذشته و حال است“<sup>۱</sup>

استقبال خوائندگان گرانقدر باعث گردیده تا چاپ سوم کتاب حاضر با حروفچینی جدید و العاقات و اضافات چندی منتشر شود، باشد که چاپ جدید این کتاب کوچک نیز مورد عنایت و استقبال قرار بگیرد.

علی میرفطروس

اکتبر ۱۹۹۸

## اشاره:

متن حاضر، در پاسخ به انتقادات مندرج در چندین شماره نشریه "مجاهد" و "راه آزادی" (ارگان جمعیت "داد"، وابسته به شورای ملی مقاومت مجاهدین خلق) تهیه و تدوین شده است. نسخه هائی از این مقاله برای دو نشریه مذکور ارسال گردیده و بنام آزادی و حقوق حاکم بر قانون مطبوعات (ناظر بر حق قانونی مولف در پاسخ به انتقادات و اتهامات مطرحه) از مسئولین نشریه "مجاهد" و "راه آزادی" درخواست شد تا در صورت اعتقاد واقعی به آزادی و "داد"، عین این مقاله را بی هیچ حذف یا سانسوری چاپ و منتشر نمایند.

پس از گذشت ۶ ماه از ارسال این مقاله (بوسیله پست سفارشی)، هم نشریه "مجاهد" و هم نشریه "راه آزادی"، هر دو، از چاپ و انتشار آن خودداری کرده اند و بدینوسیله، بار دیگر، عدم اعتقاد خویش را به آزادی اندیشه و بیان نشان داده اند.

مولف، ضمن چاپ مقاله مزبور بصورت کتاب حاضر، امیدوار است که این بحث و بررسی در تصحیح نظر و تدقیق نگرش تاریخی ما نسبت به اسلام و خصوصاً "اسلام راستین"، مفید و مؤثر باشد.

مولف وظیفة خود میداند از همه دوستانی که مقدمات چاپ و انتشار این کتاب را فراهم ساخته اند تشکر و سپاسگزاری نماید.

ع.م.

۱۹۸۶ - پاریس

”نقد“‌ها را بود آیا که عیاری گیرند؟

تا همه صومعه داران پی کاری گیرند؟

(حافظ)

پس از گذشت ۸ سال از نخستین چاپ کتاب ”اسلام شناسی“ در ایران (فروردين ماه ۵۷) و بعد از گذشت ۳ سال از تجدید چاپ آن در خارج از کشور (۱۹۸۳) اينك آقای ابوذر ورداسي، عنوان يکي از نظريه پردازان سازمان مجاهدين، کتاب ”اسلام شناسی“ و مؤلف آنرا به باد انتقاد گرفته اند.

تقد و بررسی کتاب ”اسلام شناسی“ اگرچه می‌توانست مقدمه‌ای برای يک بحث آزاد در چگونگی پیدايش، رشد و گسترش اسلام (خصوصاً در ایران) و نيز زمينه‌اي برای شناخت بيشتر تعاليم اجتماعي اسلام و عملکردهای نخستین رهبران و پیشوایان آن باشد، اما مجموعه نوشته‌ها و به اصطلاح انتقادات مندرج در چندين شماره نشریه ”مجاهد“ و ”راه آزادی“، دست يازيدن بر اين امكان مشبت و سازنده را، متأسفانه، به يأس و نااميدی بدل ساخته است.

این، اولين بار نيسست که آقای ورداسي محققانی را که با

بردباری و قناعت به بررسی تاریخ ایران و اسلام نشسته‌اند، اینچنانین مورد انتقاد و ناسزا قرار میدهند. در سال ۵۷ نیز ایشان کتاب "اسلام در ایران" (پتروشفسکی) را بیاد انتقاد گرفته و طی آن، سخت‌ترین ناسزاها و دشنام‌ها را نثار این اسلام‌شناس و ایران‌شناس معروف کرده‌اند بطوری‌که نوشه‌های آقای ورداسی را، بدروستی، می‌توان کلکسیونی از ناسزاها و دشنام‌های سخيف نامید<sup>۱</sup>.

مجموعه انتقادات اخیر ایشان درباره "اسلام‌شناسی" نیز بروشنسی، این واقعیت را بازگو می‌کند که شیوه ناسزاگوئی، دشنام و تحریف، شیوه ایدئولوژیک این منادیان "اسلام راستین" و مدافعان "جمهوری دموکراتیک اسلامی" بشمار می‌رود.

اینکه چرا پس از ۸ سال نظریه پردازان "اسلام راستین" اینک به بررسی و انتقاد کتاب "اسلام‌شناسی" نشسته‌اند، خود سئوالی است قابل طرح و بررسی، اما هر خواننده آزاداندیشی انتظار داشت که متولیان و کلیدداران گنجینه "اسلام راستین" پس از ۸ سال تفکر در محتوای کتاب کوچک "اسلام‌شناسی"، اینک پاسخی متین، مسئولانه و جامع ارائه و نمایند.

پس از ۸ سال اینک، گوئی که ناگهان، رهبران سازمان مجاهدین دشمن واقعی خویش را در عرصه ایدئولوژیک یافته‌اند و از این رو کوشیده‌اند تا در یک کارزار قلمی- تبلیغاتی، این "دشمن خطرناک" را سرکوب یا به اصطلاح "بسی اعتبار" نمایند، هم از این رو است که انتقادات مندرج در نشریات مجاهدین، در حقیقت، واکنش خشم‌آگو و

۱ - نگاه کنید به: جزمیت فلسفه حزبی (نقیبی بر اسلام در ایران پتروشفسکی)، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۵۷ ش.

شتاپزدۀ کسانی است که کتاب کوچک "اسلام‌شناسی" بنیاد نظرات و تئوری‌های آنان را نقش بر آب کرده است، انتقاداتی که تهمت و تحریف، مغلطه و سستی استدلال، فرار از پاسخ به بحث‌های اساسی، حاشیه‌پردازی‌های ترحم انگلیز در باره حضرت محمد و علی، بی صداقتی در نقل کامل منابع تاریخی کتاب "اسلام‌شناسی" و خصوصاً: عدمه کردن چند اشتباه و غلط چاپی، از وجود مشخصه آنست.<sup>۱</sup>

این نوشته‌ها، در عین حال، خمینیسم را که در ذات ایدئولوژی این سازمان نهفته و پنهان است، بار دیگر، به معرض نمایش می‌گذارد:  
خرقه پوشی من از غایت دینداری نیست

جامه‌ای بر سرِ صد عیبر‌نهان پوشیدم  
ما، خواندن دقیق این به اصطلاح انتقادات را به همه کسانی که  
می‌خواهند در باره ضعف استدلال و تزلزل کامل تئوریک و همچنین:  
مهارت در پنهان کردن این ضعف‌ها و تزلزل‌ها در لفافه "انتقادات  
فاضلانه"، تصور روشنی داشته باشند، صمیمانه توصیه می‌کنیم...  
پاسخ به انتقادات آقای ورداسی، فرصت مناسبی است تا بعضی  
از جنبه‌های اسلام را، که طی قرون‌ها در سرنوشت تاریخی و حیات  
اجتماعی- فرهنگی جامعه ما نقش اساسی داشته است، مطالعه و  
بررسی نمائیم. بقول حافظ:

---

۱ - بی جهت نیست که آقای ورداسی، بدون مقدمه و ارائه یک بحث تئوریک- تاریخی، همین اشتباهات و غلط‌های چاپی را، که در نوشته‌های خود ایشان نیز فراوان است، در اولین مقاله و در اولین صفحات، به رخ خوانندگان کشیده‌اند تا بدینوسیله به اصطلاح "اقوال ساختگی و استنادات جعلی کتاب اسلام‌شناسی" را اثبات نسایند!

شد آن که اهل نظر بر کناره می‌رفتند  
 هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش  
 به بانگ چنگ بگوئیم آن حکایت‌ها  
 که از نهفتن آن، دیگر سینه می‌زد جوش  
 برای ما بسیار خوشحال کننده خواهد بود که پاسخ آقای وردابی  
 را (اگر اساساً پاسخی بدنبال باشد) در صفحات همین نشریه (مجاهد)  
 مطالعه نمائیم چرا که معتقد‌دم در پرتو این‌گونه بحث‌ها است که حقیقت  
 آشکار خواهد شد. بقول حافظ:

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه  
 آنکس که عرضِ شعبده با اهل راز کرد

\* \* \*

انتقادات آقای وردابی فاقد یک نظم منطقی و اساساً دارای تناقضات درونی است، بعنوان مثال: ایشان، ابتداء مارا به "عدم اتكاء به متون اصلی و استفاده از منابع ناموثق و غیرمعتبر" متهم کرده‌اند، اما، در یک سطر بعد، این ادعای خود را نقض کرده و مارا به "برخورد غیرعلمی با اسناد تاریخی و متون معتبر و دست اول" متهم نموده‌اند<sup>۱</sup>.

این تناقض گوئی، چنانکه گفته‌ایم، ناشی از شتابزدگی و فقدان یک نظم منطقی در ارائه بحث و انتقاد می‌باشد (ما، موارد دیگری از این تناقضات را در بحث‌های آینده خود نشان خواهیم داد). بنابراین و با توجه به تنوع مسائل و مطالب ارائه شده، ما ناگزیریم که پاسخ به انتقادات مندرج در نشریات مجاهدین را بطور مشخص و مورد به

<sup>۱</sup> - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷؛ ماهنامه راه آزادی، شماره ۵، ص ۳۷.

مورد، در زیر بیاوریم تا خوانندگان علاقمند دقیقاً بحث را دنبال کرده و از غلطیدن به مغلطه‌های رایج، دور و در امان بمانند.

### ۱ - آقای وردابسی مدعی هستند:

”کتاب اسلام‌شناسی... اخیراً در خارج از کشور تجدید چاپ شده است... مؤلف (میرفطروس) این نقطه نظر را القاء می‌کند که اسلام راستین و اصیل همان اسلام اموی و صفوی یعنی اسلام نبوی و علوی است و به تبع و بسی تردید، هیچ تفاوت و تمایزی میان اسلام خمینی و اسلام مجاهدین وجود ندارد“.<sup>۱</sup>

گذشته از ضعف انشائی این عبارت به اصطلاح ”فارسی“، همه میدانند که برخلاف ادعای آقای وردابسی، کتاب ”اسلام‌شناسی“ نه اخیراً، بلکه ۸ سال پیش در ایران منتشر شده و ۳ سال پیش نیز در خارج از کشور تجدید چاپ شده است.

همچنین، ما هیچ کوششی در القاء ”اینهمانی“ بین اسلام خمینی و اسلام مجاهدین بکار نبرده ایم، اما عمیقاً معتقدیم (و حاضریم در یک بحث تئوریک نشان دهیم) که ”اسلام نبوی“ و ”تشیع علوی“ همین تشیع و اسلامی است که در ایران، امروزه، آیت‌الله خمینی آنرا نمایندگی و اعمال می‌کند.

بحث در وجود افتراق ”اسلام خمینی“ و ”اسلام مجاهدین“ و بررسی وجود اشتراک آنها (خصوصاً در حوزه آزادی، دموکراسی و حاکمیت سیاسی) بحث و بررسی مفصلی است که فکر میکنیم صفحات نشریه ”مجاهد“ جای آن نیست (و اگر هست، ما کاملاً آماده برای

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۱؛ راه آزادی، شماره ۵، ص ۳۷.

آغاز و ارائه این بحث هستیم). ما، این مسائل را در کتاب ”ملاحظاتی در تاریخ ایران“ مطالعه و بررسی خواهیم کرد<sup>۱</sup>.

۲ - آقای ورداسیبی ضمن منت‌گزاری بر ما - و خصوصاً بر خوانندگان علاقمند - تأکید کرده‌اند که ”بدلیل الزامات مرحله‌ای انقلاب، مطالب و شواهد و دلایل بسیاری را ناکفته می‌گذاریم و می‌گذریم...“

چنین منت‌گزاری و ”گشاده دستی فاضلاته“ ای از آقای ورداسیبی - که حتی کوچکترین اشتباه چاپی کتاب ”اسلام‌شناسی“ را ناکفته نگذاشته‌اند - بسیار شگفت است. همچنین، ما بدرستی نمیدانیم که منظور ایشان از ”الزامات مرحله‌ای انقلاب“ چیست؟ بهمین جهت است که انتظار داریم در این شرایط حساس تاریخی و در بستر آگاهی و هوشیاری بدست آمده از ۸ سال حکومت خونین اسلامی در ایران، آقای ورداسیبی و دیگر نظریه‌پردازان ”اسلام راستین“، با طرح یک بحث آزاد و اساسی، یکبار و برای همیشه به ابهامات و آشفته فکری‌های موجود در باره انواع ”اسلام راستین“ و ”تشیع انقلابی“ خاتمه دهند:

- ما باید نشان دهیم که ”اسلام خمینی“ حقانیت و مشروعيت خود را از کدام منابع قرآنی و اسلامی می‌گیرد؟

- ما باید نشان دهیم که ”اسلام نبوی“ و ”تشیع علوی“ (نه براساس تفسیرهای دلخواه روشنفکران مذهبی) بلکه براساس قرآن و عملکردهای حضرت محمد و علی چگونه بوده است؟

---

۱ - این کتاب مدتها پیش منتشر شده است. نگاه کنید به: ملاحظاتی در تاریخ ایران، علی میرفطروس، چاپ سوم، صص ۱۰۶ - ۱۵۳.

- ما باید نشان دهیم که وجود اشتراک یا افتراق "اسلام خمینی" با انواع دیگر "اسلام راستین" (از مطهری و شریعتی تا طالقانی و مجاهدین) در چیست؟

- ما باید نشان دهیم که براساس چه شرایط اجتماعی - سیاسی و بو شالوده کدام پیوند یا سازش طبقاتی، حکومت اسلامی پس از مرگ حضرت محمد به ابوبکرها و عثمان‌ها رسید و اساساً این افراد (که دکتر شریعتی و آقای وردابی آنان را "تجسم اشرافیت" و "دژ استوار ارجاع" نامیده‌اند) چه نقشی در ایجاد اسلام و استقرار حاکمیت سیاسی - مذهبی محمد داشتند؟

- ما باید نشان دهیم که اسلام با چه سرکوب و خشونتی وارد ایران شد و اساساً "اسلامیت جامعه ایرانی" چقدر واقعیت دارد و این "اسلامیت" با چه بهاء خونین و گزاری نصیب جامعه ایران شده است؟

- ما باید نشان دهیم که در میان همه کشورهای سنتی مذهب، چرا و به چه دلایل تاریخی و سیاسی - اجتماعی، کشور ما بعنوان تنها کشور شیعه مذهب دنیا باقی ماند؟ و ...

بنظر ما پاسخ به این مسائل از جمله، پاسخ به "الزمات مرحله‌ای انقلاب" است. ما معتقدیم که جدائی از اخلاق و اسلام خمینیستی تنها و تنها در روند یک مبارزة معرفتی و اجتماعی بدست می‌آید و بهمین جهت از آقای وردابی و سازمان مجاهدین انتظار داشتیم تا بجای خزینه در لای فروتنی‌های کاذب و "منت‌گزاری‌های فاضلانه"، با آغاز یک بحث آزاد، در ارتقاء آگاهی‌های جامعه نسبت به تاریخ اسلام بکوشند.

۳ - ما در باره برگشتن از اسلام (ارتاداد) اکثریت قبایل عرب، بلاfacسله پس از مرگ محمد و سرکوب توده‌های مرتد بوسیله ابوبیکر و دیگر خلفای اسلامی، به نقل از "تاریخ طبری" و "اصول کافی" یادآور شدیم:

"ابوبیکر و حضرت علی فرمان دادند تا: "هر که از دین برگشته باشد با شمشیر گردن زنند و در آتش بسوزانند و زن و بچه‌اش را اسیر کنند".

آقای ورداسبی ضمن اشتباه در استناد به صفحه کتاب، اعتقاد کرده‌اند:

"در هیچ یک از نسخه‌های تاریخ طبری و اصول کافی، این مطلب دیده نمی‌شود. به بیان دیگر در منابع مزبور هرگز نیامده است که شخص علی چنین دستوری داده باشد."<sup>۱</sup>

اولاً: آقای ورداسبی، عمداً نام ابوبیکر را حذف کرده‌اند، در حالیکه صفحات استنادی ما به "تاریخ طبری" (ج ۴، صص ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۴۰۷ و ۱۴۱۰) اساساً مستند به فرمان ابوبیکر بوده است.

ثانیاً: با رجوع به "تاریخ طبری" درمی‌یابیم که برخلاف ادعای آقای ورداسبی، حضرت علی نیز بصراحت فرمان داد: "کشن مردان و اسیر کردن زنان فقط در باره آنانی که از دین برگشته‌اند و کافر شده‌اند روا است".<sup>۲</sup>

براساس این فرمان بود که معقل بن قیس (سردار علی) به حضرت نوشت: "هر که مرتد بود گفتیم به مسلمانی باز آید و گرنم او را

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷.

۲ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۲۰.

خواهیم کشت“<sup>۱</sup>.

چنین سیاستی در حقیقت از احکام اساسی فقه اسلامی در باره مرتد است که نه تنها در باره برگشتن افراد از اسلام، بلکه حتی در باره کسانی که به پیغمبر اسلام، دشنام می‌دهند نیز قابل اجراء است<sup>۲</sup>.

#### ۴ - آقای ورداسبی نوشه اند:

(مؤلف اسلام‌شناسی) ”برای آنکه نشان دهد که برخلاف ادعای قرآن، پیامبر اسلام علاوه بر سواد خواندن، سواد نوشتن هم داشته است از طبری (ج ۳، ص ۱۱۲۵) نقل می‌کند که متن صلحنامه حدبیبه را خود پیغمبر اسلام نوشت... آنچه به طبری نسبت میدهد نادرست و نقیض مطلب درست است“<sup>۳</sup>.

در این باره ما، باز هم به ”تاریخ طبری“ مراجعه کردیم. طبری مشخصاً در باره نوشن حضرت محمد تأکید می‌کند:

”پیغمبر، صلحنامه را بگرفت و کلمه محمد را بجای پیغمبر خدا نوشت“<sup>۴</sup>.

ابن عباس گوید:

”چون بیماری پیغمبر سخت شد، گفت: لوازم بیاورید تا برای شما مکتوبی بنویسم که پس از من گمراه نشود“<sup>۵</sup>.

در ”صحیح“ بخاری و مسلم نیز آمده است که: چون پیغمبر را

۱ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۶۵.

۲ - نگاه کنید به: صحیح الکافی، ج ۳، باب حدالمرتد، صص ۳۲۴ و ۳۲۵.

۳ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۸.

۴ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۲۵.

۵ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۲۰.

مرگ فرا رسید، فرمود: "دوات و کاغذی بیاورید تا نامه‌ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید".<sup>۱</sup>

از امام جعفر صادق پرسیدند که چرا پیغمبر، "امی" نامیده شده است؟ امام پرسید: مردم در این باره چه می‌گویند؟ پرسنده توضیح داد که مردم، علت این تسمیه را عدم آشناشی پیغمبر با نوشتن می‌دانند. امام پاسخ داد: "دروغ گفته‌ند، لعنت خدای بر ایشان باد! چگونه ممکن است پیامبر بتواند چیزی را به مردم بیاموزد که خود نمی‌خواند و نمی‌نوشت. سوگندِ خدا، پیامبر خدا به ۷۲ یا به ۷۳ زیان می‌خواند و می‌نوشت. او را امی گفته‌ند چون از مردم مکه بود و مکه از امهات قری بود".<sup>۲</sup>

ابن خلدون، ضمن تأکید بر اینکه: "محمد متن صلحنامه را از علی گرفت و نوشت: محمدبن عبدالله" یادآور می‌شود که: "از این نوشتن، تردیدهایی در ذهن تو (خواننده) پدید نیاید (زیرا) عده‌ای ایراد می‌کنند که این نوشتن به معجزه (امی بودن) او لطمه می‌زنند". بنظر ابن خلدون: "نوشتن این عبارت، خود یکی از معجزات اوست"!<sup>۳</sup>

امین عاملی (عالیم بزرگ شیعی) نیز تأکید می‌کند:  
"آن کسانی که نگذاشتند رسول خدا در مورد خلافت چیزی بنویسد، همان کسانی هستند که...".<sup>۴</sup>

۱ - اعيان الشيعه، ج ۱، ص ۲۶۱.

۲ - معانی الاخبار، شیخ صدق، ص ۱۲۰؛ علل سراجع، شیخ صدق، ص ۱۲۰.

۳ - بصائر الدرجات، محمدين حسن صفار، ص ۵۲؛ به نقل از مقاله "امی" دکتر عبدالامیر سلیم، نشریة دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۱۰۱، ص ۴۵-۳۵.

۴ - العبر، ج ۱، ص ۴۳۱.

۵ - اعيان الشيعه، ج ۱، ص ۲۶۳.

مجموعه این اسناد و مدارک و دهها مأخذ دیگر نشان می‌دهد که حضرت محمد نه تنها "امی" (بیسواند) نبوده، بلکه آدمی آگاه و بافرهنگ بوده است.

#### ۵ - آقای ورداسبی نوشتند اند:

"مؤلف اسلام‌شناسی، از طبری نقل می‌کند که عمر در پیغمبری محمد شک کرد بطوریکه در مورد صلح حدیبیه گفت: "و ما شکست فی نبوة محمد قط کشکی یوم الحدیبیه"، ایضاً این استناد نیز جعلی است و طبری همچو چیزی ننوشتند و چنین مطلبی را به عمر نسبت نداده است".<sup>۱</sup> نگاهی به کتاب "اسلام‌شناسی"، بخوبی نشان میدهد که اولاً استناد کلی ما هم به کتاب "تاریخ طبری"، و هم به "تاریخ سیاسی اسلام" بوده است و ثانیاً آقای ورداسبی منبع دیگر (تاریخ سیاسی اسلام) را، عمداً حذف کرده اند. با اینحال، برای اینکه درجه صداقت و امانت علمی آقای ورداسبی را بیشتر بشناسیم، ما، بار دیگر، به هر دو کتاب فوق مراجعه کردیم:

طبری در باره صلح حدیبیه و شک و تردید عمر در پیغمبری محمد می‌نویسد:

"یاران پیغمبر چون دیدند که کار صلح و بازگشت افتاد و پیغمبر، بسیار تحمل کرد، سخت آشته شدند و چیزی نمانده بود که به خطر کفر افتند. عمر بن خطاب پرجست و پیش ابوبکر رفت و گفت: ای ابوبکر مگر او (محمد) پیغمبر خدا نیست؟ ابوبکر گفت: ای عمر! مطیع وی باش! من شهادت میدهم که

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷.

او پیغمبر خدا است... آنگاه عمر پیش پیغمبر آمد و گفت:

مگر تو پیغمبر خدا نیستی؟ پیغمبر گفت: چرا من بنده و

فرستاده خدایم و خلاف فرمان وی نکنم...<sup>۱</sup>.

مؤلف "تاریخ سیاسی اسلام"، بروشني تأکید می کند:

"عمر پیش از مرگ حضرت محمد، پیغمبر را به جنون و هذیان متهم ساخت و در پیغمبری محمد شک کرد بطوریکه در صلح حدیبیه گفت: و ما شکت فی نبوة محمد قطّ کشکی یوم الحدیبیه".<sup>۲</sup>

#### ۶ - آقای ورداسبی نوشه اند:

مؤلف اسلام‌شناسی از تاریخ طبری (ج ۴، ص ۱۳۳۶) و فرق الشیعه نویختی (ص ۴۳) نقل میکند که: "پس از بیعت علی با ابوبکر، او (ابوبکر) سه روز پیاپی از مردم خواست که اگر از بیعت خود ناراضی هستند، میتوانند بیعت خود را با او بر هم بزنند. علی در مسجد از جای خود بلند شد و خطاب به ابوبکر گفت: ما بیعت خود را با تو فسخ نمی کنیم و این کار را نخواهیم کرد زیرا رسول خدا ترا در کار دین و امامت بر ما، در نماز، مقدم داشت، پس کیست که بتواند ترا در اداره امور دنیای ما باز دارد و واپس اندازد؟... من (ابوذر ورداسبی) کتاب فرق الشیعه را سطر به سطر و مکرر در مکرر خواندم و این روایت تاریخی را پیدا نکردم... طبری نیز در تاریخ خود چنین گزارش دروغی را ضبط نکرده است".<sup>۳</sup>.

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴.

۲ - تاریخ سیاسی اسلام، ص ۱۲۳.

۳ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷.

اولاً: ما مسئله فوق را، اساساً از صفحه ۴۳ کتاب "فرق الشیعه" نقل نکرده ایم و ایشان در استناد به کتاب ما، باز هم، دچار اشتباه شده‌اند (همان اشتباہی که آقای ورداسی به سبب آن ما را به "اقوال ساختگی و استنادات جعلی" متهم کرده‌اند).

ثانیاً: با مراجعه به کتاب "فرق الشیعه نویختی"<sup>۱</sup> عین عبارت فوق (مندرج در کتاب اسلام‌شناسی) را، کاملاً و تماماً، می‌خوانیم و یکبار دیگر از آنهمه "صدقات" و "شهامت" آقای ورداسی دچار شگفتی و حیرت می‌شویم.

ثالثاً: درک ایشان از مندرجات "تاریخ طبری"، مغشوش، مغلوط و نادرست است، زیرا چنانکه در کتاب "اسلام‌شناسی" یادآور شدیم: "خداداری ۴ روزه حضرت علی برای بیعت با ابویکر، اساساً، بخاطر زنش (فاطمه) بود که در مورد تصرف زمین‌های فدک با ابویکر اختلاف داشت" همین مسئله را طبری در صفحه مسورة استناد آقای ورداسی (ص ۱۳۵، ج ۴) آورده که ضمن آن، حضرت علی بر شایستگی و برتری ابویکر برای خلافت تأکید می‌کند. طبری می‌نویسد:

"علی پرخاست و آنگاه (خطاب به ابویکر) گفت:

بازماندن ما از بیعت تو از این رو نیست که فضل (برتری) ترا  
انکار کنیم یا خیری را که خدا سوی تو رانده به دیده حسد  
می‌نگریم، ولی ما را در این کار حقی بود که ما را ندیده  
گرفتیم. و چون علی ساكت شد، ابویکر گفت: بخدا خویشاوندان  
پیغمبر خدا را از رعایت خویشاوندان خود بیشتر دوست دارم،  
در باره (مصادره) این اموال (یعنی اراضی فدک) که میان

---

۱ - انتشارات بنیاد فرهنگ، به خامه محمد جواد مشکور، صفحه چهل و دو.

من و شما اختلاف است، نیت خیر داشتم (زیرا) شنیدم که پیغمبر خدا می‌گفت: از ما ارث نمی‌برند. پس از آن، علی برخاست و از حق و فضیلت و سابقه ابوبکر سخن آورد و پیش رفت و با او بیعت کرد... ابوسفیان به علی گفت: چرا این کار (خلافت) در کوچکترین طایفه قریش باشد، بخدا اگر خواهی، مدینه را بر ضد ابوبکر از اسب و مرد، پر میکنم. اما علی گفت: ای ابوسفیان! ابوبکر شایسته این کار (خلافت) بود.<sup>۱</sup>

ملاحظه میشود که آقای ورداسی، باز هم دروغ گفته و گزارش طبری را بدلاً خواه خود برداشت کرده‌اند!

۷ - در کتاب "اسلام‌شناسی" ما یادآور شدیم که بعد از واقعه سقیفه، حضرت علی برای کسب مقام خلافت تلاش‌های بسیار کرد، با اینحال تعداد مسلمانانی که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، اقلیت انگشت شماری بودند و آن‌عده که راضی به خلافت علی و حاضر به بیعت با او شدند فقط ۷ نفر یا ۱۰ نفر بودند<sup>۲</sup> آقای ورداسی ادعا کرده‌اند:

"اولاً قید علامت تعجب در اینجا بی معنا است و موضوعیتی ندارد. ثانیاً: نه در فرق الشیعه نویختی از این روایت اثری دیده می‌شود و نه در تاریخ یعقوبی از آن خبری اولی تقویض آن، هم در فرق الشیعه به چشم میخورد و هم در تاریخ یعقوبی"<sup>۳</sup>.

۱ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶.

۲ - بنقل از: فرق الشیعه نویختی، ص چهل و سه؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵۲۴.

۳ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷.

توضیح‌یادآور می‌شویم که: ذکر علامت تعجب، در تعداد انگشت شمار افرادی که با حضرت علی بیعت کردند، نه تنها بی معنا نیست بلکه اساساً لازم و ضروری است، زیرا با توجه به یکی از اساسی‌ترین اعتقادات شیعه (یعنی: "ولایت" و انتخاب علی به جانشینی پیغمبر در غدیر خم) و با توجه به اینکه محققان شیعه بر پایگاه مردمی حضرت علی تأکید می‌کنند، رأی دادن تنها ۷ یا ۱۰ نفر از تزدیک‌ترین یاران پیغمبر به علی، ضمن اینکه جانشینی علی در غدیر خم را اساساً تکذیب می‌کند، در عین حال نشان دهنده فقدان پایگاه اجتماعی حضرت علی در میام مردم می‌باشد.

آقای ورداسپی ادعا کرده‌اند که: "نقیض آن (یعنی رأی افراد بیشماری به حضرت علی برای جانشینی محمد) هم در فرق الشیعه بچشم می‌خورد و هم در تاریخ یعقوبی":

ایشان، ایکاش، صفحات موره ادعای خود را ذکر می‌کردند تا خوانندگان علاقمند با مراجعه به آن‌ها به "نقیض" نوشته‌های کتاب "اسلام‌شناسی" آشنا شوند زیرا ما هر قدر صفحات دو کتاب مذکور را ورق زدیم از این "نقیض"! چیزی ندیدیم بلکه با مطالعه دقیق‌تر کتاب "فرق الشیعه" (ص چهل و سه) و "تاریخ یعقوبی" (ج ۱، ص ۵۲۴) به جعل و دروغگوئی آقای ورداسپی واقع‌تر شدیم زیرا هر دو کتاب فوق، بروشنه، تعداد افرادی را که راضی به خلافت علی و حاضر به بیعت با او شدند، فقط ۷ نفر یا ۱۰ نفر نوشته‌اند و یعقوبی (در صفحه ۵۲۴) حتی اسمی این ۱۰ نفر را، یک به یک، ذکر کرده است. بنابراین، بقول صائب تبریزی:

عکس خود را دید در می‌زاهد کوتاه بین  
تهمت آلوده دامانی به جام باده نیست!

۸- ما طی یک نقل قول کلی و آزاد اشاره کردیم که مورخین، رقم ثروت عبدالرحمن بن عوف را هزار شتر، هزار اسب، ده هزار گوسفند، ۵ هزار برد و یک چهارم میراث او را بالغ بر ۸۴ هزار دینار ذکر کرده‌اند.<sup>۱</sup>

آقای وردابی به مصدق شعر "چو غرض آمد، هنر پوشیده شد" بدون کمترین اشاره‌ای به درستی کلیت این نقل قول آزاد، تنها به تعداد ۵ هزار برد اشاره کرده و یادآور شده‌اند که: "نه در مروج الذهب مسعودی چنین مطلبی وجود دارد و نه در مقدمه ابن خلدون".

عبدالرحمن بن عوف از بازرگانان قریش و از یاران و تزدیکان حضرت محمد بشمار می‌رفت. او بازرگان ثروتمندی بود که در طلب سود بیشتر، فعالیت می‌کرد بطوریکه در باره خود می‌گفت: "سنگی بونمی دارم مگر آنکه بدانم طلا و نقره‌ای در زیر آنست".<sup>۲</sup>

با چنین فلسفه‌ای، در آغاز دعوت محمد، عبدالرحمن بن عوف از اولین کسانی بود که اسلام پذیرفت و برای تقویت و گسترش اسلام و تحکیم قدرت سیاسی- مذهبی حضرت محمد، امکانات مالی و اجتماعی خود را در اختیار پیغمبر گذاشت.

برخلاف نظر آقای وردابی و دکتر حبیب‌الله پایدار و دیگر نظریه پردازان "اسلام راستین" (مبنی بر ضبط اموال و اراضی اشراف توسط پیغمبر، عبدالرحمن بن عوف مانند دیگر اشراف و بازرگانان مکه و مدینه، بعد از اسلام نیز متزلت و موقعیت طبقاتی خویش را حفظ

۱- مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۹۰ مقدمه، ابن خلدون، ج ۱، ص ۳۹۲.

۲- فتنة الكبرى، طه حسين، به نقل از: راه حسين، احمد رضائى، ص ۱۲.

کره بطوریکه بقول مورخین: "تجارتی وسیع داشت". دکتر علی شریعتی نیز از عبدالرحمن بن عوف بعنوان "قارون امت اسلام" نام می‌برد که نفوذ خانوادگی و موقعیت طبقاتی خود را از دوران جاهلیت تا پس از اسلام در میان اعراب حفظ کرده بود<sup>۱</sup>.

در مورد تعداد بردگان عبدالرحمن بن عوف (که مورد انتقاد آقای ورداسبی است) ما بجای مراجعه به متون و منابع تاریخی، خصوصاً به کتاب "راه حسین" نوشته مجاهد شهید احمد رضائی استناد می‌کنیم تا بار دیگر از طرف آقای ورداسبی و سازمان مجاهدین متهم به جعل و تحریف نگردیم. احمد رضائی تأکید می‌کند: "عبدالرحمن عوف هزار شتر، ده هزار بردۀ و چهل هزار دینار (معادل ۱۶۰ کیلو طلا) نقد داشت"<sup>۲</sup>.

۹ - در مورد توسعه زمینداری و پیدایش اجاره و مزارعه در جامعه عربستان، آقای ورداسبی در اولین مقاله خود<sup>۳</sup> کوشیده‌اند تا نظرات ما را نفی و انکار نمایند و پیدایش اسلام و ظهر حضرت محمد را پدیده‌ای جدا از شرایط مادی جامعه عربستان بشمار آورند، اما در بخش چهارم انتقادات خود، بار دیگر، به تناقض گوئی افتاده و نظرات ما را بروشنى، تأثید کرده‌اند:

"همانطور که گفتیم: آب و زمین دو منبع اصلی قدرت و شروت اشرافیت بود و اشراف... قطعات زمین را به کشاورزان اجاره می‌دادند.

۱ - قاسطین، مارقین و... ص ۳۱۹، مجموعه آثار ۲۶.

۲ - راه حسین، ص ۱۰، به نقل از تاریخ ویل دورانت، ج ۴، ص ۶۰.

۳ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷.

پدیده اجاره و استجاره زمین، روش اصلی استثمار بود و زارع، زمین را به خاطر ثلث، ربع، سدس و یا شمن زراعت میکرد<sup>۱</sup>.

با اینحال، آقای ورداسبی با آوردن شواهدی کوشیده‌اند تا ثابت کنند که ”اقدامات اقتصادی حضرت محمد در نفی اجاره بندی و پدیده مزارعه بوده است“.

ما، در کتاب خود با استناد به مدارک تاریخی نشان دادیم که حضرت محمد و یاران تزدیک او، املاک و اراضی خود را به اجاره و مزارعه واگذار می‌کردند<sup>۲</sup>.

گفتنی است، احادیشی که شکل یا اشکالی از اجاره زمین را ممنوع می‌کنند (مانند احادیث استنادی آقای ورداسبی) هیچگاه اکیداً قصد ممنوعیت زمینداری بزرگ را ندارند، این ممنوعیت‌ها به عنصر عدم اطمینانی بازمی‌گردد که غالباً در اجاره زمین، به ازای سهم معینی از محصول، وجود دارد. بقول ماکسیم رومنسون (اسلام‌شناس بر جسته فرانسوی): ”فقها بخوبی می‌دانستند که شخص پیغمبر و جانشینان و یاران قابل احترام او، خود، زمین‌شان را به ازای درآمد واگذار میکردند“<sup>۳</sup>.

## ۱۰ - در زیرنویس صفحه ۳۶ کتاب ”اسلام‌شناسی“ ما با

۱ - مجاهد، شماره ۲۸۴، ص ۴۳۰؛ راه آزادی، شماره ۱۰، ص ۳۸.

۲ - نگاه کنید به: کتاب الخراج، ابویوسف، ص ۹۸؛ کتاب الخراج، یحیی بن آدم، صص ۲۳ و ۳۵ و ۹۹ و ۱۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۱۴۹ و ۱۱۵۴-۱۱۵۵؛ روضة الصفا، ج ۳، ص ۴۲۱؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۲۹؛ بحر الفواید، صص ۱۶۰-۱۶۱.

۳ - اسلام و سرمایه داری، ص ۴۳.



استناد به کتب تاریخی اشاره کرده ایم که: حضرت محمد بهنگام ازدواج با عایشه (دختر ابویکر) ۴۵ ساله بود در حالیکه عایشه فقط ۶ یا ۷ سال داشت بطوریکه از خانه پدرش عروسکی به خانه شوهر می‌برد.<sup>۱</sup> آقای ورداسبی از منابع مذکور، فقط به "تاریخ طبری" مراجعه کرده و عمداً دو مرجع دیگر را نادیده گرفته‌اند تا باز هم، با شهامت و صداقت ابگوینند: "در تاریخ طبری ذکری از این موضوع نرفته و نقل قول مجعل است".

توسل به اینگونه شیوه‌های ناسالم و ناصادقانه توسط کسانی که بنیاد نظرات خود را با مستندات کتاب کوچک "اسلام‌شناسی" بر باد رفته می‌یینند، البته طبیعی است. اما، ما، بار دیگر، به منابع مورد استناد خود مراجعه کردیم و دیدیم که آقای ورداسبی، باز هم دروغ گفته‌اند، چرا که طبری بروشنا مینویسد:

"ازدواج (محمد) با عایشه سه سال پیش از هجرت بود و عایشه در آن وقت ۶ ساله و بقولی ۷ ساله بود".<sup>۲</sup>

طبری در جای دیگر می‌نویسد که عایشه گفت:

"روزی پیغمبر به خانه ما آمد... من در نتوئی بودم و باد می‌خوردم. مادرم مرا از نتو پائین آورد... و صورتم را با آب شست. آنگاه (مادرم) مرا کشید و برد و چون به تزدیک در رسیدم مرا نگهداشت تا کمی آرام شدم. آنگاه بدرون رفتم و پیغمبر خدا در اطاق ما بر تختی نشسته بود... و مردم و زنان

۱ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۲۹۱-۱۲۹۲؛ تاریخ عرب، ج ۱، ص ۲۳۱؛ تاریخ

سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۳۰.

برفتند و پیغمبر در خانه‌ام با من زفاف کرد... من آنوقت ۷

<sup>۱</sup> سال داشتم...“

فیلیپ حیتی<sup>۲</sup> و حسن ابراهیم حسن نیز، با استناد به "تاریخ طبری" تأکید می‌کنند:

"عایشه (بهنگام ازدواج با محمد) ۶ یا ۷ سال داشت، بطوریکه از خانه پدرش عروسکی به خانه شوهر می‌برد"<sup>۳</sup>.

۱۱ - ما ضمن تأکید بر طغیان و اعتراض مردم و ارتداد آنها از اسلام بلا فاصله پس از مرگ پیغمبر و با اشاره به سرکوب شورشیان بوسیله ابوبکر، عمر، عثمان و علی یادآور شدیم:

"دوران حکومت عمر آنچنان سخت و پرخشونت بود که کسی جرئت کوچکترین اعتراضی نداشت. در این دوره نیز شکنجه و سرکوب کسانی که به اسلام و آیات قرآن اعتراض یا تردید داشتند، رواج فراوان داشت بطوریکه در زمان عمر، حتی گفتگو از تفسیر قرآن نیز ناروا بود. او معتقد بود که: مجادله در باره قرآن کفر است".<sup>۴</sup>

آقای وردابی ادعا کرده‌اند:

"اولاً: مقدمة ابوالقاسم پاینده بر نهج الفصاحه جمعاً ۱۶۷

صفحه است و علیه‌نا دانسته نیست که صفحه ۲۷۸ از کجا آمده است؟ ثانياً: اصل نقل قول غیرواقعی و نادرست است و آقای اسلام‌شناس (یعنی میرفطروس) با تکیه بر ذهنیات خود آنرا ساخته و به پاینده

۱ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲.

2 - Philip Hitti.

۳ - تاریخ عرب، ج ۱، ص ۲۳۱؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۰۵.

۴ - نهج الفصاحه، حضرت محمد، ص ۸۶، مقدمه ابوالقاسم پاینده، و ص ۲۷۸.

منسوب داشته است. ثالثاً: حداقل در این گونه مسائل، حرف امثال پاینده ملایک و مستند تحقیق بشمار نمی‌تواند آمد. رابعاً: هیچ سند تاریخی در دست نیست که در عهد عمر سخن از بحث و اعتراض و ایرادهایی که در قرن دوم و سوم و دوران متقدم خلافت عباسی درگرفت، بیان آمده باشد، چه رسید به آن که سرکوب و شکنجه معترضین و مخالفان فکری اسلام رواج داشته باشد. از همه این‌ها بگذریم، این سؤال مطرح است که چرا عمل فلان‌یا بهمان کس را باید به حساب پیغمبر اسلام گذاشت... آیا انصاف و شرف علمی چنین حکم می‌کند یا تفکر خوده کالائی و منافع اپورتونیستی؟<sup>۱</sup>

ما نمی‌خواهیم با استناد به مدارک تاریخی، دوران سیاه حکومت خلفای راشدین (ابویکر، عمر، عثمان و علی) را در اینجا بازگو نماییم و نیز نمی‌خواهیم که در چگونگی و ترتیب عبارات به اصطلاح "فارسی" آقای ورداسی سخنی بگوئیم، اما در خصوص مضمون انتقادات ایشان، مختصرآمیزآور می‌شویم:

اولاً: کتاب "نهج الفصاحه" دارای ۷۰۰ صفحه است و هر خواننده منصفی با مراجعه به صفحه ۲۷۸ جمله معروف "مجادله در باره قرآن کفر است" را (که اساساً متعلق به حضرت محمد می‌باشد) خواهد یافت و باز هم از خود خواهد پرسید که: دیدگان "حق بین" آقای ورداسی چرا استناد درست مؤلف "اسلام‌شناسی" را ندیده‌اند؟

ثانیاً: با مراجعه به صفحه ۸۶ کتاب "نهج الفصاحه"، ملاحظه می‌کنیم که نقل قول کلی فوق نه تنها واقعی و درست است بلکه بر

---

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۴۱۷؛ راه آزادی، شماره ۵، ص ۴۰.

مستندات و روایات کسانی چون واقدی، دارمی و...، تکیه دارد<sup>۱</sup>. ثالثاً: کسانی که دستی در کار تاریخ ایران و اسلام دارند، می‌دانند که استاد ابوالقاسم پاینده ضمن اینکه یکی از مترجمان معروف و معتبر متون تاریخی است، در عین حال یکی از شیفتگان اسلام نیز می‌باشد<sup>۲</sup>. پاینده، همچنین از مؤلفینی است که کتاب‌های متعددی در تاریخ اسلام و تشیع نوشته است که از آنجله می‌توان از کتاب معروف "علی، ابرمرد تاریخ" نام برد.

با اینهمه آقای ورداسبی توضیح نمی‌دهند که چرا "در این گونه مسائل (مسائل تاریخ اسلام) حرف امثال پاینده، ملاک و مستند تحقیق نیست"، در حالیکه آقای ورداسبی، خود، در کتاب مستطاب "نقی بر اسلام در ایران پژوهش‌سکی"، بارها به ترجمه‌ها و تألیفات ابوالقاسم پاینده (از جمله به کتاب: "علی، ابرمرد تاریخ") استناد کرده‌اند<sup>۳</sup>. پرسیدنی است که علت این دوگانگی (یا دورونی) در استفاده از متون و منابع تحقیقی چیست؟

آقای ورداسبی، بخوبی می‌دانند که نوشته‌های پاینده مستند به اسناد تاریخی (از جمله صحیح بخاری، شرح نهج البلاغه ابن‌الحید، سنن دارمی، الطبقات الكبير واقدی و...) می‌باشد و همه این منابع بعنوان منابع معتبر، بارها، مورد استفاده و استناد خود آقای ورداسبی قرار گرفته‌اند. بنابراین شایسته نیست که ایشان، صرفاً برای توجیه درماندگی و تناقضات خویش، در باره آقای پاینده آنگونه داوری

- ۱ - نگاه کنید به نهج الفصاحه، مقدمه مترجم، صص ۷۹ و ۸۲ و ۸۶.
- ۲ - نگاه کنید به: مقدمه ستایش آمیز و بلند کتاب نهج الفصاحه حضرت محمد.
- ۳ - نگاه کنید به: جزمیت فلسفه حزبی، صص ۲۵ و ۱۴۸ - ۱۴۹ و ۲۶۴.

توهین‌آمیز نمایند، چرا که گفته‌اند:  
 سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین بشکست  
 قیمت سنگ نیفزاید و زر، کم نشود  
 رابعاً: برخلاف پندار آقای ورداسیبی، اسناد و مدارک تاریخی  
 بروشنی گواهی میدهند که شک و تردید نسبت به آیات قرآن و بحث و  
 اعتقاد از چگونگی "وحی" و محتوای قرآن نه تنها از دوران خلاف عمر  
 بلکه از آغاز ظهور محمد و در تمام سالهای پیغمبری او وجود داشته  
 است. این بحث‌ها و اعتقادات آنچنان گسترده و آشکار بود که حتی در  
 آیات قرآن نیز انعکاس یافته است، مثلاً در سوره عمران (آیه ۷)  
 بروشنی تأکید می‌شود: "آنانی که دلی ناپاک دارند بدنبال آیات  
 مشابه (آیاتی که معانی آنها روشن و آشکار نیستند) می‌روند تا آنها  
 را مودیانه تأویل و تفسیر نمایند":

در سوره انعام (آیه ۶۸) به پیغمبر توصیه می‌شود که: "چون  
 گروهی را دیدی که برای خرده گیری و طعنه زدن در آیات قرآن گفتگو  
 می‌کنند، از آنان دوری گزین!

در سوره‌های مدثر (آیه ۳۱)، کهف (آیه ۱) و فصلت  
 (آیه‌های ۳ و ۴) نیز اشاراتی به این امر شده است.

پرسش در باره محتوای قرآن و چگونگی جن و ملائکه، حتی به  
 سوال و پرسش در چگونگی خلقی "خالق" (خدا) متنه می‌شد  
 بطوریکه به تصریح مسلم، بخاری و ابوداود: مردم از پیغمبر سوال  
 می‌کردند که "همه چیز را خدا آفریده، اما خدا را کی آفریده است؟".  
 این سئوالات آنچنان شایع بود که پیغمبر را خشمگین و عصبانی  
 می‌ساخت بطوریکه محمد می‌گفت: "گذشتگان شما از کثرت سوال به

گمراهی افتادند”<sup>۱</sup>.

بحث در باره ”قدر“ (اعتقاد به اختیار انسان) نیز در زمان محمد رواج داشت بطوریکه روزی گروهی از مردم، نزدیک خانه عایشه (زن محمد) در باره ”قدر“ گفتگو می کردند، پیغمبر پیش و گفتگوی آنها را شنید و خشمناک از خانه بیرون چست و گفت: ”امتهای گذشته نیز با اینگونه بحث‌ها، گمراه شدند“... بار دیگر پیغمبر به کسانی که در باره اختیار و اراده انسان بحث می کردند گفت: ”گذشتگان شما از بحث در باره قدر بهلات افتادند، بشما دستور میدهم، بشما دستور میدهم که در این باب مشاجره نکنید“<sup>۲</sup>.

در نزد محمد، قرآن، کتاب اولین و آخرین بشمار می رفت و بهمین جهت برای آن، ارزش و اهمیت اساسی قابل بود بطوریکه می گفت: ”بهترین شما کسی است که قرآن را تعلیم گیرد و تعلیم دهد“ زیرا که به اعتقاد حضرت محمد: ”قرآن دوا است“ و ”مجادله در باره قرآن، کفر است“<sup>۳</sup>.

تعصب محمد نسبت به قرآن آنچنان بود که روزی عمر صفحه‌ای از کتاب تورات را در دست داشت، پیغمبر از دیدن آن برآشافت و گفت: ”آیا نیاوردم برای شما، بجای تورات، کتابی روشن و منزه (قرآن) که اگر موسی زنده بود چاره‌ای جز پیروی از آن نداشت“<sup>۴</sup>.

اینگونه حساسیت‌ها در برخورد مسلمانان با کتب و فرهنگ اقوام

۱ - سنن، ابن ماجه، به نقل از: نهج الفضاح، ص ۵، مقدمه پایته.

۲ - اعلام الموقعين، صحیح ترمذی، به نقل از نهج الفضاح.

۳ - نهج الفضاح، حضرت محمد، صن ۲۷۸ و ۳۱۹ و ۴۴۸.

۴ - تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۳، ص ۴۳۶؛ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ذبیح اللہ صفا، ص ۳۲.

دیگر، بی‌شک سیاست عملی خلفای آینده اسلام را نیز تعیین می‌کرد. سیاست پرهیز از کافران (یعنی غیرمسلمانان) که در سراسر قرآن بر آن تکیه می‌شود، عاملی بود تا اعراب مسلمان از معاشرت و برخورد با اقوام و اندیشه‌های دیگر خودداری کنند و در نتیجه از تحول و تکامل فرهنگی محروم بمانند.

حضرت محمد بیم داشت که اگر نگارش علوم و فلسفه آغاز شود و آثار علمی و فلسفی ملت‌های متمدن همسایه به عربی ترجمه گردد و در دسترس مسلمانان قرار گیرد، بنیاد عقاید مذهبی اعراب مسلمان، سست و متزلزل شود؛ از این رو: وقتی سعیدالحدری از پیغمبر اجازه خواست تا به نوشتمن علم پیردادزد، محمد با تقاضای او مخالفت کرد.<sup>۱</sup> زیرا پیغمبر معتقد بود که: "گمراهی پیشینیان بواسطه نوشتمن (علم) بوده است".<sup>۲</sup>

بطوریکه گفته‌یم: برای محمد، قرآن کتابی بود که علوم اولین و آخرین در آن مندرج است.<sup>۳</sup> این اعتقاد باعث می‌شد تا مسلمانان به جز قرآن، هر کتاب دیگری را فاقد ارزش بدانند و به آثار علمی و ذخایر فرهنگی ملل دیگر به دیده عناد و دشمنی بنگرند.

با این اعتقاد بود که اعراب مسلمان پس از حمله و تصرف کشورهای متمدن، بی‌درنگ بسوختن و نابود کردن ذخایر علمی و فرهنگی ملل مغلوب پرداختند بطوریکه در فتح مصر، عمر وین عاص راجع به کتاب‌های گرانبهای کتابخانه‌های اسکندریه از عمر کسب

۱ - تاریخ علوم عقلی، ص ۳۳.

۲ - تاریخ تمدن اسلام، ج ۳، ص ۴۲۴.

۳ - لارطب و لا یا س الا فی کتاب مبین = هیچ تر و خشکی نیست که در قرآن نباشد: سوره انعام، آیه ۵۹.

تکلیف کرد. عمر جواب نوشت: "اگر در آن کتاب‌ها مطالبی موافق کتاب خدا (قرآن) است، با وجود آن، ما را از این کتاب‌ها استغناء حاصل است، و اگر در آنها چیزی برخلاف کتاب خداست، حاجتی به آنها نیست، پس به نابود کردن آن کتابها، اقدام کن!"

به محض وصول این دستور، عمر و عاصم محاصل تمدن و فرهنگ چند هزار ساله یک ملت باستانی را به تون (آتشدان) حمام‌ها افکند آنچنانکه مدت ۶ ماه حمام‌های مصر از سوختن این کتاب‌ها، گرم می‌شد<sup>۱</sup>.

پس از فتح ایران نیز سعد بن ابی وقاص در مورد کتاب‌ها و رسالات کتابخانه‌های ایران از عمر دستور خواست. عمر به او نوشت: "آنها را در آب افکن!... زیرا عمر نیز معتقد بود که با وجود قرآن، مسلمین را بهیج کتاب دیگری احتیاج نیست<sup>۲</sup>.

بدین ترتیب روشن می‌شود که برخلاف نظر آقای وردابی<sup>۳</sup>، عمر نیز که خلیفه‌ای خشن و آدمی عمیقاً سطحی اما بسیار متدين بود، همان سیاست حضرت محمد را در مخالفت با کتب و فرهنگ ملل ییگانه اجرا می‌کرد. او نیز نسبت به قرآن و آموزش آن شدیداً سختگیر بود و مخالفان و معترضین به اسلام و قرآن از شکنجه و آزار او در امان نبودند بطوریکه: "در زمان عمر، مردی بنام ضییع به مدینه آمده بود و از متشابهات قرآن می‌پرسید، عمر کس فرستاد او را بیاورند، مقداری چوب خرما حاضر کرده بود. وقتی مرد بیامد، عمر چویی

۱ - تاریخ علوم عقلی، ص ۳۴۳. یاقوت حموی تعداد حمام‌های مصر را در این زمان ۴ هزار ذکر کرده است که براساس آن می‌توان به تعداد کتاب‌های سوخته شده پس برد: معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۴۳.

۲ - تاریخ علوم عقلی، ص ۳۴.

برگرفت و او را بزد آنچنانکه سرش خونین شد. مرد گفت: بس است! آنچه در سرِ من بود، بیرون برفت!“<sup>۱</sup>

عمر در آموزش و تعلیم قرآن به اعراب صحرانشین، سختگیری فراوانی داشت بطوریکه هر از گاهی کسی را برای امتحان آنان می‌فرستاد و اگر اعراب صحرانشین بد امتحان می‌دادند، عمر آنها را می‌زد و در کتک زدن به آنها آنچنان خشونت می‌کرد که گاهی مرد چادرنشین زیر شکنجه و شلاق می‌مُرد.<sup>۲</sup>

به پیروی از عملکردهای حضرت محمد و سیاست‌های فرهنگی عمر و دیگر خلفای اسلامی بود که مثلاً وقتی ابومره کنده کتابی از شام آورد و به ابن مسعود داد، او در آن نگاهی کرد و سپس طشتی پر آب خواست و کتاب را در آن فرو برد و گفت: «اسلاف شما هلاک شدند برای آنکه کتاب خویش (قرآن) را رها کردند و به کتاب‌های دیگر پرداختند.»<sup>۳</sup>

بنابراین: ملاحظه می‌کنیم که نظر آقای وردابی مبنی بر اینکه: «هیچ سند تاریخی در دست نیست که در عهد عمر... سرکوب و شکنجه معارضین و مخالفان فکری اسلام رواج داشته باشد» تا چه حد بی‌أساس می‌باشد.

۱۲ - آقای وردابی در ادامه «افاضات تاریخی» خود، ادعای دیگری نموده‌اند که بشدت عجیب و «تاریخی» می‌نماید. ایشان نوشته‌اند:

۱ - بستان العارفین، به نقل از نهج الفصاحه، ص ۸۲، مقدمه مترجم.

۲ - الإغاني، ابوجعفر اصفهانی، ج ۷، ص ۳۱۲.

۳ - سنن، دارمی، به نقل از نهج الفصاحه، ص ۸۲، مقدمه مترجم.

”این توضیح واضح را هم بدھیم که عباسیان نیز هیچکس را بصرف اعتراض به قرآن و مخالفت فکری با اسلام، مورد تعقیب و زجر و آزار قرار نمیدادند بلکه بر عکس، برای سرپوش گذاشتن بر تضادهای اجتماعی و منحرف کردن اذهان از مسائل اصلی، به آنها در ابراز و تبلیغ نظرات شان میدان میدادند. محقق لبنانی، احمد علیبی، در کتاب ثورۃ الزنج (ص ۳۵) با تکیه بر استاد کهن مینویسد: در عهد بنی عباس کسیکه دھری مشرب یا سو فسطانی معرفی میشد، مصنوبیت داشت و کسیکه کتب مانوی و یا فلسفی را تدریس میکرد، از تعرض در امان بود، ولی اگر معلوم میشد، آن کس شیعه است، او را میکشند“<sup>۱</sup>.

اولاً: اینکه ” Abbasian هیچکس را بصرف اعتراض به قرآن و مخالفت فکری با اسلام مورد تعقیب و زجر و آزار قرار نمیدادند“ نه تنها ”توضیح واضح“ نیست بلکه اساساً یک دروغ واضح و یک جعل آشکار تاریخی است.

همه متون و منابع معتبر تاریخی (از جمله: تاریخ طبری، الكامل ابن اثیر، مروج الذهب مسعودی، تاریخ یعقوبی و...) بروشنبی از کشتار عظیم زنادقه و مخالفان اسلام بوسیله خلفای عباسی یاد می‌کنند.

بررسی و شناخت زنادقه و جریان‌های مادی و ضداسلامی، مسئله بسیار مهمی است که باید بطور دقیق و علمی به آن پرداخت چرا که ضمن تحریف عقاید زنادقه و متفکران مادی بوسیله مورخان اسلامی، تنی از محققان غیراسلامی نیز معتقدند که ”فرهنگ

---

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷؛ راه آزادی، شماره ۵، ص ۴۵.

(جامعه ایران) هرگز نمی‌توانسته است متفکر داشته باشد... منشاء تمام کشمکش‌های ذهنی تاریخ اسلام‌ما، اختلاف نظر در حیطه اسلام بر سر اسلام است نه اختلاف با اسلام. رویاروئی با آن (اسلام) که هیچ... و اگر جز این می‌بود تعجب‌آور می‌بود.<sup>۱</sup>.

نویسنده محترم در قضاوت خویش (در بی‌فرهنگی جامعه ایران) تا آنجا پیش می‌رود که جامعه ایران را اساساً "جامعه اصغر ترقه‌ای" و "دائی جان ناپلئونی" مینامد و معتقد است که: "ایران در سراسر تاریخش... چیزی که نداشت، جنبش فکری و فرهنگی بوده است<sup>۲</sup>. سراسر این دریای اکنون پشت رو شده از تهوع تاریخی (یعنی جامعه ایران) را میتوان به یک نگاه درنوردید و برای نمونه حتی یک زورق پویا و جویا در آن نیافت: نه از هنر، نه از شعر، نه از فکر و نه از پژوهش"<sup>۳</sup>.

بنظر ما چنین نگاهی از ناآگاهی نسبت به تاریخ و فرهنگ ایران حکایت می‌کند؛ نگاهی که در چشم انداز خود نه تنها زکریای رازی (کاشف الکل)، خوارزمی (مبتكر حساب اعشاری و جبر و مقابله)، غیاث الدین جمشید کاشانی (واضع محاسبه دقیق عدد "پی")، ابوموسی جابر طوسی (دانشمند بزرگ علم شیمی) را نمی‌شناسد، بلکه اساساً از حضور متنکرانی چون ابن سینا، ابن راوندی، ابوشاکر و عمادالدین نسیمی نیز غافل است. این غفلت و ناآگاهی تا بدوران اخیر نیز امتداد می‌یابد بطوريکه متنکرانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده و

۱ - الفباء، شماره ۴، مقاله بابک پامدادان، صص ۴۲ و ۳۸. کلمات داخل پرانتز از ماست.

۲ - نشریه زمان نو، شماره ۱۱، آسفند ۶۴، ص ۷۱، مقاله بابک پامدادان.

۳ - نشریه زمان نو، شماره ۱۰، آبان ۶۴، ص ۲۶، مقاله بابک پامدادان.

میرزا آقاخان کرمانی را نیز شامل می‌گردد.

برای آگاهی از جریانات ضداسلامی در تاریخ، ما نظر خوانندگان را به کتاب "حلاج" (صحن ۱۰۳ - ۱۲۶، چاپ چهاردهم) و خصوصاً به کتاب ارزشمند "من تاریخ الاحاد فی الاسلام" (عبدالرحمن بدوى) جلب می‌کنیم و در عین حال یادآور می‌شویم که بررسی اندیشه‌های الحادی و ضداسلامی و خصوصاً تحقیق در زندگی و عقاید متفکران مادی (دھری) به علت فقدان اسناد واقعی، بسیار دشوار است زیرا بخاطر خفغان و استبداد سیاه مذهبی و شکنجه و آزار حکومت‌های وقت، مخالفان اسلام و متفکران مادی اساساً یا مجالی برای ابراز عقیده نداشتند و یا آثار علمی و رسالات فلسفی آنان به توصیه شریعتمداران و اربابان دین، جمع‌آوری و سوزانده می‌شد.<sup>۱</sup>

جمع‌آوری و نابود کردن آثار متفکران مادی و ضداسلامی بوسیله پاسداران دیانت و خلافت باعث شد تا عقاید این متفکران در آثار مخالفین آنان (یعنی مورخین و مؤلفین اسلامی) دستخوش جعل و تحریف گردد.

استبداد سیاه دینی و دولتی، همچنین باعث شد تا بسیاری از متفکران پیشرو، عقاید ضددینی خود را در لفاظه‌ای از واژه‌های عرفانی و مذهبی ابراز نمایند. همچنین: در اشعار و آثار متفکران این دوران باید فرق "مفهوم اجتماعی" و "مفهوم فلسفی" را بدرستی شناخت زیرا که ستایش از علی یا حضرت محمد در آثار و اشعار متفکران پیشرو در

۱ - برای نسونه نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۱۲، صص ۵۱۷ و ۵۱۸. برای آگاهی از شرایط دشوار سیاسی - مذهبی متفکران پیشرو در ابراز عقاید خود نگاه کنید به: عمادالدین نسیمی شاعر و متفکر حروفی، علی میرفظوی، چاپ دوم، فصل دوم: نکاتی در شناخت چنبش‌های مترقی در ایران بعد از اسلام.

تمامت دوران سلطه اسلام، اساساً یک گرایش و مفهوم اجتماعی است نه یک گرایش مذهبی و مفهوم فلسفی، همانگونه که مثلا: عارف قزوینی برای لئین مرثیه می‌سراید و در اشعار خود او را ستایش می‌کند.

شكل مذهبی اشعار و آثار متفکران پیشو در این دوران، نماینده اعتقاد فلسفی آنها به خدا و مذهب نبوده بلکه استفاده از واژه‌های عرفانی و مضامین مذهبی ناشی از شرایط سخت سیاسی - مذهبی حاکم بر جامعه آن روزگار بوده است.

بسیاری از آثار ادبی و اسناد تاریخی ما - در تمامت قرون وسطی - از ترس و بیم متفکران ترقیخواه در ابراز عقاید خود حکایت می‌کنند. مثلا: شاعر، ریاضی دان و زندیق بزرگ، حکیم عمر خیام، در اشاره به اختناق مذهبی حاکم بر جامعه تأکید می‌کند:

اسرار جهان چنانکه در دفترِ ما است

گفتن نتوان، که آن ویال سرِ ما است

چون نیست در این مردم نادان اهلی

نتوان گفتن هر آنچه در خاطرِ ما است<sup>۱</sup>

فضل الله نعیمی (رهبر و متفکر جنبش حروفیه) نیز بخاطر اختناق و استبداد سیاه مذهبی و برای مصون ماندن از تعقیب و تهدید پاسداران دین و دولت بود که افکار خود را در صورت‌های پراکنده ( مختلف) ابراز می‌نمود:

تا به من ره نبرد کس بجز ازِ من هرگز

در صورهای پراکنده از آن می‌آیم<sup>۲</sup>

۱ - ریاضیات خیام، ص ۱۸۴.

۲ - دیوان فارسی نعیمی، بکوشش رستم علی اویف، ص ۱۹.

سلطه شریعتمداران و اختناق مذهبی آنچنان گسترده بود که بسیاری از عرفا و متصرفه نیز از خشم و کین اربابان دین، دور و در امان نبودند. عارف بزرگ قرن نهم هجری (عبدالرحمن جامی) در اشاره به حکومت فقهاء و تسلط واعظان یادآور می‌شود:

منع واعظ ز خرافات، ز غوغای عوام

تسوانیم، ولیکن به دل انکار کنیم<sup>۱</sup>

عبدالرحمن جامی، بعنوان یک عقیده‌نگار، از حقیقتی سخن می‌گوید که عقیده ما را تأثیرد می‌کند. او در بیان فرقه‌های متصرفه یادآور می‌شود:

”در میان صوفیان حقیقی، دستجات دیگری نیز وجود داشتند که شکل ادبی و اصطلاحات صوفیگری را به عاریت گرفته بودند ولی افکار واقعی و روش زندگی آنان، هیچ وجه اشتراکی با تصوف نداشت و حتی مخالف آن بودند.“<sup>۲</sup>

بنابراین: در بررسی اندیشه‌های فلسفی در ایران بعد از اسلام، اولاً: باید شرایط سخت مذهبی حاکم بر جامعه آن زمان را بدرستی شناخت، ثانياً: باید به رمز و راز واژه‌ها و مفاهیم، و لفاظه ظاهری اندیشه‌های متفکران پیشرو پی برد. و ثالثاً: به محدودیت‌های تاریخی اندیشه‌های فلسفی در آن ایام و ضعف‌ها و کمبودهای شان، آگاه بود. سورخین و تذکره نویسان از مادیون، ملحدان و زنادقة بسیاری نام بردند که به غیر از تنی چند، از ده‌ها متفکر دیگر هیچگونه اثری در

۱ - دیوان کامل جامی، غزل ۱۰۹۶.

۲ - نفحات الانس، صص ۱۳ - ۱۷.

دست نیست.

هسته‌های نخستین ماده گرائی در دوران اسلامی را می‌توان در افکار ”دهری“‌های اسلام یافت. متفکران این دوره، مرگ و دیگر پدیده‌های طبیعی را تنها به اتكاء به قوانین ”دهر“ (دنیای مادی) تبیین می‌کردند<sup>۱</sup>.

”دهری“‌ها، وجود را فقط عبارت از حیات مادی و دنیوی می‌دانستند. آنها، زمان را بی‌نهایت، ازلی و ابدی می‌پنداشتند و بر این اساس، نه بوجود خالق (خدا) معتقد بودند و نه به حشر و قیامت اعتقاد داشتند. ”دهری“‌ها معتقدات عامه مردم و آنچه را که در باره ملائکه، جن، رؤیا و امثال آن می‌گفتند، مسخره می‌کردند و این معتقدات را خرافات می‌شمردند<sup>۲</sup>.

ماده گرائی در تاریخ ایران و اسلام در جریان مبارزه علیه خرافه پرستی و مذهب شکل گرفت. این جریان فلسفی با مبارزه گروه‌های پیشو جامعه که خواستار شناخت جدیدی از طبیعت و انسان بودند پیوند داشت.

تعلیمات این متفکران، با منافع اربابان دین و پاسداران سیاسی آنان (خلفا) عمیقاً تضاد داشت. بهمین جهت تاریخ فلسفه مادی و عقاید ضداسلامی از خون متفکران آزاده همواره رنگین است.

آقای ورداسی باید بسیار شجاع و با صداقت باشد تا یکی از مهمترین دوره‌های تاریخ اسلام (یعنی دوره عباسیان) را که عرصه

۱ - نگاه کنید به: قرآن، سوره الجاثیه، آیه ۲۴.

۲ - برای آگاهی از منشأ دهری‌ها در فلسفه اسلامی نگاه کنید به: فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، محمد محمدی، صص ۲۱۶ - ۲۱۸.

خونین ترین پیکارهای فلسفی و ضداسلامی بود، جعل و تحریف نمایند آنچنانکه مدعی شوند: ”عباسیان هیچکس را بصرف اعتراض به قرآن و مخالفت فکری با اسلام، مورد تعقیب و بیزجر و آزار قرار نمیدادند“.

منابع معتبر تاریخی، بروشنه نشان میدهند که در همه حکومت‌های اسلامی و از جمله در دوره عباسیان، مخالفان اسلام را هر جا که دستگیر می‌کردند، غالباً زنجیر کرده و به درگاه خلیفه میبردند تا بدستور او کشته شوند و هرگاه محل تجمع آنان را کشف می‌نمودند، آنجا را همچنان بر سرشاران خراب می‌کردند.<sup>۱</sup>

مثلاً: مهدی (خلیفة عباسی) ده سال خلافت کرده و تمام این مدت را به تعقیب و شکنجه و اعدام ملحدین و مخالفان اسلام گذراند. پرسش (هادی) نیز گفته بود: ”بخدا اگر زنده بمانم همه مخالفان اسلام را خواهم کشت“. بگزارش طبری و ابن اثیر: ”هادی (خلیفة عباسی) برای اعدام زناقه و مخالفان اسلام، هزار دار بر پا کرده بود“<sup>۲</sup>. این گزارش کوتاه نشان میدهد که تعداد زناقه و مخالفان اسلام در آن عصر فراوان بوده‌اند.

#### مسعودی تأکید می‌کند:

”مهدی (خلیفة عباسی) بقتل کفار و بدکیشان و زنادقین، که در زمان او عده‌شان افزون شده بود، بسی کوشید“<sup>۳</sup>.

یعقوبی (مورخ شیعی) نیز می‌نویسد:

۱ - حلاج، چاپ چهاردهم، ص ۱۱۰.

۲ - تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۴۱۳؛ کامل، ج ۱۰، ص ۵۲.

۳ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۹۶.

”مهدی (خلیفه عباسی) در تعقیب زندیقان و کشتن آنها اصرار ورزید تا آنکه مردم بسیاری را کشت و به وی خبر رسید که منشی او، صالح بن ابی عبیدالله، زندیق است. پس او را فرا خواند و چون پدرستی آنچه در باره او شنیده بود، نزد وی به ثبوت رسید، از وی خواست توبه کند. اما صالح گفت: از عقیده‌ای که دارم بازنمی گردم و بجز آن نیازی ندارم. پس مهدی (خلیفه عباسی) پدر صالح را فرمود تا برخیزد و گردن پرسش را بزند، او هم برخاست و شمشیر را گرفت و آنگاه به پرسش تزدیک شد، لیکن چون شمشیر را بلند کرد، برگشت و گفت: ای امیر مومنان! من شنا و فرمان پذیر برخاستم، اما همانچه مرد را در باره فرزندش فرا می گیرد، مرا فرا گرفت... مهدی وی را فرمود تا بنشیند و سپس دستور داد که گردن پسر را پیش روی او زندند و سپس نامه‌ای را به وی املاء کرد و عبیدالله به پسر کشته خود می نگریست... صالح بن عبدالقدوس را نیز نزد خلیفه آوردند و از او توبه خواست و توبه کرد اما چون از نزد مهدی (خلیفه) بیرون رفت، این گفتار او را به مهدی رساندند: پیرمرد (خلیفه) خوی‌های خود را رها نمی کند تا آنکه در زیر خاک نمناک گورش پنهان کرده شود. خلیفه گفت: باز هم چنین می گوئی ا پس او را بازگرداند و گردنش را زد...“.<sup>۱</sup>

حتی هارون الرشید عباسی نیز که به سبب نفوذ خاندان ایرانی برآمکه به علم و فلسفه و ترجمه آثار فلسفه یونان علاقه داشت، در

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۴۰۱-۴۰۲.

تعقیب و سرکوب زنادقه و دیگر مخالفان اسلام کوشش بسیار کرد. طبری در شرح حوادث سال ۱۷۰ هجری یادآور می‌شود که: هارون الرشید همه کسانی را که متواتری یا مخفی شده بودند، عفو نمود مگر زندیق‌ها را، که یونس بن افروه و یزیدبن فیض از جمله آنها بودند.<sup>۱</sup> یونس بن افروه در معایب و مفاسد اسلام کتابی تألیف کرده بود.<sup>۲</sup>

بنابراین: ملاحظه می‌شود که "توضیح واضح" آقای ورداسی‌بی مبنی بر اینکه: "عباسیان هیچکس را بصرف اعتراض به قرآن و مخالفت فکری با اسلام مورد تعقیب و زجر و آزار قرار نمیدادند" ... تا چه اندازه دروغ، بی‌اساس و مغایر با اسناد تاریخی است.

برخلاف نظر آقای ورداسی‌بی و نیز برخلاف نظر روشنفکرانی که بتازگی در "تاریخ نکبت بار ما"<sup>۳</sup> دینیت و اسلامیت جامعه ایران را کشف کرده‌اند و در عین حال معتقدند که: "جامعه اصغر ترقه‌ای و دانش جان ناپلئونی ما، هرگز قادر نخواهد بود که از این ادب‌بار فرهنگی، از این خفت اجتماعی و از این مذلت سیاسی برهد. هر گوشه‌ای از این جامعه، تنوری است برای تافتن بی‌همیتی‌ها و بی‌حقیقتی‌ها... جامعه‌ای که در حمق دینی خود فروتر می‌رود و چاه سقوط آینده را برای نسل‌های بعد همچنان فراختر، ژرفتر و لغزینده‌تر می‌سازد"<sup>۴</sup> ... ما معتقدیم که همین جامعه به اصطلاح "صغر ترقه‌ای" در عرصه‌ها و مقاطع مختلف تاریخی و در زیر وحشیانه ترین سرکوب‌های تهر دینی و دولتی، برای ارتقاء آگاهی و کسب آزادی خویش مبارزه کرده و

۱ - تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۳۱.

۲ - در پاژه کلمه "زنديق" و کاربرد آن نگاه کنيد به: حلاج، چاپ چهاردهم، صص ۱۰۶-۱۰۵.

۳ - نشریه زمان نو، شماره ۱۰، آبان ۶۴، صص ۲۵-۲۶، مقاله بابک بامدادان.

اینک نیز، در یکی از سیاه‌ترین و خونبارترین دوره‌های تاریخ ایران، با تلاش خونین خویش، می‌رود تا یکی از موانع اساسی پیشرفت و تکامل اجتماعی (یعنی قهر دینی) را بگور بسپاره.

۱۳ - آقای ورداسی در ادامه "توضیح و اضطرابات"<sup>۱</sup> خود ادعای عجیب دیگری نیز کرده‌اند و نوشته‌اند:

"به گزارش طبری، منصور، خلیفه خونخوار عباسی می‌گفت: هر کس مخالف خدا باشد ولی از ما اطاعت کند، برای مان خیلی بهتر است که خدا را اطاعت و ما را مخالفت کند".<sup>۱</sup>

ما، همه صفحات تاریخ طبری را مطالعه کردیم و اثرب از این "سند"<sup>۱</sup> به غایت عجیب تیافتیم، بلکه طبری، بطور روشن و آشکار، می‌نویسد که منصور (خلیفه عباسی) به پسرش (مهدی) سفارش کرد:

"بدان! که خدا در کتاب خویش (قرآن) دستور داده که شکنجه و عقوت کسی که در زمین به تباہی کوشد، مضاعف شود... کسانی که با خدا و پیغمبر خدا می‌ستیزند، سزا شان جز این نیست که کشته شوند یا بر دار شوند یا یکی از دست ها و یکی از پاهایشان، به عکس یکدیگر، بریده شود. پسرکم! سلطه، ریسمان استوار خداست و دستاویز محکم آن؛ دین قائم خدا (اسلام) است، به حفظ و رعایت آن بکوش و آنرا مصون دار و از آن (اسلام) دفاع کن. ملحدان را از میان بردار و منحرفان را از ریشه برانداز و برون شدگان (از دین) را با

<sup>۱</sup> - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷؛ راه آزادی، شماره ۵، ص ۴۵.

عقویت بکش و اعضاء بیرا...<sup>۱</sup>

در اجرای سفارش منصور عباسی بود که پسرش (مهدی) قتل عام "کفار و بدکیشان و زنادقین" را در تمامت دوران خلافت خویش دنبال کرد.<sup>۲</sup>

۱۴ - در پایان این بخش باید افزود که ادعای دیگر آقای وردابی مبنی بر اینکه: "اگر معلوم می‌شد که آن کس، شیعه است، (خلفای عباسی) او را میکشند" نیز بی‌اساس و مغایر با حقایق تاریخی می‌باشد.

ما، در اینجا، قصد نداریم که به مماشات، سازش، همکاری و همگامی امامان شیعه با حکومت‌های اموی و خصوصاً عباسی پردازیم، اما پرسیدنی است:

مگر این، زین العابدین (پسر امام حسین) امام چهارم شیعیان نبود که در تمامت دوران حکومت زید و دیگر خلفای اموی در امنیت و آسایش زیست و آنچنان ثروتی داشت که هزینه چهارصد خانواده پر فرزند را می‌پرداخت.<sup>۳</sup>

مگر این، محمدباقر (امام پنجم شیعیان) نبود که در زمان خلفای اموی در رفاه و راحتی می‌زیست و به تدریس و تعلیم فقه شیعه مشغول بود و دارای ثروت بسیار بود آنچنانکه "آنحضرت را غلامان

۱ - تاریخ طبری، ج ۱۱، صص ۵۰۵ - ۵۰۶.

۲ - نگاه کنید به: حلاج، صص ۱۱ - ۱۱۱.

۳ - منتهی الامال، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۹. در باره تعداد بردهگان و دیگر ثروت‌های آن حضرت نگاه کنید به: منتهی الامال، ج ۱، ص ۵۷۲؛ ج ۲، صص ۶ - ۹.

بیشمار و مزارع و املاک و مواشی (گاوها و شترها) و مراجعی (چراگاه‌ها) و ثروت بی حد بود و بخشش‌های او کمتر از پانصد هزار درهم نبود<sup>۱</sup>.

مگر این، امام جعفر صادق (امام ششم شیعیان، پیشوای مؤسس شیعه جعفری) نبود که در تمامت دوران منصور (خليفة عباسی) در کمال راحتی و رفاه به تبلیغ و تعلیم فقه شیعه مشغول بود و اشخاص و خصوصاً افراد خانواده خود را از شرکت در فعالیت‌های سیاسی باز می‌داشت<sup>۲</sup>.

مگر این، امام جعفر صادق نبود که از طرف همین خلیفه عباسی به دریافت لقب "امام صادق" نائل آمد<sup>۳</sup>.

مگر این، امام موسی کاظم (امام هفتم شیعیان) نبود که بهترین پیوند‌ها و ارتباطات را با هارون الرشید عباسی داشت<sup>۴</sup> و آنچنان ثروت هنگفتی کسب کرده بود که موجب شگفتی مورخین است<sup>۵</sup>.

مگر این، امام رضا (امام هشتم شیعیان) نبود که ضمن ازدواج با دختر مأمون (أم الحبیبہ)، به ولیعهدی خلیفه عباسی انتخاب شد<sup>۶</sup>.

۱ - منتهی الامال، ج ۱، ص ۵۷۵؛ ج ۲، صص ۱۰۷ و ...

۲ - در این باره نگاه کنید به: تاریخ فخری، ابن طقطقی، صص ۲۰۸ - ۲۰۹ و ۲۲۳؛ کتاب الوزراء والكتاب، جهشیاری، صص ۱۱۱ - ۱۲۲. برای آگاهی از بخشی از ثروت‌ها و بذل و بخشش‌های امام صادق نگاه کنید به: منتهی الامال، ج ۱، صص ۵۷۲ - ۵۷۳.

۳ - نگاه کنید به: مقاتل الطالبيين، سید احمد صقر، ص ۲۰۶.

۴ - اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۲۵۹؛ شیعه علوی، شیعه صفوی، دکتر علی شریعتی، ص ۲۰۱؛ اسلام‌شناسی (۳)، علی شریعتی، ص ۱۷۴. برای آگاهی از بخش کوچکی از ثروت‌های امام موسی کاظم نگاه کنید به روایت هندوشاه در: تجارب السلف، صص ۱۲ - ۱۳.

مگر این، امام رضا نبود که از مبارزات زیدیه علیه خلافت عباسی، خشمگین و بیزار بود؟<sup>۱</sup>

مگر این، امام محمدتقی (امام نهم شیعیان) نبود که ضمن ازدواج با دختر دیگر مأمون عباسی، ۲ میلیون درهم (معادل ۸ هزار کیلو نقره) نیز بعنوان "دامادی" از خلیفه عباسی دریافت کرد؟<sup>۲</sup>

بنابراین، آقای ورداسی با کدام صداقت و انصاف علمی از "مصنیت و آزادی مخالفان اسلام" و از "شکنجه و آزار شیعیان توسط خلفای عباسی" سخن می‌گویند؟

باید دانست که مخالفت خاموش و گاه آشکار بعضی امامان شیعه، اساساً از انگیزه‌های قشری (مانند اجراء کامل اصول و حدود اسلامی) و از هدف‌های خاص آنان (مانند استقرار خلافت موروثی خاندان علی یا کسب سهم بیشتر در حکومت) سرچشمه می‌گرفت.

بررسی دقیق "واقعه کربلا"، بروشني نشان میدهد که در "قیام امام حسین" نیز انگیزه‌های مردمی و متوجه، بسیار اندک بوده‌اند. قابل ذکر است که در تمام دوران حکومت ظالمانه معاویه (پدر یزید) - حدود بیست سال - امام حسین روابط دوستانه و محترمانه‌ای با او داشت. نظریه پردازان "تشیع سرخ علوی" (از جمله دکتر شریعتی و آقای ورداسی) که معاویه را "نماینده اشرافیت تاریخی" و "مرکز و مظہر ارتیاج سیاسی" دانسته‌اند، عمداً در این باره سکوت می‌کنند که در سفرهای معاویه به مکه و مدینه، امام

۱ - زندگی سیاسی هشتمین امام، جعفر مرتضی حسینی، ص ۱۲۳.

۲ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۳؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۴۲؛ کامل، ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۹۳. در باره ثروت‌های آن حضرت نگاه کنید به: منتهی الامال، ج ۱، ص ۵۷۵.

حسین همواره اولین کسی بود که به پیشواز معاویه می‌شتافت و "نماینده اشرافیت تاریخی" و "مرکز و مظہر ارتیجاع سیاسی" را در آگوش می‌گرفت<sup>۱</sup> و حتی بفرمان معاویه در سال ۴۹ هجری در جنگ قسطنطینیه شرکت کرد<sup>۲</sup>. با چنین مناسبات و روابط دوستانه‌ای بود که علیرغم خواست توده‌ها در خلع معاویه و سرنگونی حکومت بنی امية امام حسین می‌گفت: "میان من و معاویه عهدی است که آنرا نقض نمی‌کنم. بنابراین تا معاویه زنده است من (امام حسین) علیه او مبارزه و طغیان نمی‌کنم". امام حسین در نامه‌ای به معاویه تأکید کرد که: "من خواهان نبرد یا مخالفت با تو نیستم" و از این رو به یاران خویش گفت: "تا معاویه زنده هست باید هریک از شما خانه‌نشینی را پیشة خود سازد"<sup>۳</sup>. در برابر این آرامش و حسن تفاهم بود که امام حسین همواره از کمکهای مالی هنگفت، معاویه برخوردار می‌شد؛ بطوريکه مقری امام حسن و امام حسین، که در زمان عمر، سالی پنجهزار درهم بود، معاویه آنرا به سالی یک میلیون درهم (یعنی دویست برابر، معادل ۴ هزار کیلو نقره) افزایش داد<sup>۴</sup>. روایات مورخین اسلامی در باره ثروت‌ها، اراضی و املاک و بذل و بخشش‌های امام

- ۱ - نگاه کنید به: اخبار الطوال، ص ۲۴۳؛ روضة الصفا، ج ۳، صص ۸۰، ۸۱ و ۸۳.
- ۲ - زندگانی امام حسین، ص ۱۲۲. در زمان عثمان نیز امام حسن و امام حسین در جنگ علیه مردم طبرستان شرکت کردند. نگاه کنید به: فتح البلدان، ص ۱۸۳؛ مختصر البلدان، ابن فقیه، ص ۱۵۲.
- ۳ - اخبار الطوال، صص ۲۴۴-۲۴۵ و ۲۴۸؛ روضة الصفا، ج ۳، ص ۱۵؛ ارشاد، شیخ مفید، ص ۲۰۶.
- ۴ - تاریخ تمدن اسلام، ج ۴، ص ۸۸. در صلحنامه امام حسن و معاویه از جمله قرار شد که هر سال مبلغ دو میلیون درهم نیز به امام حسین پرداخت شود: اخبار الطوال، ص ۲۴۱.

حسین چنان است که باعث شگفتی و حیرت می‌شود<sup>۱</sup>. دیگر افراد خاندان علی نیز از رشوه‌ها و هدیه‌های معاویه برخوردار بودند آنچنانکه مثلاً عبدالله بن جعفر (پسر عمومی امام حسن و امام حسین) از معاویه پول‌های هنگفت گرفت و آنرا بین مطربان و آوازخوانان و شاعران، بذل و بخشش کرد. همین عبدالله بن جعفر نه تنها از مقرری سالیانه بهره می‌برد، بلکه هر از گاه به نزد معاویه (به دمشق) می‌رفت و از او پول‌ها می‌گرفت. عبدالله پس از مرگ معاویه نزد یزید رفت، یزید از او پرسید: مقرری تو چند است؟ عبدالله گفت: یک میلیون درهم. یزید گفت: از امروز دو میلیون درهم بتو می‌دهم. عبدالله گفت: پدر و مادرم فدای تو! پیش از تو، به هیچکس این جمله را نگفته بودم. یزید گفت: مُجَدِّداً آن را دو برابر کردم<sup>۲</sup>.

عقیل (برادر حضرت علی) نیز از رشوه‌ها و هدایای معاویه بهره‌ها برد بطوریکه کار بجائی رسید که روزی معاویه از عقیل خواست تا علی را لعنت کند. عقیل بر منبر رفت و گفت: "ای مردم! معاویه بن فرمان داد تا علی را لعنت کنم که بر او لعنت باد!"<sup>۳</sup>

۱ - برای آگاهی از املاک و اراضی و ثروت‌ها و بخشش‌های امام حسین از جمله نگاه کنید به: کتاب الخراج، یحیی بن آدم، ص ۷۵؛ کتاب الخراج، قاضی ابویوسف، ص ۳۵؛ الحسین، علی جلال، ج ۱، صص ۶۲ و ۱۰۷؛ منتهی الامال، ج ۱، صص ۳۱۹، ۳۴۸ - ۳۵۰ و ۵۷۲. در صحرای کربلا، امام حسین به ابی سعد (فرمانده سپاه یزید) پیشنهاد دادن خانه‌ها و املاک خوبی در مدینه نمود به این شرط که از جنگ با وی خودداری کند، اما ابی سعد پیشنهاد امام را نپذیرفت. نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰-۳۰۸؛ زندگانی امام حسین، صص ۸۷-۸۴ و ۹۲-۱۰۰ و ۲۳۷.

۲ - تاریخ فخری، این طقطقی، صص ۹۶-۹۷؛ تاریخ تمدن اسلام، ج ۴، ص ۸۸.  
۳ - تاریخ فخری، ص ۹۷، مقایسه کنید با: مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰.

بررسی دقیق "واقعه کربلا" همچنین نشان میدهد:

الف: در "واقعه کربلا" امام حسین هیچگاه قصد جنگ با لشگریان یزید و علاقه‌ای به شهادت نداشت بلکه با توجه به ضعف، پیروی و ناتوانی و تعداد اندک یارانش (و خصوصاً حضور کودکان خردسال و شیرخوار که مغایر با آمادگی جنگی و تدارک قیام است)، پس از محاصره امام توسط سپاهیان یزید، امام حسین حداقل ۵ بار تقاضای بازگشت کرد، اما ابن سعد از بازگشت امام به مکه یا مدینه جلوگیری کرد.<sup>۱</sup>

ب: در طول روزهای محاصره و مذاکره در صحرای کربلا، امام حسین به یاران و غلامانش تأکید کرد: "من کسی نیستم که جنگ را با لشگریان یزید آغاز کنم".<sup>۲</sup>

پ: مهم‌تر اینکه: در طول مذاکرات و گفتگوهای متعدد با سپاهیان یزید (که با ضعف و تزلزل آشکار امام حسین همراه بود) امام حسین هیچگاه از یزید به زشتی و درشتی نام نبرد بلکه حتی ضمن تأکید بر خویشاوندی نزدیکش با ابن سعد از وی خواهش کرد که او را پیش "امیر مؤمنان" (یعنی یزید) ببرد تا دست در دست یزید بگذارد و با او بیعت کند، اما ابن سعد با تقاضای امام موافقت نکرد و گفت: "نه! باید تسليم ابن زیاد (حاکم دست نشانده یزید در کوفه) شوی!"<sup>۳</sup> در

۱- نگاه کنید به: *تاریخ طبری*، ج ۷، ص ۲۹۷۴؛ *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۱۸۱؛ *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۶۶؛ *اخبار الطوال*، ص ۲۷۶؛ *روضة الصفا*، ج ۳، ص ۱۴۴؛ شهید جاوید، صالحی نجف‌آبادی، ص ۲۰۳.

۲- *تاریخ طبری*، ج ۷، ص ۳۰۰۱؛ *اخبار الطوال*، ص ۲۷۵.

۳- نگاه کنید به: *تاریخ طبری*، ج ۷، ص ۲۹۷۴ و خصوصاً ص ۲۹۷۸. باید دانست که "ابن سعد" پسر سعد بن ابی وقار (یکی از هشت تن نخستین یاران پیغمبر و جزو "سابقون" و "عشرة مبشره") بوده است. نگاه کنید به: *سیرت رسول اللہ*، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۳۰.

این رابطه، شمر که دارای قریحه شعر و ادب و شجاعت بود<sup>۱</sup> و در جنگ صفين در لشگر علی حضور داشت و سپس مدت‌ها در کوفه به روایت حدیث مشغول بود<sup>۲</sup> - گویا بخاطر نسبت خانوادگی با بعضی از برادران حسین - با امان نامه‌ای به خیمه‌های امام حسین رفت و به آنان گفت: ”پسران خواهر ما بیایند! ای پسران خواهر ما! شما در امانتید“.<sup>۳</sup>

بنابراین: اگر پافشاری و اصرار شخص ابن زیاد وجود نمی‌داشت، چه بسا که ”واقعه کربلا“ نیز اتفاق نمی‌افتد<sup>۴</sup>.  
 ج: متون معتبر تاریخی تأکید می‌کنند که یزید نیز رضایت و علاقه‌چندانی به کشتن امام حسین نداشت زیرا معاویه در وصیت خود به یزید تأکید کرده بود که: ”حسین بن علی، مردی است کم خطر... اگر بر او دست یافته، گذشت کن!“<sup>۵</sup>

۱ - زندگانی امام حسین، عمادزاده، ص ۱۹۵.

۲ - لغت نامه، علی اکبر دهخدا، ذیل شمر.

۳ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۱؛ زندگانی امام حسین، زین العابدین رهنمایی، ج ۲، ص ۳۶۲.

۴ - بعضی از منابع معتبر ضمن اشاره به مصادره کاروانی از کالاهای یزید توسط امام حسین، علت اختلاف و دشمنی یزید و امام حسین را به ماجرای زن هوسباز و زیباروئی بنام ”ارینب“ مربوط می‌دانند که گویا ابتداءً معشرقه یزید بود اما در آستانه ازدواج با یزید، بخاطر وعده و وعیدهای امام حسین، از یزید دل برید و به عقد و ازدواج امام حسین درآمد و... نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۶۸؛ ۲۹۶۹؛ ۲۶۹؛ زندگانی امام حسین، ج ۱، صص ۳۸-۵۶، ۸۰-۹۰ و ۱۵۳-۱۶۲ و...؛ زندگانی امام حسین، عمادزاده، صص ۱۲۹-۱۳۲.

۵ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، صص ۲۸۸۸-۲۸۸۹ و ۲۸۹۱ و ۳۰۷۴ و ۳۰۷۵؛ ۳۰۷۷ و ۳۰۷۹؛ اخبار الطوال، صص ۲۵۰ و ۲۸۳؛ روضة الصفا، ج ۳، ص ۹۵؛ تجارب السلف، ص ۶۳؛ شیعه در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۱۳۲.



هم از این رو بود که با آگاهی از قتل امام حسین، "اشک در چشمان یزید حلقه زد" و در حضور شمر به وی دشنام داد و سپس خواهران، زنان و فرزندان امام حسین را بحضور پذیرفت و از "واقعه کربلا" اظهار تأسف و تائلم کرد. به دستور یزید به هریک از افراد خانواده حسین، پیشکش‌ها و هدایای بسیار دادند و سپس فرمان داد تا آنان را با عزت و احترام به محل اقامت شان بازگردانند. در برابر این عزت و احترام و هدایا و عطایای یزید، سکینه (دختر امام حسین) میگفت: "هیچ کس را که منکر خدا باشد از یزیدبن معاویه بهتر نلیدم".<sup>۱</sup>

۱۵ - ما، در یک نقل قول آزاد و کلی از سه کتاب تاریخی یادآور شدیم که "زیدبن ثابت از توانگران عربستان و از تزدیکترین اصحاب پیغمبر و کاتب وحی بود. او پس از مرگ پیغمبر، قرآن را جمع‌آوری و تنظیم کرد و وقتی مرد، آنقدر طلا و نقره از خود باقی گذاشت که با تبر می‌شکستند. اموالی که بجز این طلاها و نقره‌ها از او باقی ماند، صد هزار دینار طلا (معادل ۴۰۰ کیلو طلا) ارزش داشت".

آقای وردابی در انتقاد خویش ما را متهم کرده‌اند:  
 "(مؤلف اسلام‌شناسی) برای آن که سمتگیری اجتماعی اسلام و مواضع مردمی و ضدasherافی پیامبر را قلب و تحریف کند با استناد به طبری (ج ۴، ص ۱۳۰۳) می‌نویسد: "زیدبن ثابت از توانگران عربستان و از تزدیکترین اصحاب پیغمبر و کاتب وحی بود" در حالیکه

---

۱ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۸۳ - ۲۸۴.

طبری فقط نوشته: زید یکی از دییران پیامبر بوده، همین و بس!“<sup>۱</sup>  
آقای ورداسبی - متأسفانه - دو مأخذ دیگر (یعنی: حبیب السیر  
و کتاب الوزراء و الكتاب) را، عمدتاً نادیده گرفته‌اند. همچنین، ظاهراً  
ایشان نمی‌دانند که در متون و منابع اسلامی "دبیر" مترادف  
"کاتب" و "نویسنده" است که شامل نویسنده‌گان یا کاتبان وحی نیز  
می‌شود بطوریکه یعقوبی در ذکر "نویسنده‌گان پیغمبر" می‌گوید:  
"و نویسنده‌گانش که وحی و نامه‌ها... را می‌نوشتند عبارت  
بودند از علی بن ابیطالب، عثمان بن عفان، معاویه بن ابی سفیان،  
زیدبن ثابت، مغيرة بن شعبه و...“<sup>۲</sup>

مؤلف "تاریخ گریده" نیز در ذکر "دبیران رسول" تأکید می‌کند:  
"عثمان بن عفان و علی بن مرتضی، کاتبان وحی بودند... و  
زیدبن ثابت (نیز) وحی نبشتندی".<sup>۳</sup>

اینکه آقای ورداسبی ما را به "قلب و تحریف مواضع مردمی و  
ضداشرافی پیامبر" متهم کرده‌اند، بی اساس است، زیرا این: اسناد و  
مدارک معتبر تاریخی است که "مواضع مردمی و ضداشرافی پیامبر"  
را به معرض قضاوت و داوری قرار می‌دهند:  
ما، در کتاب "اسلام‌شناسی" مختصرأ به این امر پرداخته‌ایم و  
در زیر نیز در باره "مواضع ضداشرافی پیامبر اسلام" اسناد دیگری را

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷.

۲ - تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۴۶. در باره جنایات مغيرة و خصلت‌های فرست  
طلیانه او نگاه کنید به: سیرت رسول الله، ابن هشام، ج ۲، ص ۸۰۶؛ کامل، ابن  
اثیر، ج ۳، صص ۸۲-۸۳؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۱۶؛ ج ۵، صص  
۱۸۷۹-۱۸۸۳ و ۲۰۲۶؛ ج ۷، صص ۲۷۱۵ و ۲۷۳۷.

۳ - تاریخ گریده، ص ۱۶۴.

ارائه خواهیم داد و در این مورد، خصوصاً، به نوشه‌های خود آقای وردابی و نیز به نوشه‌های بزرگترین نظریه پرداز "اسلام راستین" (دکتر علی شریعتی) استناد خواهیم کرد تا بار دیگر توسط آقای وردابی، به "قلب و تحریف مواضع مردمی و ضدasherافی پیامبر" متهم نگردیم.

۱۶ - ما، در یک نقل قول آزاد و کلی، نوشته ایم:  
 "خالدبن ولید از اشراف و ثروتمندان بزرگ قریش بود که قبل از فتح مکه، اسلام پذیرفت و حضرت محمد از مسلمان شدن او بسیار شادمان گردید و خالد را به ریاست سواران منصوب نمود." آقای وردابی معتقدند که این موضوع "از پایه نادرست است، نه خالدبن ولید از اشراف و ثروتمندان بزرگ قریش بود و نه طبری هیچ اشاره‌ای به این موضوع کرده است".<sup>۱</sup>.

شخصیت خالدبن ولید معروف‌تر و شناخته شده‌تر از آنست که ما، در اینجا بخواهیم به توصیف آن پردازیم. او، بی‌تردید یکی از خشن‌ترین و خونریزترین سرداران صدر اسلام است که در استقرار اسلام و تحکیم حاکمیت سیاسی- مذهبی حضرت محمد کوشش‌های بسیار کرد و هم از این رو، پیغمبر او را "شمییر خدا" نامید.<sup>۲</sup>

این "شمییر خدا" در سرکوب "اهل رده"<sup>۳</sup> نقش فراوان داشت و در ادامه سرکوب و قتل عام‌های گسترده خود، بسیاری را از فراز

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷؛ راه آزادی، شماره ۵، ص ۴۰.

۲ - تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۱۱۲ و ۱۱۷۱؛ تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۷۱۶.

۳ - یعنی توده‌های عربی که بلافاصله پس از مرگ حضرت محمد از اسلام برگشته و مرتد شدند.

خانه‌ها و بلندی کوهها، به زیر انداخت و کشت و برخی را نیز در آتش سوزانید و آنچنان ترس و وحشتی در میان قبایل و طوایف عرب برقرار ساخت که "همگی به قبول اسلام گردن نهادند"<sup>۱</sup>.

خاستگاه اشرافی خالدین ولید در نظر اهل تحقیق آنچنان آشکار است که هر محققی را از توسل جوتی به اسناد و مدارک مختلف بسی نیاز می‌سازد، با اینحال برای اینکه بسی پایگی انتقادهای آقای وردابی را نشان دهیم، موارد زیر را یادآور می‌شویم:

ابن حجر عسقلانی می‌نویسد:

"خالدین ولید از صحابه و فاتحان بزرگ اسلام است. در زمان جاهلیت (یعنی قبل از اسلام) او نیز از اشرف قریش بود... در سال هفتم هجری - قبل از فتح مکه - او و عمرو بن عاص اسلام آوردهند و پیغمبر از مسلمان شدن او مسرور شد و از جانب پیغمبر به ریاست سواران نائل آمد"<sup>۲</sup>.

میرخواند نیز به سرور و شادمانی پیغمبر از مسلمان شدن خالدین ولید اشاره می‌کند<sup>۳</sup>.

دکتر علی شریعتی نیز می‌نویسد: "عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زییر و خالدین ولید... همه از رجال بانفوذ و وابسته به خاندان‌های اشرافی قریش و سرمایه دار (بودند) که نفوذ خانوادگی

۱ - ما نمونه‌هایی از جنابات خالدین ولید را در کتاب اسلام‌شناسی، صص ۴۲ و ۴۳ و ملاحظاتی در تاریخ ایران، صص ۶۵-۶۶، بدست داده ایم. در مروره خدمات و جنگ‌های خالدین ولید در استقرار و گسترش اسلام نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۱۲ به بعد و صص ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶، ج ۴، صص ۱۳۵۰ به بعد.

۲ - الاصابه، ج ۱، صص ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ به نقل از لغت نامه دهخدا، ذیل خالد.

۳ - روضة الصفا، ج ۲، صص ۴۳۲-۴۳۴.

و موقعیت طبقاتی خود را از دوران جاهلیت در میان عرب، حفظ کرده بودند”<sup>۱</sup>.

دکتر شریعتی، در جای دیگر، تأکید می‌کند: ”مردم آن عصر (زمان پیغمبر) بیش و کم احساس می‌کردند که این اشرافیت است... که در سقیفه پیروز شد... و اشرفی چون خالد بن ولید... را به بزرگترین پست‌های سیاسی و نظامی نشاند“<sup>۲</sup>.

#### ۱۷ - آقای ورداسیبی نوشته‌اند:

(مؤلف اسلام‌شناسی) ”با استناد به طبری و چند مأخذ دیگر از عده‌ای به اصطلاح ”ashraf و ثروتمند“ نام میبرد که گویا ”از طرف محمد به مقامات و مسئولیت‌های مهمی منصوب شدند“ این مطلب نیز مجعلو است و در منابع مورد استناد و منجمله طبری وجود ندارد و اساساً هیچ مورخی نتوشته که پیامبر، نامبردگان را به چنین مشاغل و مناسبی گمارده باشد“<sup>۳</sup>.

افراد و شخصیت‌هایی که آقای ورداسیبی با جمله ”به اصطلاح اشرف و ثروتمند“، ماهیت طبقاتی آنان را انکار می‌کنند، عبارتند از: ابیکر، عثمان، علی، زبیرین عوام، طلحه و عبدالرحمن بن عوف.

در این مورد، ما ضمن مراجعه به متون و منابع تاریخی و استناد به نوشته‌های دکتر علی شریعتی و نیز با مراجعه به نوشته‌های

۱ - قاسطین، مارقین، ناکثین، ص ۳۱۹. مجموعه آثار ۲۶.

۲ - همان مأخذ، ص ۳۲۱.

۳ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷؛ راه آزادی، شماره ۵، ص ۴۰.

مجاهد شهید (احمد رضانی) و همچنین با استناد به نوشته‌های خود آقای ورداسبی، پندارهای ایشان را - بار دیگر - نشان می‌دهیم چرا که بقول مولانا:

پردهٔ پندار می‌باید درید

توبهٔ تزویر می‌باید شکست

اینکه بسیاری از محققان اسلامی (از جمله دکتر شریعتی، طالقانی، مطهری، ورداسبی، مجاهدین و...) تأکید کرده‌اند که: "نخستین کسانی که دعوت محمد را با آغوش باز پذیرفتند، توده‌های پابرهنه و برده‌گان ستسکش بودند..." اساساً یک دروغ تاریخی است. همه اسناد و مدارک معتبر (مانند تاریخ طبری، الکامل ابن اثیر، مروج الذهب، تاریخ یعقوبی و...) بروشنبی نشان میدهند که نخستین کسانی که دعوت محمد را پذیرفته بودند گروهی از اشراف و ثروتمندان مکه بودند، این اشراف و ثروتمندان که در قرآن<sup>۱</sup>، "سابقون" و "مقربان" پیشگاه خدا" نامیده شده‌اند، عبارت بودند از:

۱ - خدیجه

۲ - ابوبکر

۳ - عثمان

۴ - زبیرین عوام

۵ - عبدالرحمن بن عوف

۶ - سعدبن ابی وقاص

۷ - طلحه

ثروت‌ها و امکانات اجتماعی این افراد، در تحکیم قدرت محمد

---

۱ - سورهٔ واقعه، آیه ۱۰؛ سورهٔ توبه، آیه ۱۰۰.

و ترویج و تقویت دین اسلام، نقش مهم و اساسی داشت. مثلاً: خدیجه از بزرگترین اشراف و ثروتمندان مکه بود و حضرت محمد در سن ۲۴ سالگی، با دوراندیشی و آینده نگری ضمن ازدواج با خدیجه ۴۵ ساله، تمام امکانات اقتصادی و موقعیت اجتماعی او را در اختیار گرفت بطوریکه:

”رسول خدا از مال خدیجه فراخی مسی کرد و  
مسی بخشید که او را هیچ بازداشت نبود و خلق، همه بر او  
(پیغمبر) بدان سخاوت و امانت گرد آمدند، همه اتفاق کرده  
بودند که مهتری قریش، محمد را دهیم“<sup>۱</sup>.

محققان اسلامی و مدعیان ”اسلام راستین“ در بررسی‌های خود کوشش کرده اند تا بر مماشات، سازش و ائتلاف پیغمبر با اشراف قریش و بنی امیه، سریوش فراموشی و سکوت بگذارند تا بدینوسیله ”تحقیق نخستین جامعه بی طبقه توحیدی در زمان حکومت پیغمبر“ را ثابت نمایند و در عین حال مدعی شوند که ”اسلام انقلابی و شریعت ناب محمدی از دوزان ابوبکر و خصوصاً عثمان از مسیر راستین و انقلابی خود منحرف شده“ بطوریکه ”زمینه بقدرت رسیلن بنی امیه و تجدید حیات طبقه اعیان و اشراف فراهم گردید“<sup>۲</sup>.

نظریه پردازان ”اسلام راستین“ در این باره سکوت مسی کنند که

۱ - قصص الانباء، ابواسحق النیشاپوری، صص ۴۱۲ - ۴۱۳.

۲ - نگاه کنید بد: جزمیت فلسفه حزبی، ابوزد وردابی، صص ۱۳۵ - ۱۳۷؛ ۱۳۷ - ۱۳۸؛ چه نیازی است به علی؟، دکتر علی شریعتی، ص ۱۴۳، مجموعه آثار ۲۶؛ مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، حبیب الله پایدار (ح. پیمان)، صص ۲۴۰ و ۲۴۵؛ قاسطین، مارقین، ناکثین، دکتر علی شریعتی، ص ۳۲۷، مجموعه آثار ۲۶، شیعه، دکتر شریعتی، ص ۱۳۸، مجموعه آثار ۷.

این اشراف و ثروتمندان، همگی از اصحاب و یاران نزدیک پیغمبر و از ارکان و عوامل مهم استقرار اسلام و تحکیم قدرت محمد بوده‌اند. آنان همچنین در این باره سکوت می‌کنند که این "خائنین" و "منحرفین از اسلام راستین و انقلابی" همان کسانی هستند که پیغمبر برای جلب قلوب و رضایتشان، بارها عطاها و هدایای بسیار به آنان داد و این اشراف را جماعت "مؤلفة قلوب" نامید.<sup>۱</sup>

مثلاً: تنها در جنگ حنین حضرت محمد به گروهی از اشراف، عطایانی به شرح زیر داد:

- به ابوسفیان (از بزرگترین اشراف مکه و دشمن سرسخت محمد): صد شتر

- به معاویه (پسر ابوسفیان): صد شتر<sup>۲</sup>

- به حکیم بن خرام: صد شتر

- به صفوان بن امیه: صد شتر

- به نصیرین حارث بن كلده عبدی: صد شتر

- به حارث بن هشام: صد شتر

- به سهیل بن عمرو: صد شتر

- به حویطب بن عبدالعزی: صد شتر

۱ - سوره توبه، آیه ۶۰ به این مسئله اشاره می‌کند. همچنین نگاه کنید به: سیرت رسول الله، ج ۲، ص ۹۳۷.

۲ - آقای وردابی معاویه را "نماینده اشرافیت تاریخی" و "مظہر و مرکز ارتفاع سیاسی" دانسته‌اند: جزمیت فلسفه حزبی، ص ۲۹۲. باید تأکید کرد که معاویه یکی از محارم پیغمبر و حتی کاتب وحی بود و بقول این خلدون: معاویه "برادر زن رسول خدا و کاتب او و یار او بود": العبر، ج ۱، ص ۶۲۶. همچنین نگاه کنید به: مسروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹.

- به عینه بن حصین: صد شتر
- به اقرع بن حابس تمیمی: صد شتر
- به علا بن حارثه ثقفی: صد شتر
- به مالک بن عوف نصری: صد شتر
- به مخرمة بن نوفل زهری: کمتر از صد شتر
- به عمیر بن وهب: کمتر از صد شتر
- به هشام بن عمرو: کمتر از صد شتر
- به سعید بن یريع مخزومی: پنجاه شتر داد که آزده شد و اشعاری سرود و از پیغمبر شکوه کرد. پیغمبر دستور داد: "بروید زیان او را قطع کنید" و چندان شتر به او دادند که خشنود شد و "قطع زیان او چنین بود"<sup>۱</sup>.

حکومت اسلامی محمد، با شرکت فعال اشراف و بازرگانان مکه و مدینه تأسیس شد و این حکومت می‌بایست، ضرورتاً نماینده منافع سران مزبور باشد.

اسلام بخاطر ماهیت و سرشت طبقاتی خود نمی‌توانست حامل آزادی‌های حقیقی و برابری‌های اقتصادی- اجتماعی باشد. بنابراین: علیرغم خوشبادری ابوذرها و بلال جبی‌ها (که اساساً در رهبری حکومت اسلامی نقشی نداشتند) حکومت اسلامی، حکومت اشراف و سران قدرتمند قریش و بنی امية باقی ماند و سرنوشت تاریخی آن نیز از ماهیت و سرشت طبقاتی رهبران و بنیانگذاران آن نمی‌توانست جدا باشد.

---

۱- نگاه کنید به: سیرت رسول الله، ج ۲، صص ۹۳۷- ۹۴۰؛ تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۲۱۴- ۱۲۱۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۲۵.

نظریه پردازان "اسلام راستین" در توضیع علل شکست اسلام در ایجاد یک جامعه آزاد، عموماً دچار پندارگرانی شده و بدون اشاره به ماهیت و سرشت طبقاتی بنیانگذاران حکومت اسلامی و درک راستاهای تاریخی آن، به متهم ساختن افرادی چون ابویکر و عثمان (بعنوان "عوامل نفوذی و دشمنان داخلی نهضت اسلام"!) پرداخته و از علل طبقاتی ائتلاف، سازش و پیوند حضرت محمد با این "عوامل نفوذی" سخنی نمی‌گویند. مثلاً: دکتر شریعتی می‌نویسد:

"قوی‌ترین باندی که در تاریخ اسلام کاملاً مشخص است، باند کوچکی است که گرچه از نظر شماره اندک است، از نظر کیفیت، بسیار نیرومند است و رهبری این باند را ابویکر بعهده دارد. سعدبن ابی وقاص، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف اعضای این باندند... که حق توده‌های مردم را پایمال می‌کنند... ابویکر مظہر تجسم اشرافیت در داخل نهضت دینی - اجتماعی اسلام بود..."<sup>۱</sup>

دکتر شریعتی، آیت الله طالقانی، مطهری، ابوذر وردابی، مجاهدین و دیگران کوشش کرده‌اند تا تمام جنایات و خونریزی‌های دوران اولیه حکومت اسلامی را بگردن ابویکر، عمر و عثمان بیاندازند و این واقعیت را پنهان کنند که حضرت محمد، خود بهترین حامی و پشتیبان، و حضرت علی (یعنی نماینده اسلام راستین و تشیع انقلابی) خود نزدیکترین مشاور سیاسی - عقیدتی ابویکر، عمر و عثمان و از مدافعان "دژ استوار ارجاع اموی" بوده‌اند: این، ابویکر بود که زودتر از همه مردان، دعوت محمد را با

---

۱ - چه نیازی است به علی؟، ص ۱۴۳، مجموعه آثار ۲۶؛ قاسطین، مارقین، ناکشین، ص ۳۲۷، مجموعه آثار ۲۶.

آغوش باز پذیرفت.

این، ابوبکر بود که امکانات اجتماعی و مالی خود را برای ترویج و تقویت اسلام در اختیار محمد گذاشت.

این، ابوبکر بود که بهنگام فرار محمد از مکه، "یارِ غار" پیغمبر بود.

این، ابوبکر بود که حضرت محمد در سن ۴۵ سالگی با دخترش (عایشه) ازدواج کرد، در شرایطی که عایشه فقط ۶ یا ۷ سال داشت بطوریکه از خانه پدرش (ابوبکر) عروسکی به خانه شوهر می‌برد.

این، حضرت محمد بود که ابوبکر را "صدیق" (بسیار راستگو) نامید.

این، حضرت محمد بود که بهنگام بیماری، ابوبکر را به نیابت خود برای امامت نماز تعیین کرد و گاهی حتی خود، پشت سر ابوبکر نماز می‌گراشت.<sup>۱</sup>

این، ابوبکر بود که حضرت محمد در آخرین خطبه اش در باره اش گفت:

"اگر از بندگان خدا، دوستی می‌گرفتم، ابوبکر را بدوستی می‌گرفتم، چرا که هیچ کس را در مصاحبত خویش، بهتر از ابوبکر ندیدم"<sup>۲</sup>.

و یا، این، عمر بود که حضرت محمد ضمن ازدواج با دخترش (حصنه) از اعتبار و قدرت اجتماعی او برای هدف‌های سیاسی -

۱- تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۲۳-۱۳۲۵؛ تاریخ گزیده، ص ۱۰۵.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۱۷-۱۳۱۸ و ۱۳۲۱، همچنین نگاه کنید به: سیرت رسول الله، ابن هشام، ج ۲، ص ۱۱۰۴.

مذهبی خود استفاده کرد.

این، عمر بود که حضرت محمد او را "فاروق" ( جدا کننده حق از باطل) ملقب ساخت.

این، عمر بود که حضرت محمد در باره اش گفت:

"اگر بعد از من پیغمبری بودی، هر آینه، عمر به شرف نبوت مشرف شدی".<sup>۱</sup>

و یا، این، عثمان و بقول آقای وردابی "دژ استوار ارجاع اموی"<sup>۲</sup> بود که با پذیرش اسلام، قدرت اجتماعی و امکانات مالی خویش را در اختیار محمد گذاشت بطوریکه تنها در یکبار هزار شتر و بار دیگر نهصد شتر و هفتصد اسب و در سومین بار، سیصد شتر جهاز بسته مکمل و هزار مثقال طلای احمر در اختیار پیغمبر قرارداد.<sup>۳</sup> در جنگ تبیک نیز عثمان چهارصد شتر و هزار دینار در اختیار پیغمبر گذاشت و محمد از عمل عثمان چنان شادمان شد که گفت: "بار خدایا! از عثمان راضی باش که من از وی راضیام"<sup>۴</sup>

عثمان بزودی با دختر محمد (رقیه) ازدواج کرد اما پس از چندی، بعلت خشونت اخلاقی و عدم سازش با رقیه، بضرب تازیانه، دختر پیغمبر را کشت.<sup>۵</sup> با اینحال موقعیت اجتماعی و اقتصادی عثمان چیزی نبود که حضرت محمد با این جنایت آنرا نادیده بگیرد و از آن

۱ - حبیب السیر، ج ۱، ۴۹۲.

۲ - جزمهٰ فلسفهٰ حزبی، ص ۱۳۵.

۳ - الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبدالبرقرطبي، ج ۱، ص ۴۸۸؛ قصص

الابیاء، ص ۴۶۰؛ روضة الصفا، ج ۲، ص ۵۰۴.

۴ - سیرت رسول الله، ابن هشام، ج ۲، ص ۹۶۴.

۵ - منتخب التواریخ، حاج محمد هاشم خراسانی، صص ۲۴ - ۲۵.

بگذرد، لذا دومین دختر خود (ام کلثوم) را به ازدواج عثمان درآورد تا بدینوسیله پیوند خود را با اشراف بنی امیه همچنان حفظ نماید. معروف است که پیغمبر، عثمان را "ذوالنورین" یعنی: صاحب دو نور (رقیه + ام کلثوم) نامید و می‌گفت: "اگر دختر سومی نیز می‌داشتم، او را هم به ازدواج عثمان درمی‌آوردم".<sup>۱</sup>

عثمان از محارم مخصوص پیغمبر و کاتب وحی بود و محمد بارها در غیاب خویش او را در مدینه جانشین خود ساخت، از جمله در جنگ ذات الرقاع.<sup>۲</sup>

عثمان روزی که بدست توده‌های مردم کشته شد یکصد هزار دینار طلا (معادل ۴۰۰ کیلو طلا)، یک میلیون درهم وجه نقد (معادل ۴ هزار کیلو نقره) و همچنین اسب‌ها و شترهای بسیار داشت. بهای املاک او دویست هزار دینار طلا (معادل ۸۰۰ کیلو طلا) بوده است.<sup>۳</sup> او دارای هزار بردۀ بود.<sup>۴</sup>

با اینهمه، آقای وردابی معتقدند که: "پیامبر در عمل نشان داد که با سازش طبقاتی و اصولاً با هر نوع مناسبات و اخلاقیات استشمارگرانه مخالف است و هیچ پیوندی با جاهلیت و نظام اقتصادی و فرهنگی اشرافیت ندارد... او به اتكای مستضعفان زمان، با اشراف و غارتگران و خورنده‌گان خون کسان، چنگ در چنگ شد... او، مالکیت فئودالی و سایر مالکیت‌های بهره‌کشانه و طبقاتی را نفی و طرد

۱ - آفرینش و تاریخ، مقدسی، ج ۵، ص ۲۰؛ تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، ص ۱۵۰؛ قصص الانبیاء، ص ۴۵۹.

۲ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۵۸.

۳ - مقدمه، ابن خلدون، ج ۱، ص ۳۹۱-۳۹۲.

۴ - درة القصص، ملا مرتضی شریعتمدار، ص ۷۱.

می‌کند و با نظام اشرافی و بزرگ مالکی به مخالفت و مقابله  
برمی‌خیزد...”<sup>۱</sup>

۱۸ - آقای ورداسبی در پیچ و تاب تناقضات و دروغگوئی هایش به دروغ بزرگ دیگری نیز متول شده‌اند. ما، به نقل از دو کتاب معتبر اسلامی یادآور شدیم که ”حضرت محمد، علاوه بر فدک، دارای اراضی و املاک دیگری نیز بود که از آنجمله میتوان از زمین‌ها و املاک زیر نام برد:

۱ - برقه ۲ - دلال ۳ - اعواف ۴ - صافیه ۵ - مثیب ۶ - حسناء  
۷ - وطیح ۸ - مشیرة ام ابراهیم ۹ - سلام و...<sup>۲</sup>  
آقای ورداسبی معتقدند که ”در اسناد یاد شده، چنین مطلبی وجود ندارد“.<sup>۳</sup>.

ما، باز هم، به دو کتاب مذکور مراجعه کردیم و با تعجب دیدیم که، بار دیگر، آقای ورداسبی دروغ گفته‌اند، زیرا که هم قاسم بن سلام و هم سهمودی ضمن اشاره به املاک و اراضی فوق، تأکید کرده‌اند که ”این اراضی و املاک پس از مرگ پیغمبر توسط ابوبکر (خلیفه اول) ضبط و مصادره شد“.

آقای ورداسبی که عثمان را ”دژ استوار ارجاع اموی“ نامیده‌اند، این حقیقت تاریخی را نادیده می‌گیرند که در تحکیم این ”دژ استوار ارجاع“، حضرت محمد و خصوصاً حضرت علی نقش

۱ - مجاهد، شماره ۲۷۲، ص ۴۷؛ شماره ۲۸۰، ص ۱۴؛ شماره ۲۸۴، ص ۴۱.

۲ - الاموال، قاسم بن سلام، ص ۷؛ وفاء الوفاء، سمهودی، صص ۳۶ و ۱۵۳.

۳ - مجاهد، شماره ۲۷۲، ص ۶.

اساسی داشته‌اند. منابع تاریخی، از حمایت و پشتیبانی بیدریغ حضرت محمد و علی از عثمان یاد می‌کنند.

ما از پیوند خانوادگی حضرت محمد با ابوبکر، عمر و خصوصاً عثمان یاد کرده‌ایم و در مورد پشتیبانی حضرت علی نیز یادآور می‌شویم که این حمایت و پشتیبانی آنچنان عمیق و گسترده بود که حضرت علی، خود اعتراف کرده است:

”آنقدر از عثمان دفاع کردم که ترسیدم گناهکار شوم“.<sup>۱</sup>

این، حضرت علی بود که بهترین مشاور سیاسی ابوبکر، عمر و عثمان بشمار می‌رفت.<sup>۲</sup>

این، حضرت علی بود که پس از بیعت با ابوبکر یا ”تجسم اشرافیت“ (بقول دکتر شریعتی) در مسجد از جای برخاست و خطاب به ابوبکر گفت:

”ما بیعت خود را با تو فسخ نمی‌کنیم و این کار را نخواهیم کرد، زیرا رسول خدا ترا در کار دین و امامت بر ما، در نماز مقدم داشت، پس کیست که بتواند ترا در اداره امور دنیای من باز دارد و واپس اندازد؟“<sup>۳</sup>

این، حضرت علی بود که دخترش (أم کلشوم) را به ازدواج عمر درآورد و عمر، ده هزار دینار مهر او کرد در حالیکه أم کلشوم دختری

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲۴۰؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۲۶۶.

۲ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۸۲۲ و ۱۸۲۴ و ۱۸۴۲ و ۱۸۶۴ و ۱۹۴۳ و ۱۹۴۵ و ۲۰۴۶؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۹۰؛ اخبار الطوال، دینوری، ص ۱۴۷؛ الكامل، ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۱۳ و ۲۱۷ و ۲۲۹؛ نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۴۲-۴۴۶.

۳ - تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۱۲.

بسیار خردسال بود<sup>۱</sup>.

این، حضرت علی بود که کاتب و بهترین مشاور عمر بود.

این، حضرت علی بود که در سال ۱۷ هجری در غیاب عمر، در مدینه جانشین او گردید.

این، حضرت علی بود که دو بار جان عمر را از مرگی حتمی نجات داد.

این، حضرت علی بود که بخاطر علاقه و احترام به ابوبکر، عمر و عثمان، سه پرسش را ابوبکر، عمر و عثمان نام گذاشت.

این، حضرت علی بود که در برابر حکومت‌های جائز ابوبکر، عمر و عثمان، ۲۵ سال سکوت کرد و در تحقیم قدرت "اشرافیت مجسم" و "دژ استوار ارجاع اموی"، صادقانه همراهی و همسکاری نمود.

این، حضرت علی بود که در شورای انتخاب خلیفه و در پاسخ به این سؤال عبدالرحمن بن عوف که: "اگر خلافت از تو بگردد و به تو نرسد، کدام یک از این جمع را برای اینکار شایسته‌تر می‌دانی؟" علی گفت: "عثمان را"<sup>۲</sup>.

این، حضرت علی بود که در شورش توده‌ها علیه عثمان، بی‌اعتناء به خواست عدالت‌خواهانه آنها، از این "دژ استوار ارجاع اموی"، سرسرخانه دفاع کرد.

و سرانجام: این، حضرت علی بود که بهنگام محاصره کاخ عثمان بوسیله توده‌های مردم، امام حسن و امام حسین را با جمعی از یارانش، مسلحانه برای دفاع و حفاظت از عثمان بسوی او فرستاد و به

۱ - نگاه کنید به: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵.

۲ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۲۰۷۹-۲۰۷۱ و ۲۰۷۰.

امام حسن دستور داد:

”تو برو و بدر سرای عثمان باش و اگر ایشان  
 (شورشیان) خویشتن را به خانه عثمان اندر کنند، تو رها مکن  
 و مگذار و با شورشیان همداستان مباش و اگر حرب باید کردن،  
 حرب کن و اگر کشته شوی، باری، شهید باشی“.<sup>۱</sup>

امام حسن و امام حسین نیز برای دفاع از عثمان، با توده‌های  
 شورشی به سختی جنگیدند تا جائی که عثمان از آنان خواهش کرد تا  
 دست از جنگ بدارند، اما امام حسن و امام حسین ”همچنان جنگ  
 می‌کردند و به خاطر عثمان فداکاری می‌نمودند“.

وقتی عثمان کشته شد، امام حسن و امام حسین داخل خانه او  
 شدند و ”عثمان را دیدند که جان داده است، پس بگریستند“. چون خبر  
 قتل عثمان به حضرت علی رسید، سراسیمه و شتابان به خانه عثمان رفت  
 و آشفته و غمین به امام حسن و امام حسین فریاد کرد: ”چطور شما دم  
 در خانه بودید و امیر مؤمنان (یعنی عثمان) کشته شد؟“ پس سیلی  
 محکمی بصورت امام حسن نواخت و مشتی به سینه امام حسین  
 کویید. در جنگ با توده‌های شورشی، امام حسن، مجروح شد و سر  
 قنبر (غلام حضرت علی) نیز شکست.<sup>۲</sup>

با اینهمه، شکفت انگیز است که نظریه پردازان ”تشیع سرخ  
 علوی“ (مانند دکتر شریعتی و آقای وردابی) حمایت عمیق و

۱ - تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۳۶۰.

۲ - نگاه کنید به: تاریخ فخری، ابن طقطقی، ص ۱۳۴؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۲۷؛ مروج الذهب، ج ۱، صص ۷۰۱-۷۰۲؛ تاریخ طبری، ج ۶، صص ۲۲۳۰ و ۲۲۳۶ و ۲۲۴۰ و ۲۲۴۲ و ۲۲۴۳ و ۲۲۵۵ و ۲۲۵۶ و ۲۲۶۲ و ۲۲۶۶ و...؛ روضة الصفا، ج ۲، ص ۷۴۱.

پشتیبانی بیدریغ حضرت علی از عثمان را یک "دفاع تاکتیکی" می‌نامند و معتقدند که: "دفاع تاکتیکی علی از عثمان، بمعنای دفاع از سیاست ضداسلامی عثمان و نادیده گرفتن حقوق قشرهای فرودین اجتماع نبود. او (علی) روح زمان را بهتر از هر کس درک می‌کرد... رهبر پاکمایه، صادق، راستکار و سورِ خُردمندان (یعنی حضرت علی) بهیچ روی در نبرد با اشرافیت کوتاه نیامد و گرایشی به مدارا و سازش در نهادش ایجاد نشد... علی نه تنها در جهت سازش با فرقه اشراف اموی قدمی برداشت، بلکه طرفدار جدی و سرخست ادامه جنگ و خواهان نابودی کامل فرقه اشراف اموی بود... (زیرا) اساساً خط اصلی‌ای که علی را از ابوبیکر (و عثمان) جدا می‌کرد، خط فاصل حقیقت و مصلحت بود... و علی، جز حقیقت، اهل هیچ صلاح و مصلحتی نبود..."<sup>۱</sup>

علی، بعنوان پارساترین و انقلابی‌ترین چهره "اسلام راستین"، ۲۵ سال تمام، شاهد همه فربی‌ها و انحراف‌ها و چیاز‌ها و تجاوز‌ها بود و بقول دکتر شریعتی: "می‌دید که در زیر این افتخارات نظامی و در پشت این فتوحات حمامی و در چنگال این اسلامی که بدل یک قدرت شده است، دو حق بزرگ مدفون شده است، یکی: اسلام و دیگری: مردم." اما، علی در برابر این انحراف‌ها و قتل و غارت‌ها و غنیمت‌ها سکوت می‌کند و نه تنها به روی "اشرافیت مجسم" (ابوبیکر و عثمان) شمشیر نمی‌کشد، بلکه بقول دکتر شریعتی: "... بیعت می‌کند و پشت سر همین‌ها (ابوبیکر و عثمان) نماز می‌خواند و حتی

۱ - جزمیت فلسفه حزبی، ابوذر ورداسپی، صص ۲۸۳ و ۳۰۱ و ۳۲۰ و ۳۲۹؛ تشیع علوی، تشیع صفوی، دکتر شریعتی، صص ۲۸ و ۲۹. کلمات داخل پرانتز از ماست.

در جنگ‌ها، به نفع ابوبکر و عثمان خیراندیشی و صلاح‌اندیشی می‌کند”<sup>۱</sup>.

در ”تشیع انقلابی“ وقتی که جنایت، خیانت و انحراف بر سرنوشت مردم حاکم شد، امام، بعنوان نماینده انسانیت، وظیفه دارد علیه حکومت حاکم مبارزه و طغیان کند. در شرایط سلطه حکومت‌های غاصب و جابر، امام - که مستول سرنوشت مردم است - باید غصب را از بین ببرد و حق را احراق کند، یقول دکتر شریعتی: ”این وظیفة امام است، زیرا اصل بر اینست که امام می‌باشد در برابر حکومت غاصب، قیام مسلحانه سیاسی کند... و حق را احیاء نماید“<sup>۲</sup>.

ضعف، محافظه‌کاری و مصلحت‌گرایی حضرت علی در برخورد با اشرافیت ابوبکر و عثمان را با تصویری که دکتر شریعتی از نقش و وظیفة امام بدست می‌دهد با هم مقایسه کنیم تا به ماهیت سیاسی - طبقاتی حضرت علی، این ”پیشوای سرخ‌اندیشان و سخت‌ریشگان همه روزگاران“ (بقول آقای ورداسبی) بیشتر آشنا شویم.

ما، با ذکر این اسناد و مدارک، تنها می‌خواهیم بر این واقعیت تأکید کنیم که برخلاف عقیده منادیان ”تشیع سرخ علوی“، حضرت علی نه یک ”پدیده معجزه‌آما“ و ”نمونه عالی کارخانه آدم‌سازی“ بود<sup>۳</sup>، نه ”پیگیرترین پشتیبان زحمتکشان“، و

۱- قسطلین، مارقین، ناکشین، صص ۲۹۴-۲۹۵؛ علی، بنیانگذار وحدت، ص ۱۸۹، مجموعه آثار ۲۶.

۲- نگاه کنید به: حسین، وارث آدم، صص ۱۵۰-۱۵۱، م.آ ۱۹؛ اسلام‌شناسی ۱، ص ۱۶۶، م.آ ۱۶.

۳- دکتر علی شریعتی: علی، انسان کامل، م.آ. ۴۲۵؛ اسلام‌شناسی ۱، ص ۱۶۳.

”با شرف‌ترین و صدیق‌ترین دموکرات تاریخ“ و نه ”شریف‌ترین، پاک‌ترین و آگاه‌ترین مدافع محروم‌مان تاریخ“<sup>۱</sup>. این گونه نظرات در باره زندگی و شخصیت حضرت علی، هم ناشی از ناآگاهی تاریخی است و هم محصول تعصّب و تعبد مذهبی.

نظریه پردازان ”اسلام راستین“ (مانند دکتر شریعتی) در ذکر ماهیت ”باند ابوبکر“ (بعنوان ”مظہرِ تجسم اشرافیت در داخل نهضت دینی - اجتماعی اسلام“) از طلحه و زبیر نیز یاد کرد که گویا ”هر دو، بدون استثناء، مدت نیم قرن، همه جا، در برابر علی قرار داشتند“<sup>۲</sup>.

ما، در باره ثروت‌ها و امکانات اقتصادی - اجتماعی این دو صحابه بزرگ پیغمبر، در کتاب ”اسلام‌شناسی“ سخن گفته ایم. در اینجا برای نشان دادن توجیهات و تناقض گوئی‌های نظریه پردازان ”تشیع سرخ علوی“ یادآور می‌شویم که برخلاف نظر آنان، این دو صحابه معروف پیغمبر، که در پیدایش و گسترش اسلام، منشاء خدمات و فدائاری‌های بسیار و عامل حوادث مهمی بوده‌اند، نه تنها ”مدت نیم قرن، همه جا، در برابر علی قرار“ نداشتند بلکه از یاران نزدیک علی بشمار میرفتند. در این باره کافی است بدانیم که: این دو چهره، همواره با پیغمبر و حضرت علی، در چشم‌ها دیده می‌شدند و از چهره‌های برجسته، متنفذ و مقدس اسلام بودند.<sup>۳</sup>

۱ - ابوذر ودادی، نشریه مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۴۱۸؛ جزیت فلسفه حیی، ص ۲۷۸.

۲ - قاسطین، مارقین...، ص ۳۲۳؛ قرن ما در جستجوی علی، ص ۱۴۴، م. آ. ۲۶.

۳ - چه نیازی است به علی؟، ص ۱۴۷.

زبیر کسی است که پیغمبر آنهمه به او علاقه و احترام داشت<sup>۱</sup>.  
 زبیر کسی است که وقتی خلافت در ماجرای سقیفه بدست ابوبکر  
 افتاد و حضرت علی از حکومت محروم شد، در خانه فاطمه (زن علی)  
 متحصن گردید و برای دفاع از خلافت علی، تنها کسی بود که از خانه  
 بیرون آمد و شمشیر کشید<sup>۲</sup>.

زبیر از نامی ترین نیزه‌داران و مجاهدان جنگهای پیغمبر و علی  
 بود<sup>۳</sup>.

زبیر کسی است که در شورای عمر نیز (برای تعیین خلیفه) رأی خود  
 را، در برابر عثمان، به علی داد و بنفع خلافت علی، با عثمان جنگید<sup>۴</sup>.  
 و طلحه؟

طلحه کسی است که از طرف پیغمبر "طلحة الخیر" لقب  
 یافت<sup>۵</sup>.

طلحه کسی است که در جنگ اُحد چنان فداکاری و صمیمیتی در  
 حفظ جان پیغمبر نشان داد که پیغمبر با عبارتی خارق العاده او را  
 ستود<sup>۶</sup>.

طلحه کسی است که به همراه زبیر از رهبران قیام علیه عثمان و  
 از بزرگترین زمینه سازان حکومت علی بود<sup>۷</sup>.

۱ - قرن ما، در جستجوی علی، ص ۱۰۲.

۲ - قاسطین، مارقین...، ص ۳۰۵.

۳ - همان مأخذ، ص ۳۰۵.

۴ - قاسطین، مارقین...، ص ۳۰۵؛ قرن ما، در جستجوی علی، ص ۱۰۲.

۵ - قاسطین، مارقین...، ص ۳۰۵.

۶ - همان مأخذ، ص ۳۰۵.

۷ - همان مأخذ، ص ۳۰۵.

طلحه و زییر، با رأی دادن به علی، عنوان دو چهره معروف و متتفَد و از صحابه تزدیک پیغمبر، خلافت علی را در برابر دشمنان و منافقان، تقویت کردند<sup>۱</sup>.

طلحه و زییر قریب نیم قرن، از نخستین ایام بعثت و ظهور محمد، به عنوان درخشش‌ترین اصحاب پیغمبر بشمار می‌آمدند، آنان وفادارترین و باسابقه‌ترین مردانی بودند که در نهضت اسلامی پا بپای پیغمبر بوده و برای اسلام کوشش و فداکاری کرده بودند. این دو، همواره در متن نهضت اسلام و در متن فعالیتها و کشمکش‌ها، جهد و جهادها و خطرات بودند و از بهترین یاران، مشاوران و همستان پیغمبر و از برجسته‌ترین مجاهدان اسلام شناخته شده بودند<sup>۲</sup>.

همه این ستایش‌های غرورانگیز از بزرگ‌ترین شیفته "تشیع سرخ علی" (دکتر علی شریعتی) است. ما در باره شخصیت، مقام و منزلت طلحه و زییر، مخصوصاً از دکتر علی شریعتی نقل قول کرده‌ایم تا اولاً، به دوستی و پیوند عمیق این "تجسم‌های اشرافیت" با پیغمبر اسلام و حضرت علی تأکید کنیم. ثانیاً، به جایگاه و منزلت مذهبی-سیاسی آنان در طول نیم قرن تاریخ اسلام اشاره نمائیم. ثالثاً، با استناد به بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز "تشیع علی" کوشیدیم تا از طرف آقای ورداسی‌بار دیگر، متهم به "جعل حقایق تاریخی" ا نگردیم و در عین حال به دوستان "اسلام‌شناس" خود از قول آن فرزانه بزرگ (عطار نیشابوری) بگوئیم:

در تعصب می‌زنند جان تو جوش

عاشقان را جان چنین نبود، خموش!

۱ - همان مأخذ، ص ۳۰۵.

۲ - چه نیازی است به علی؟، ص ۱۴۷؛ قاسطین، مارقین، ناکثین، ص ۳۰۵.

۱۹ - در بحث از مالکیت و اسلام، ما نظر عده‌ای از روشنفکران مسلمان را که با تعبیر دلخواه چند آیه، احکام سوسياليستی و برابری و مساوات اجتماعی از قرآن استنتاج می‌کنند، بررسی کرده و خصوصاً نظر آقای وردابی را مورد انتقاد قرار دادیم و یادآور شدیم:

”برخلاف نظر عده‌ای از روشنفکران مسلمان - که با تعبیر دلخواه چند آیه قرآن، معتقدند که: ”اسلام پرچمدار مساوات اجتماعی“ و ”خواستار ایجاد جامعه قسط (برابری و مساوات) می‌باشد (ابودر وردابی)، جزمیت فلسفه حزبی، صص ۱۴۴ و ۱۵۸)... و ”نهضت اسلامی پس از استقرار حاکمیت خود، عملأً به الغاء مالکیت‌های اختصاصی پرداخت“ (حبیب الله پایدار، حاکمیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، صص ۱۰۴ و ۲۱۲)... احکام قرآن و احادیث اسلامی نه تنها خواستار لغو ستم طبقاتی نیست، بلکه با تأیید مالکیت خصوصی، معتقد به ادامه استثمار و حاکمیت طبقات ثروتمند بوده و جامعه بی طبقه توحیدی جز شعاری فربینده، چیز دیگری نمی‌باشد.“

آقای وردابی این نقل قول را، که ابتداناً مستند به نظرات خود ایشان است، نادیده گرفته و برای فرار از بحث، استناد به کتاب مصطفی السباعی (اشتراکیة الاسلام) را بهانه قرار داده و بما انتقاد کرده‌اند که ”شخص مصطفی السباعی بر این اعتقاد نبوده و چنین مطلبی را هم بیان نداشته است“.<sup>۱</sup>

ما انتظار داشتیم که آقای وردابی با آغاز یک بحث روشنگر به ابهامات یا س্থولات موجود در باره مالکیت و برده‌داری در اسلام پاسخ دهند. چرا که مالکیت و برده‌داری در اسلام، مسائل بسیار مهمی

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۸.

هستند که طرح آن، با توجه به آیات صریح قرآن و احادیث و اقدامات روشن حضرت محمد، روشنفکران مسلمان را با تناقض‌ها و آشتفتگی‌های فراوان رویرو ساخته است. در این میان گروهی از نظریه‌پردازان "اسلام انقلابی" در تحریف آیات قرآن و تفسیر دلخواه آنها آنچنان پیش رفته‌اند که هر پژوهشده آگاهی را عمیقاً دچار شکفتی و حیرت می‌سازد:

آقای وردابی ضمن تأکید بر اینکه "اسلام، پرچمدار مساوات اجتماعی" و "خواستار ایجاد جامعه قسط (براپرسی) و مساوات" می‌باشد، معتقدند که: "اسلام برای تحقق بخشیدن به اشتراک عمومی (کمونیسم؟) و در گرایش جامعه گرایانه (سوسیالیستی؟) و مردمی، همه مکتب‌های به اصطلاح مردم‌گرا را پشت سر می‌گذارد".<sup>۱</sup>

دکتر حبیب الله پایدار نیز ضمن تأکید بر این نکته که: "انقلاب محمدی از نظر جامعیت اهداف، تظیری در تاریخ ندارد..." می‌نویسد که: "با ظهور اسلام همه انواع مالکیت‌های فشودالی، عملای لغو گردید... اسلام، ثروت‌ها و منابع طبیعی و زمین را از تملک اختصاصی اشراف و سلاطین خارج ساخت و برداگی و استثمار را عملاً لغو کرد (زیرا) اسلام هرگز نمی‌توانست و نمی‌تواند با هیچیک از نظام‌های مبنی بر انواع استثمار، یعنی برده‌داری، فنودالیسم و یا سرمایه‌داری و یا هر شکل دیگری از استثمار، در هر عصر و دوره تاریخی، موافق باشد... آنچه اسلام ارائه داد جوابگوی ضرورت‌هایی بود فراتر از محدوده مکانی عربستان و محدوده زمانی بعثت، بلکه پاسخی بود به خواست‌های بشریت متكامل در همه مکان‌ها و برای

---

۱ - جزمیت فلسفه حزبی، صص ۱۴۴ و ۱۵۸ و ۱۶۸. کلمات داخل پرانتز از ما است.

تمامی اعصار<sup>۱</sup>.

آیت الله طالقانی نیز ضمن سوء استفاده از جمله معروف مارکس، در باره مالکیت در اسلام به مبالغه گوئی شگفت انگیزی دست می‌زند و می‌نویسد:

”از هر کس، بقدر استعداد و برای هر کس، بقدر احتیاج“ این جمله، شعار اول اسلام و آخرین شعار سوسياليست‌ها است<sup>۲</sup>.

نویسنده‌گان مذکور، که با ملغمه‌ای از سوسياليسم چینی و نظرگاه‌های اسلامی، سوسياليزه کردن اسلام را شعار خود قرار داده‌اند، توضیح نمی‌دهند که در برایر آنهمه آیات محکم (در باره تقدس مالکیت خصوصی در قرآن) و در برایر آنهمه احادیث صریح نبوی و خصوصاً اقدامات و عملکردهای حضرت محمد و علی (که ما نمونه‌هایی از آن را در کتاب ”اسلام‌شناسی“ و نیز در صفحات کتاب حاضر بدست داده‌ایم) تفسیر دلخواه چند آیه قرآن جز تحریف آیات قرآن و تقلب در احادیث نبوی و داشتن انتظارات غیرتاریخی از پدیده‌های تاریخی چه می‌تواند باشد؟

در مورد نظرات السباعی (که مورد انتقاد آقای وردابی است) به علت عدم دسترسی به کتاب او، ما به نوشته‌های مجاهد شهید، احمد رضائی (که بسی شک مورد قبول مجاهدین و آقای وردابی هست) استناد می‌کنیم تا کذب گفته‌ها و انتقادات ایشان را بار دیگر نشان دهیم. مجاهد شهید، احمد رضائی، تأکید می‌کند:

۱ - مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، صص ۹۷ و ۲۱۷ - ۲۳۲ و

۲۶۱ - ۲۶۴.

۲ - اسلام و مالکیت، صص ۲۲۳ - ۲۲۴.

”در نوشه‌های مصطفی السباعی، دلایلی ارائه می‌شود تا مطابقت کامل شریعت و عرف اسلامی را با سوسيالیزم ثابت کند“.<sup>۱</sup>

۲۰ - ما در کتاب ”اسلام‌شناسی“، یادآور شدیم که: ”خوارج، برخلاف شیعیان، قدرت امام را ناشی از امت می‌دانستند و تأکید می‌کردند که ریاست امام، جنبه دینی (الله) ندارد بلکه فقط دارای جنبه دنیوی می‌باشد. خوارج دشمنان آشتی ناپذیر اشراف بنی امیه، زمین داران بزرگ و مخالف مالکیت خصوصی بودند. آنها خلافت موروشی خاندان پیغمبر را قبول نداشتند، بر این اساس: خوارج را میتوان مظہر جمهوریخواهان در برابر تمایلات سلطنت طلبانه (حکومت موروشی) شیعیان دانست“.<sup>۲</sup>

از میان متن فوق، آقای ورداسی فقط یک سطر کوتاه را انتخاب کرده و نوشه‌اند:

”مؤلف اسلام‌شناسی با استناد به پتروفسکی و چند مأخذ دیگر (شهرستانی، بغداد و ابن حزم) می‌گوید: ”خوارج... مخالف مالکیت خصوصی بودند“ و این مخالفت را به حساب ترقیخواهی و انقلایگری خوارج می‌گذارد، در حالیکه در مدارک مزبور و اصلاً در هیچیک از منابع معتبر و غیرمعتبر نیامده که خوارج با مالکیت خصوصی مخالفت داشتند“.<sup>۳</sup>

۱ - راه حسین، ص ۶، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران.

۲ - النصل فی الملل والاهو والنحل، ابن حزم، ج ۴، صص ۱۸۸-۱۹۱؛ الفرق بین الفرق، بگدادی، ص ۶۶؛ تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، محمدجواد مشکور، صص ۲۵-۴۳؛ اسلام در ایران، پتروفسکی، صص ۵۳-۶۵.

۳ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۸.

اولاً: بطوریکه مندرجات و مستندات کتاب "اسلام‌شناسی" نشان میدهد، ما هیچگاه به کتاب شهرستانی استناد نکرده‌ایم، بلکه آقای وردابی این مأخذ را جعل کرده و جزو استنادات ما بشمار آورده‌اند!

ثانیاً: منابع مورد استفاده‌ما، منابع کلی برای آگاهی بیشتر از جنبش خوارج می‌باشند بطوریکه مثلاً: ابن حزم (در ۳ صفحه)، مشکور (در ۱۳ صفحه) و پتروشفسکی (در ۱۲ صفحه) از خوارج بحث می‌کرده‌اند.

ثالثاً: با رجوع به منابع فوق ملاحظه می‌کنیم که آقای وردابی باز هم دروغ گفته‌اند، زیرا مثلاً هم پتروشفسکی<sup>۱</sup> و هم دکتر محمد جواد مشکور<sup>۲</sup>، بروشنه تأکید کرده‌اند که: "خوارج، دشمنان آشتی ناپذیر اشرف بنی امیه، زمین داران بزرگ و مخالف مالکیت خصوصی بودند". دکتر شریعتی نیز خوارج را "بزرگترین خطر برای رژیم (اشرافی) بنی امیه" دانسته است<sup>۳</sup>.

بررسی پیدایش و رشد جنبش خوارج و علل سیاسی - اجتماعی آن و نیز بررسی تطور تاریخی این نهضت و مبارزات سرخختانه خوارج علیه اشرافیت اموی و عباسی، مسئله‌ای است که خصوصاً از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی فرقه‌های اسلامی دارای اهمیت فراوان است. یکی از وجوده مشخصه اکثر متون تاریخی در دوران اسلامی

۱ - اسلام در ایران، ص ۵۹.

۲ - تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۳۸.

۳ - نگاه کنید به: بازشناسی هوتی ایرانی - اسلامی، ص ۱۸۳.

اینست که تقریباً همه چهره‌های مردمی و جنبش‌های عدالتخواهانه این دوران با کینه سوزان مورخین متعصب اسلامی و حامیان سیاسی آنان (خلفاء) مورد جعل و توهین و افتراء قرار گرفته‌اند، بنابراین شگفت نیست که در همه متون تاریخی این دوران، آزادگانی چون مزدک، بابک خرمدین، حلاج و دیگران، زنازاده، راهزن، بدیمن و دیوانه نامیده شده‌اند.

روایات مؤلفین متعصب در باره شخصیت‌ها و جنبش‌های اجتماعی تاریخ ایران و اسلام اگرچه آلوده به تهمت و افتراء است، با اینحال بنظر ما، نفی کامل این اخبار و روایات کاری نادرست خواهد بود. روایات مورخین اسلامی از جهت ارائه برخی اطلاعات، دارای ارزش فراوان می‌باشند بشرطی که این روایات با دیدی اتفاقی مورد استفاده و استناد قرار بگیرند.

در باره عقاید واقعی خوارج نیز در منابع اسلامی، اساساً یا سکوت شده و یا عقاید واقعی آنان دستخوش جعل و تحریف شده است. با اینحال باید یادآور شد که در کینه توزی نسبت به خوارج و جعل و تحریف عقایدشان، مورخان شیعی بیش از دیگران فعال بوده‌اند چرا که بهر حال، حضرت علی (امام اول شیعیان) بحسب همین خوارج بقتل رسیده است.<sup>۱</sup>

آقای وردابسی از یکطرف کوشش کرده‌اند تا داشتن غلامان و املاک خصوصی علی، امام حسن و امام حسین و دیگر پیشوایان شیعه را "تشريع" نمایند و به این جهت در باره مخالفت خوارج با اشرافیت و مالکیت خصوصی، معتقدند که: "در آن شرایط تاریخی، هرگونه

---

۱ - نگاه کنید به: اسلام‌شناسی، صص ۹۹ - ۱۰۰.

مالکیت خصوصی نمیتوانسته مورد مخالفت قرار گیرد و ملکی و محکوم اعلام شود و چنین مخالفتی الزاماً مضمون انقلابی یا ترقی‌خواهانه نداشته است<sup>۱</sup>.

و از طرف دیگر: "هر نیرو و جریانی که با دستگاه خلافت و نظام سلطنت درمی‌افتد و از انتقال املای و اموال خلفاً و شاهان و امیران به توده‌های خلق دفاع می‌کرد" را "انقلابی پیگیر و بسیار صادق" می‌دانند<sup>۲</sup>. با اینهمه، آقای وردابی تجاهل می‌کنند که به گواهی همهٔ مورخین معتبر (از جملهٔ طبری، مسعودی، ابن اثیر، دینوری و...) خوارج، خصوصاً با دستگاه خلافت اموی و عباسی درافتادند و طی سال‌ها مبارزة خونین، سرخخت‌ترین و آشتی ناپذیرترین دشمنان خلفای اموی و عباسی بودند. آنان برای نابود کردن عامل اصلی فساد و تجسم اشرافیت زمان (یعنی معاویه) کوشیدند تا او را بقتل برسانند<sup>۳</sup>.

در عرصهٔ اجتماعی و مواضع ضدasherافی و ضدبزدگی خوارج، کافی است یادآور شویم که نجد بن عامر (رهبر خوارج در نواحی یمامه و بحرین)<sup>۴</sup> هزار تن از بردگانی را که معاویه در اراضی خویش اسکان داده بود، آزاد ساخت<sup>۵</sup>.

در سیستان، خوارج آنچنان قدرت یافتند که به مراکز و ادارات دولتی هجوم بردند و "دیوان‌ها بسوختند و خراج‌ها کم و بیش کردند"<sup>۶</sup>.

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۸.

۲ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۸.

۳ - نگاه کنید به: اخبار الطوال، ص ۲۲۸.

۴ - اسلام در ایران، ص ۶۱.

۵ - تاریخ سیستان، ص ۱۶۰.

پیکار خوارج در تمامت دوران خلافت معاویه و یزید (پسر معاویه) ادامه داشت بطوریکه به تصریح طبری: تا هنگام مرگ یزید، زیاد و پرسش (عبدالله)<sup>۱</sup> "سیزده هزار کس از خوارج را کشتند و عبیدالله چهار هزار تن از آنان را به زندان کرد".<sup>۲</sup>

طبری در ذکر حوادث سال‌های ۶۴ و ۷۶ و ۷۷ هجری نیز از پیکارهای گسترده خوارج و کشته شدن "بسیار کس از خوارج" در زمان خلافت عبدالملک بن مروان امومی یاد می‌کند.<sup>۳</sup>

چنانکه گفته ایم در تمامت دوران خلافت معاویه و در اوج مبارزات خونین خوارج با "نماینده اشرافیت تاریخی" و "مظہر و مرکز ارتیاج سیاسی" (یعنی معاویه)، پیشوایان شیعه و خصوصاً امام حسین از یکطرف در ملاقات‌ها و پیام‌های خود، به معاویه ابراز ارادت و آشتی و دوستی می‌کردند و از طرف دیگر، از کمک‌های مالی سرشار معاویه برخوردار می‌شدند.

خوارج در شهرها و ولایات اسلامی (خصوصاً در ایران) از پایگاه گسترده مردمی برخوردار بودند و گرنه چنین جنبشی، علیرغم سال‌ها سرکوب خشن و گسترده، چگونه می‌توانست بدون پایگاه توده‌ای به حیات و مبارزات خویش ادامه دهد؟

طبری در گزارش خود، علل اجتماعی و سیاسی استقبال مردم از خوارج را یادآور می‌شود و می‌نویسد:

"بسیاری از مردم، که دنیا می‌خواستند و نیز بسیاری

۱ - حکام بنسی امیه در نواحی عراق.

۲ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۱۵۰.

۳ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۱۹۵؛ ج ۸، ص ۳۵۶۱-۳۶۴۶.

۴ - به تعبیر آقای ورداسی، در صفحه ۲۹۲ کتاب جزمهٔ فلسفهٔ حربی.

از آنان که حجاج (حاکم اموی در عراق) به سبب مال یا مظلمه‌ای در طلبشان بود یا آنان که حجاج کسان شان را کشته بود، روی به خوارج آوردند<sup>۱</sup>.

مؤلف "تاریخ سیستان" نیز تأکید می‌کند:

"... هر جای خوارج بیرون آمدند و مردم- خاص و عام- بدیشان پیوسته همی گشتند"<sup>۲</sup>.

حکومت‌های اموی با آگاهی از پایگاه مردمی خوارج در شهرها و روستاهای نیز با آگاهی از عدم علاقه مردم به جنگ با خوارج، می‌کوشیدند تا با تهدید و ارعاب، مردم شهرها و روستاهای را به جنگ با خوارج وادار نمایند. جالب است که سپاهیان اموی از نبرد با خوارج هراس فراوان داشتند بطریکه حجاج (حاکم اموی) خطاب به سپاهیان خود گفت:

"شما، عادت زیونان گرفته‌اید و به روز نبرد، پشت به دشمن (خوارج) کرده‌اید... قسم یاد می‌کنم که اگر این کار را تکرار کنید، چنان عقوبی می‌کنم که از این دشمنی که از بیم آن، به دل دشتها و دره‌ها می‌گریزید و در فرورفتگی رودها و پناهگاه کوه‌ها نهان می‌شوید، سخت‌تر باشد"<sup>۳</sup>.

با این ترس و بیم‌ها و تهدیدها، حجاج بن یوسف ثقفی در سال ۷۵ هجری، از مردم کوفه خواست تا برای جنگ با خوارج آماده شوند و تهدید کرد که: "پس از سه روز، هر کس را بیابم، خونش را بریزم و

۱ - تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۵۸۵ و ۳۵۹۷.

۲ - تاریخ سیستان، ص ۱۰۹.

۳ - تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۵۷۵، همچنین نگاه کنید به صص ۳۵۵۴ و ۳۵۹۱.

مالش را به غارت دهم". پیرمردی که پرسش را ناچار به جنگ خوارج برده بودند، چون خود در رفتن تعلل نمود، متهم شد بطوریکه دو دندۀ اش را شکستند. مرد دیگری را که بعلت یماری از رفتن به جنگ با خوارج خودداری نموده بود، کشتند، آنچنانکه: "مردم متوجه شدند"<sup>۱</sup>.

توده‌های مردم برای بعضی از رهبران خوارج (از جمله شیبیب) به عنوان تجسم آرمان‌ها و یانگر آزوها و منافع خویش، قصه‌ها و افسانه‌های فراوان ساخته بودند که بخشی از آنها در "تاریخ طبری" آمده است<sup>۲</sup>. به روایت طبری، شیبیب خارجی معتقد به حکومت سورائی بود که نه تنها از قبیله قریش بلکه از همه قبایل و براساس انتخاب مسکن بود<sup>۳</sup>.

گفتنی است که در شرایطی که حکومت‌های اموی و عباسی برای سرکوب و کشtar خوارج از خونین‌ترین شیوه‌ها استفاده می‌کردند، در شرایطی که از نظر مسلمانان (سنی و شیعه) قتل "خارجی" همواره بعنوان یک "جهاد واجب" بشمار می‌رفت، شدت عمل گروهی از خوارج (خصوصاً ازرقیان) در قتل و کشtar مخالفین را می‌توان یک عکس العمل و واکنش طبیعی دانست<sup>۴</sup>.

۱ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۵۲۳ و ۴۵۲۵ و ۴۵۹۱ و ۴۵۹۹ - ۳۶۰۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۲۲ - ۱۲۳ مقایسه کنید با تهدیدنامه خالد بن عبدالله به مردم: تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۵۱۳ - ۴۵۱۴.

۲ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۶۱۸ و ۳۶۱۹.

۳ - تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۶۲۴ - ۳۶۲۶.

۴ - پس از سرکوب خونین خوارج، حضرت علی گفت: "تنها مرا یارای آن بود که چشم این فتنه (خوارج) بروکم".

عَبِيدُاللهِ بْنُ زَيَادٍ كَهْ دَرَ قَتْلٍ وَ كَشْتَارَ خَوَارِجَ سَوَابِقَ بَسِيرَ دَاشَتْ،  
دَرَ اَدَامَةَ كَشْتَارَ خَوَارِجَ وَ بَهْ مَنْظُورَ كَاسْتَنَ اَزْ شُورَ وَ حَرَاتَ آنَانَ، فَرْمَانَ  
دَادَ تَأْنِشَهَايَ زَنَانَ "خَارِجِيَّ" رَأَ لَحْتَ كَرْدَهَ وَ بَرْهَنَهَ دَرَ عَرْضَةَ كَارِزَارَ  
بَاقِيَ گَذَارِنَدَ<sup>۱</sup>.

گَرْدِيزِي در ذَكْرِ سَرْكَوبِ قِيَامِ حَمْزَهِ خَارِجِيَّ تَوْسِطَ خَلْفَاهِ عَبَاسِيَّ  
يَادَآورَ مَى شَوَدَ كَهْ سَپَاهِيَانَ خَلِيفَهَ، مَرْدَمَ هَمَهَ روْسَتَاهَا رَأَ كَهْ بَيَارِيَ حَمْزَهَ  
كَوشِيدَهَ بُودَنَدَ، بَكَشَتَنَدَ وَ روْسَتَاهَا رَأَ بَسُوكَتَنَدَ وَ "... سَى هَزارَ تَنَ اَزْ  
مَرْدَمَ روْسَتَاهَا رَأَ بَدِينَ گُونَهَ بَكَشَتَنَدَ"<sup>۲</sup>.

گَرْدِيزِي اَزْ چَغُونَگَى شَكْنَجَهَ وَ كَشْتَارَ خَوَارِجَ تَوْسِطَ خَلْفَاهِ سَنَدِيَّ  
بَدْسَتْ مَى دَهَدَ كَهْ نَشَانَگَرَ قَسَاوَتْ، خَشُونَتْ وَ كَيْنَهَ سَوزَانَ حَكَمَتَهَايَ  
وقَتَ نَسْبَتْ بَهْ خَوَارِجَ مَى باَشَدَ: دَرِ يَكِى اَزْ روْسَتَاهَا، سَپَاهِيَانَ خَلِيفَهَ  
سَيْصَدَ تَنَ اَزْ زَنَانَ وَ مَرْدَانَ "خَارِجِيَّ" رَأَ بَكَشَتَنَدَ، مَالَ وَ دَارَائِيَّ  
روْسَتَاهِيَانَ رَأَ بَهْ غَارتَ بِرَدَنَدَ وَ گَرْوَهِيَ اَزْ آنَانَ رَأَ نَيْزَ اَسِيرَ كَرْدَنَدَ:  
"..." وَ اَيشَانَ (روْسَتَاهِيَانَ) رَأَ بِيَاوَرَدَنَدَ وَ دَوْشَاخَ قَوَى  
اَزْ دَرَخَتَ بَهْ رَسَنَ (طَنَابَ) هَايَ قَوَى، فَرَازِ يَكِيَّيْرَ كَشِيدَنَدِيَّ وَ  
دوَبَاهِيَّ (خَارِجِيَّ) رَأَ بَرَ آنَ دَوْشَاخَ بِيَسْتَنَدَيَّ، وَ پَسَ، رَسَنَ  
بَكَشَادَنَدِيَّ، تَا آنَ دَوْشَاخَ، بَقْوَتَ خَويَشَ، مَرَدَ رَأَ دَوْپَارَهَ  
كَرْدَنَدِيَّ..."<sup>۳</sup>.

منابع تاریخی، ماهیت اجتماعی - سیاسی جنبش خوارج را نشان  
می‌دهند:

- ۱ - اسلام در ایران، ص ۶۰.
- ۲ - تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، ص ۲۹۱.
- ۳ - تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، صص ۲۹۱-۲۹۲. مقایسه کنید با: طبقات  
ناصری، قاضی منهاج السراج، ج ۱، ص ۲۱۰.

”خوارج، مردم (بصره) را محاصره کرده و بر همه روستاهای آبادی‌های آن دست پافته بودند و جز خود شهر، در دست مردم باقی نمانده بود و چون مهلب (سردار خلیفه اموی) رسید، بزرگان و آبرومندان مردم، دست بدآمان او شدند و...“<sup>۱</sup>.

یعقوبی در ذکر شورش خوارج در زمان معاویه یادآور می‌شود که آنان ”در بصره خروج کردند و شمشیر در میان پلیس‌ها (شرطه‌ها) گذاشتند و جمعی بسیاری از ایشان کشتند“<sup>۲</sup>.

ابوحنیفه دینوری نیز تأکید می‌کند که: ”خوارج بسیاری از اشخاص سرشناس را کشتند“<sup>۳</sup>.

بطوریکه گفتیم: خوارج در شهرها و ولایات ایران از محبویت و پایگاه گسترده‌ای بخوردار بودند. انگیزه‌های اجتماعی، خواست‌ها و آرمان‌های ملی و میهنه‌ی، عوامل و انگیزه‌های اصلی ایرانیان در پشتیبانی از خوارج بود. مورخین از شورش‌ها و پایداری‌های خوارج در نواحی سیستان، کازرون، رامهرمز، شاپور، بوشهر، اهواز، کرمان، اصفهان و فارس خبر می‌دهند<sup>۴</sup> و بر اساس نوشته‌های دینوری: دهقانان ایرانی به خوارج کمک و یاری می‌کردند<sup>۵</sup>.

خلفای اموی و عباسی با اعلامیه‌های تهدیدآمیز و همراه با تمنا و تواضع، از مردم شهرها و نواحی ایران درخواست می‌کردند تا

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۱.

۲ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵.

۳ - اخبار الطوال، ص ۳۲۹.

۴ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۲۶؛ ج ۸، صص ۳۴۸۶ - ۳۴۷۸؛ اخبار الطوال، صص ۲۹۰ - ۳۲۵.

۵ - اخبار الطوال، ص ۲۲۹.

ضمن خودداری از پشتیبانی خوارج، علیه "کافران خونخوار خارجی" جهاد نمایند، اما مردم، اعتنای به این اعلامیه‌ها و تهدیدها و ارعاب‌ها نداشتند<sup>۱</sup>.

مؤلف "تاریخ سیستان" یادآور می‌شود که: در زمان حجاج، عبدالله بن ابی بکر (سردار خلیفه اموی) با سپاهی فراوان به جانب سیستان رفت و مردم سیستان به کمک خوارج، جنگی شدید با سپاهیان خلیفه نمودند آنچنانکه "هیچکس از آن سپاه (زنده) نماند، یا کشته شدند یا بمردند... چنانکه ایشان را جیش الفناء نام کردند"<sup>۲</sup>.

در سال ۱۰۷ هجری نیز خوارج سیستان بار دیگر طغیان کردند و یزید بن غریف (حاکم اموی) را در حالیکه در مجلس نشسته بود و ۱۵۰۰ مرد مسلح، محافظ او بودند، کشتند. هشام بن عبدالملک (خلیفه اموی) سپاهی فراوان برای سرکوبی خوارج به سیستان فرستاد. در جنگ‌های شدیدی همه لشگریان خلیفه کشته شدند، بطوریکه بقول یعقوبی: "حتی یک تن از ایشان جان بدر نبرد"<sup>۳</sup>.

در زمان منصور عباسی نیز گروهی از خوارج ایران برای کشتن معن بن زائده (حاکم خلیفه در خراسان) شمشیرها را در میان دسته‌های نی پنهان کردند و در هیأت بنایان به حیاط خانه معن بن زائده وارد شدند و چند روزی بدان حال ماندند و چون به میان خانه رسیدند، شمشیرها را درآوردند و بر معن، که روپوشی به تن داشت، حمله کردند و او را کشتند<sup>۴</sup>.

۱ - نگاه کنید به: *تاریخ طبری*، ج ۸، صص ۳۵۱۳ - ۳۵۱۴.

۲ - *تاریخ سیستان*، ص ۱۱۱.

۳ - *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، صص ۲۸۸ - ۲۸۹.

۴ - *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۸۰.

بررسی جنبش‌های اجتماعی در تاریخ ایران و اسلام این نکته بسیار مهم را روشن می‌کند که در پیشتر این جنبش‌ها، دین اساساً "تابع" بوده است نه "متبع" و توده‌های شورشی نه برای تأمین خلافت این امام یا آن پیشوای مذهبی، بلکه، اساساً، برای تأمین منافع خویش مبارزه می‌کردند. این مبارزات، بخاطر شرایط مادی جامعه و محدودیت‌های تاریخی، اگر چه خود را در زیر لوای مذهب یا عرفان پنهان می‌ساخت، اما در ذات خویش ناشی از منافع شورشیان و بیانگر خواست‌های سیاسی- اجتماعی آنان بوده است.

بر این اساس: خوارج نیز که در آغاز از گروه پیروان علی "خارج" شده بودند، ضمن مبارزة شدید با حکومت علی و معاویه، در مراحلی از مبارزات آینده خویش، خصلت "ضدعلی" را از یاد برداشت و بخاطر اشتراک منافع با شیعیان شورشی در مبارزه علیه اشرافیت اموی و عباسی با شیعیان متحد شده، بصورت یک نهضت وسیع اجتماعی- سیاسی آشکار گردیدند بطوریکه مورخین از حضور و شرکت شیعیان در نهضت‌های خوارج یاد می‌کنند<sup>۱</sup>.

این امر ضمن اینکه اتهامات و افتراهای واردہ از طرف مورخین اسلامی مبنی بر "کشتار مسلمانان غیرخارجی بدست خوارج" را مورد تردید قرار می‌دهد، در عین حال مسالت و مدارای خوارج با دیگر مسلمانان و نیز هوشیاری سیاسی آنان در مبارزة متحد با خلفای اموی و عباسی را نشان می‌دهد. این مسالت و مدارا حتی در باره اسیران

---

۱ - نگاه کنید به: مجلل التواریخ و القصص، ص ۲۰۲، مقایسه کنید با روایت مسعودی در: مروج الذهب، ج ۲، صص ۱۹۶-۱۹۷.

دشمن نیز اعمال می شد<sup>۱</sup>.

خوارج در برخورد با پیروان ادیان دیگر نیز از مدارا و مسالمت برخوردار بودند بطوريکه برخی از پیشوایان خوارج معتقد بودند که: باید یهودیان و مسیحیان را با مسلمانان (خارجیان) متساوی الحقوق دانست<sup>۲</sup>. رهبران خوارج، عناصری آگاه، شجاع، درستکار و فاضل بودند. مؤلف "مجمل التواریخ والقصص" در باره یکی از رهبران تندروتین فرقه خارجی (یعنی ازرقیان) می نویسد:

"و اندر سال ۷۴ قطربن الفجاء پیدا شد مهتر خوارج  
و ساخت فاضل و فصیح، چنانکه خطبه های او را نسخت  
کرده اند و اهواز و آن حدود را بگرفت"<sup>۳</sup>.

طبری از قول ابوقيصہ قحافی در باره یکی دیگر از رهبران خوارج می نویسد:

"به خدا، من عبیدة بن هلال را دیدم که پیش آمد و  
سخن کرد، گوینده ای بلیغ تر و درست گفتارتر از او ندیده بودم،  
وی عقیده خوارج داشت"<sup>۴</sup>.

یکی از ویژه گی های جنبش خوارج این بود که زنان در آن شرکت فعال داشتند بطوريکه ام حکیم - زن قهرمان خوارج ازرقی - جنگ های بسیار کرد و افتخارات فراوانی بدست آورد<sup>۵</sup>.

۱ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۵۹۶.

۲ - اسلام در ایران، ص ۶۱.

۳ - مجمل التواریخ و القصص، ص ۳۰۳.

۴ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۱۹۶.

۵ - نگاه کنید به: مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۴۱-۱۴۲؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۴۶۱ و ۴۴۶۹؛ اسلام در ایران، ص ۶۰ و ۶۶.

۲۱ - ما ضمن استناد به چند منبع تاریخی و مذهبی یادآور شدیم که "حضرت علی نیز از ثروتمندان و توانگران معروف بود بطوریکه در شهر ینبُع اراضی و املاک پر ارزشی داشت و صاحب نخلستانی بود که سالانه ۴۰ هزار دینار درآمد داشت (تجارب السلف، ص ۱۳). ابن حزم در باره ثروت‌های حضرت علی (یعنی پارساترین شخصیت اسلامی) می‌نویسد: کسی که اندک اطلاعی از اخبار و روایات داشته باشد، انکار نمی‌کند که علی از ثروتمندترین افراد طایفه و قوم خویش بود و اراضی و املاک بسیار داشت، از جمله: نخلستان‌ها و کشتزارهایی را صدقه داد و البته این صدقه‌ها در برابر ثروت‌های فراوان و املاک بسیار علی، چیز اندکی است! (الفصل فی الملل والاهواء والنحل، ج ۴، ص ۱۴۱). از امام جعفر صادق نیز نقل شده است: انگشتی که حضرت علی در نمازش صدقه داد، وزن حلقه اش چهار مثقال نقره و وزن نگینش ۵ مثقال یاقوت سرخ بود که قیمتش خراج یک‌ساله کشور شام بود. (جواهر الولاية، آیت الله بروجردی کاظمینی، ص ۱۳۷)“.

آقای وردابی سراسیمه و شتابان کوشیده اند تا آب تطهیر بر سر و روی حضرت علی برمی‌زند و او را از داشتن ثروت بسیار تبرئه نمایند، بهمین جهت صفحاتی را در فقر، قناعت و تنگدستی حضرت علی سیاه کردند تا ثابت کنند که آن حضرت نه تنها فائد ثروت بسیار بوده بلکه در عین قناعت و تنگدستی، "پی گیرترین پشتیبان مولداں و زحمتکشان جهان و نماینده و سخنگوی تمام بشریت مظلوم" و "باشرفترين و صديق ترين دموکرات تاريخ" نیز بوده اند!<sup>۱</sup>

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۸.

آقای وردابی، برای بی اعتبار کردن اسناد ارائه شده، ابتداء ادعا کرده‌اند که: «كتاب الفصل... يك اثر جدلی و فاقد ارزش تاریخی است و ابن حزم برای آنکه حقانیت طلحه و زییر و معاویه و احقيت و افضلیت خلفای مورد قبول خود را اثبات کند... به (شیعیان) و امام اولشان (حضرت علی) تهمت‌ها می‌بیندد...»<sup>۱</sup>

آقای وردابی معلوم نمی‌کنند که منظورشان از "اثر جدلی" چیست؟ و آیا هر اثر به اصطلاح جدلی فاقد ارزش تاریخی است؟ ایشان همچنین توضیح نمی‌دهند که منظور از "احقيت و افضلیت خلفای مورد قبول ابن حزم" کدام خلیفه یا خلفاً هستند؟ (در باره منزلت و مقام اسلامی طلحه و زییر در تاریخ اسلام، ما، در صفحات قبل سخن گفته‌ایم).

ابن حزم (متوفی ۴۵۶ هـ) شاعر اندلسی، مورخ، فقیه، فیلسوف و عالم در کلام و یکی از بزرگترین متفکران اسلامی بود. ابن حزم چه در زندگی خصوصی و چه در حیات سیاسی - اجتماعی و مذهبی، همواره کینه و نفرت شدیدی نسبت به ریا، تظاهر و فربیکاری ابراز می‌داشت و بقولی: "روش ناسازگار و قاطعش، کینه متفکران دریاری و شاهزادگان را علیه او برانگیخت".

ابن حزم مخالف سرسرخ کسانی بود که با تفسیرهای شخصی و دلخواه از قرآن، کوشش داشتند نتایج دلخواهی از آن اخذ نمایند. چنین کسانی در نظر ابن حزم: "بسان آدمک‌های جعلی هستند که نمی‌تران با آنان به گفتگو پرداخت زیرا اینگونه اشخاص زبان قرآن را تحریف می‌کنند تا با اوهام و افسانه‌های ایشان موافقت کند و از

---

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۸.

واژه‌های قرآنی، با فربکاری و زور، مفاهیمی استخراج می‌کنند که در قرآن نیست<sup>۱</sup>.

ابن حزم ابتدا به مذهب مالکی پیوست و سپس مذهب شافعی را برگزید اما سرانجام به مكتب ظاهريه پیوست. او معتقد بود که "اسلام محمدی یا نبی همین اسلامی است که از متون قرآن و حدیث برمی‌آید و قرآن، باطنی ندارد که بتوان از آن تفسیر و تأویل دلخواه کرد".

ابن حزم از مخالفان سرسخت مذاهب چهارگانه اهل تسنن (مالکی، شافعی، حنفی و حنبلی) بود و بهمین جهت همواره مورد تعقیب شریعتمداران و خلفای عباسی قرار داشت، بطوریکه کتابهای او را بدستور معتصد (خلیفة عباسی) جمع‌آوری کرده و سوزانند و ابن حزم، خود مدت‌ها متواری و مخفی گردید.

آسین پلاسیو در کتاب ارزشمندی که بشرح زندگی، آثار و خصوصاً به کتاب "الفصل..." اختصاص داده، از ابن حزم بعنوان "مورخ عقاید دینی" یاد می‌کند و کتاب "الفصل..." را بخاطر وسعت و صحت مدارکی که در آن جمع‌آوری شده، یک اثر تاریخی ارزشمند دانسته است<sup>۱</sup>.

با چنین مقدماتی، علت کینه و نفرت آقای ورداسی نسبت به ابن حزم روشن و آشکار می‌شود. در حقیقت، مسئله‌ای که ابن حزم، حدود هزار سال پیش مطرح می‌ساخت و بخاطر آن، مورد کینه و نفرت فقهاء بود، امروزه مورد بحث و اختلاف ما با نظریه پردازان "اسلام راستین" (چون آقای ورداسی، شریعتی و مجاهدین) است. بعد از

۱ - برای آگاهی بیشتر درباره ابن حزم نگاه کنید به: دانشنامه ایران و اسلام، ج ۲، ذیل ابن حزم، صص ۵۰۳-۵۱۶.

گذشت هزار سال گوئی هنوز نیز روح بغداد، با حضور و بسی حضور خلیفه، بر جامعه ما حکم‌فرما است و اخلاف آن فقهاء، اینک، در هیأت مدافعان "اسلام راستین" به تکفیر مخالفان می‌پردازند، هم از این روست که ما، آنچنان مورد سخیفای ترین تهمت‌ها و توهین‌های آقای وردابسی قرار گرفته‌ایم. ما به "حقه بازی، شیادی و شارلاتانی"<sup>۱</sup> متهم شده‌ایم زیرا که کوشیده‌ایم تا پندارها و افسانه‌بافی‌های شیادان حرفة‌ای را در عرصه تاریخ اسلام ارائه و افشاء نماییم. بقول حافظ:

ما را به مستی، افسانه کردند

پیران جاہل، شیخان گمراه

تا اینجا، ما به ارزش تاریخی کتاب "الفصل..." و مقام و منزلت این حزم و به علت کینه و نفرت مؤلقان اسلامی نسبت به وی اشاره کرده‌ایم، و حال به بحث اصلی خود در باره ثروت‌ها و دارائی‌های حضرت علی و بررسی انتقادات آقای وردابسی ادامه میدهیم:  
 دارائی‌ها و ثروت‌های حضرت علی و عملکردهای سیاسی -  
 اجتماعی او، مسئله مهمی است که اکثر نویسندهان و محققان شیعه در باره آن یا سکوت کرده یا آن را به دلخواه خود تفسیر و تعبیر نموده‌اند. در تاریخ و فرهنگ تشیع، علی، بعنوان پارساترین و انقلابی‌ترین شخصیت تاریخ اسلام (و حتی جهان!) توصیف شده که گویا، برخلاف دیگر خلفای اسلامی، در فقر و تندگستی و مظلومیت و عدالتخواهی زندگی می‌کرده است.

چنین توصیف و تصویری از حضرت علی (و امام حسین)،

۱ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۷.

همواره با روحیه زجردیده و عدالتخواه مردم ما سازگار بوده است. توده‌های محروم ایرانی پس از مبارزات بسیار، وقتی که از استقرار عدالت اجتماعی و ایجاد یک حکومت ملی (غیرعرب) مأیوس و با شدیدترین سرکوب‌ها و ستم‌های اجتماعی - مذهبی روپروردند، بتدربیح خاطره مزدک‌ها و بابک‌ها را از دست دادند و چهره حضرت علی و امام حسین را به خاطر کشیدند و در رنجها و مصائب خاندان علی رنجها و مظلومیت‌های خود را یافته‌ند و ...

توده‌های ایرانی با گرایش به تشیع و تصوّف از یکطرف سنگری در مبارزه با دین رسمی خلفاً (سنی) ساختند و از طرف دیگر با یادآوری خاطره "شهیدان کربلا"؛ محرومیت‌ها و مظلومیت‌های خویش را فراموش کردند. آنان با یاد و خاطره "شهیدان کربلا" آرامش می‌یافته‌ند، آرامشی که آنرا در هستی تاراج شده خود نتوانسته بودند بدست آورند.

حکومتهاي شیعه گرای آل بویه، علاء الدین خوارزمشاه، سلطان محمد خدابنده و خصوصاً حکومت شیعی صفوی، به شیعه گرانی و شیعه‌سازی جامعه ایرانی قدرت و حرکت بیشتری بخشید، بطوريکه مثلاً شاه اسماعیل صفوی (بنیانگذار سلسله صفوی) در ادامه شیعه سازی خود، تنها بیست هزار نفر را در تبریز کشت و آنچنان وحشت و خشونتی در شهرها و روستاهای برقرار ساخت که پیروان مذاهب مختلف، از اطراف و اکناف، مذهب خویش را واگذاشتند و به پذیرش مذهب شیعه گردن نهادند.<sup>۱</sup>

---

۱ - در این باره نگاه کنید به: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ابوالقاسم طاهری، صص ۱۵۳ و ۱۶۰؛ تاریخ عالم‌آرای صفوی، صص

و این چنین شد که روضه‌ها، بعنوان بهترین وسیله برای خلع سلاح روحی توده‌ها، و تکیه‌ها، بعنوان بهترین تکیه‌گاه و آرامگاه روحی روستاییان و رنجبران، مستقیم و غیرمستقیم، به خدمت حکومت‌های وقت درآمدند و حضرت علی و امام حسین (و دیگر امامان شیعه)، بعنوان "پیشوایان انقلابی" و "نمایندگان تمام بشریت مظلوم"، ذهنیت تاریخی جامعه ما را اشغال کردند.

با چنین تصور و تصویری وقتی که با ده‌ها سند تاریخی، مال‌اندوزی‌ها، فسادها، خونریزی‌ها، سازش‌ها، سکوت‌ها و همکاری‌های این "پیشوایان انقلابی" با خلفای جبار اموی و عباسی طیح و افشاء گردید، نویسنده‌گان شیعی یا به ترجیع بند معروف "راوی سنی بوده" توسل جستند و یا راوی سند را به اتهام "شیعه صفوی" و "اسلام اموی" از گردونه مطالعات تاریخی خود خارج کردند<sup>۱</sup> و بدین ترتیب بخش بزرگی از اسناد و مدارک معتبر تاریخی در باره زندگی پیشوایان شیعه را نادیده گرفته و بی اعتبار دانستند! بر این اساس است که آقای ورداسبی گفته‌ها و روایات ابن حزم، آیت‌الله بروجردی کاظمینی، هندوشاه نخجوانی و دیگران را "بی اساس" و "فاقد ارزش تاریخی" می‌دانند.

دست چین کردن مسائل تاریخی، شیوه یک محقق و منتقد صادق نیست، اینگونه برخورد با مسائل تاریخی، نه تنها در خدمت ارتقاء آگاهی و غنای شعرور تاریخی جامعه نیست، بلکه، اساساً در

۱- ۶۴- ۶۵؛ حبیب السیر، ج ۴، صص ۵۲۷- ۵۲۸؛ جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان، علی میرفطروس، صص ۵۳- ۵۵.

۱- برای نمرنگ نگاه کنید به: شیعه علوی، شیعه صفوی، دکتر علی شریعتی، انتشارات تشیع، تهران، ۱۳۵۹ ش.

جهت گمراهی و ناآگاهی مردم است. اینکه دکتر شریعتی می‌گوید: ”اسلام‌شناسی، آنگونه که ما دوست داریم و می‌خواهیم“<sup>۱</sup> ناظر بر همین شیوه غیرعلمی و نادرست است که رویدادهای تاریخی را نه براساس خود رویدادها، بلکه آنها را براساس ”خواست“ و ”میل“ خود تحلیل و تفسیر می‌کند، در برخورد با اینگونه محققین و به اصطلاح منتقدین است که هگل، در جمله طنزآمیزی، شیوه کار آنها را به ریشخند و مسخره می‌گیرد و می‌نویسد:

”رویدادهای تاریخی با تنوری من، خواناتی ندارند،

پس: بدا به حال رویدادها!“

در مورد ثروت‌های حضرت علی، ما ضمن تأکید مجدد به کتاب ”الفصل...“ (ج ۴، ص ۱۴۱)؛ تجارب السلف (ص ۱۲) و جواهرالولایه (ص ۱۳۷) یادآور می‌شویم که اسناد مربوط به ثروت‌ها و املاک حضرت علی در متون و منابع دیگر هم آمده است و حتی نظریه پردازان معروف ”اسلام راستین“ (از جمله: آیت‌الله طالقانی و دکتر شریعتی) نیز آن را تأثید کرده‌اند. در شرایط خارج از کشور و تبعید، تنها عدم دسترسی به متون و منابع تاریخی است که ما را از ارائه اسناد و مدارک بی‌شمار باز می‌دارد، با اینحال تأکید می‌کنیم که روایت آیت‌الله بروجردی کاظمینی (در باره صدقه دادن انگشت‌حضرت علی) نه تنها جعلی نیست بلکه مبنی بر اسناد معتبر است، از جمله: طبری، در تفسیر خود، به این مسئله اشاره کرده است.<sup>۲</sup>

۱ - اسلام‌شناسی (۱)، ص ۱۶۷، م. ۱۶۰.

۲ - نگاه کنید به: تفسیر طبری، ج ۲، ص ۴۱۲. همچنین نگاه کنید به: متهی الآمال، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹.

حضرت علی، در وصیت نامه خود، از نخلستان‌ها و کنیزکان و اموال خوش‌یاد می‌کند که سربرستی آنها را به امام حسن و سپس به امام حسین واگذار می‌کند.<sup>۱</sup>

ابن طقطقی (مورخ شیعی) ضمن تأکید بر این نکته که "هریک از خلفای راشدین صاحب شروت‌های هنگفت و باغ و درخت و اموال بودند" به املاک حضرت علی اشاره نموده و تأکید کرده که "امیر المؤمنین درآمد سرشاری از املاک خود داشت".<sup>۲</sup>

آیت الله طالقانی نیز از املاک و زمین‌هائی نام می‌برد که حضرت علی، بهنگام مرگ، آنها را "وقف" کرده است از جمله: اراضی ینبع، وادی القراء، اذینه و قصیره.<sup>۳</sup> ظاهراً عواید اراضی وقفی حضرت علی، سالیانه ۲۴ هزار دینار بود.<sup>۴</sup> این املاک وقفی غیر از املاک متعددی است که پس از شهادت علی، بعنوان ارث، به امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان حضرت رسیده است. مورخین تعداد فرزندان علی را از ۳۲ تا ۴۸ تن نوشتند و قابل ذکر است که قسمت کوچکی از میراث علی به یکی از فرزندانش (بنام عمر) رسید و او آنچنان در رفاه و آسایش زندگی کرد تا به سن ۸۵ سالگی رسید و در ینبع درگذشت.<sup>۵</sup>

دکتر شریعتی تأکید می‌کند:

"علی در ینبع یک مرکز کشاورزی می‌سازد و به تولید

۱ - نگاه کنید به: نهج البلاغه، ص ۶۷۱، ترجمه جواد فاضل.

۲ - تاریخ فخری، صص ۹۷ و ۱۰۰.

۳ - اسلام و مالکیت، ص ۱۶۸.

۴ - نهج البلاغه، جزء سوم، به نقل از: تاریخ اجتماعی راوندی، ج ۲، ص ۷۷.

۵ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۶۹۶.

می‌پردازد. شاید برای اولین بار است که کسی در این منطقه، اساساً کشاورزی را بشکل یک سرمایه‌گذاری دقیق و بشکل یک کار متراکم و برجسته، شروع می‌کند<sup>۱</sup>. ظاهراً درآمد سالیانه همین فعالیت‌های تولیدی حدود هشتاد هزار دینار طلا (معادل ۳۲۰ کیلو طلا) بود<sup>۲</sup>.

قابل ذکر است که ریاضت، فقریرستی و زهدگرانی حضرت علی نیز هیچگاه دارای مضمونی مترقبی نبوده است. ریاضت، زهد و پوشیدن لباس‌های خشن و وصله دار نه ناشی از فقر و تنگدستی مالی علی، بلکه، اساساً، ناشی از تسلیم طلبی روحی و مذهبی (ترس و رعب از خدا) و حاصل نفس کشی صوفیانه بوده است. هندوشاه ضمن اشاره به توانگری و ثروت‌های حضرت علی و دیگر خلفای اولیه اسلامی تأکید می‌کند که: "تقلیل و اقتصار در مطاعم (خوردانی‌ها) و ملابس (پوشیدنی‌ها) از عجر و فقر آنان نبود"<sup>۳</sup>. آنگونه زهدگرانی‌ها، فقریرستی‌ها و ریاضت‌ها را ما در ابویکر و خصوصاً در عمر بیشتر سراغ داریم<sup>۴</sup> و شگفت نیست که منصور (خلیفة عباسی) نیز "همواره لباس خشن می‌پوشید و گاه پیراهنش را وصله می‌کرد"<sup>۵</sup> همین خلیفة "زاهد" و "ریاضت کش" پس از مرگ، تزدیک به ۱۶ میلیون دینار

۱ - قرن ما در جستجوی علی، ص ۹۰، م. آ. ۲۶.

۲ - زندگانی امام حسین، ص ۹۶.

۳ - تجارب السلف، ص ۱۲.

۴ - سورخان تاریخ اسلام می‌گویند: "عمر فقط یک پیراهن و یک جامه داشت که چندین بار آن را وصله زده بود و غذاش خرما و نان جو بود و برسنی از برق خرما می‌خفت که در خشونت کم از پیراهن موتین او نبود": تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱۱، ص ۵۹. همچنین نگاه کنید به: مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۶۳.

۵ - نگاه کنید به: تاریخ فخری، ابن طقطقی، ص ۲۱۴؛ کامل، ابن اثیر، ج ۹، ص ۲۸۵.

طلاء و ۶۰۰ میلیون درهم نقره از خود باقی گذاشت و بهنگام مرگ بفرزند و جانشینش (مهدی عباسی) گفت: "من ترا چندان مال، فراز آورده‌ام که اگر ده سال نیز خراج بتو نرسد، ارزاق سیاه و نفقات و مخارج ثغور را بدان کفایت توانی کرد".<sup>۱</sup>

۲۲ - آقای ورداسی برای رد مندرجات کتاب "اسلام‌شناسی" مبنی بر خشونت حضرت علی در سرکوب مخالفان و مرتدان از اسلام، صفحاتی را در توصیف "عدالت و دادخواهی" و "آزادمنشی و متنانت و جاافتادگی سیاسی و هوشیاری و بلندنظری انقلابی" آن حضرت سیاه کرده‌اند و سرانجام نیز "افاضه" کرده‌اند که: "مؤلف کتاب اسلام‌شناسی چگونه به خود اجازه می‌دهد که... پیگیرترین پشتیبان مولدان و زحمتکشان جهان، پاشرفترين و صدیق‌ترین دموکرات تاریخ و نماینده و سخنگوی تمامت بشریت مظلوم را آدمکش و خمینی صفت و سرکوب‌گر معرفی کند؟"<sup>۲</sup>

آقای ورداسی، این بار تیز‌ضمن تحریف نظرات ما کوشش کرده‌اند تا با اندیشه‌های القائی، ذهن خوانندگان - و خصوصاً دوستان مذهبی ما - را علیه کتاب "اسلام‌شناسی" و نویسنده آن، تحریک نمایند، زیرا که در هیچ جای کتاب، ما از حضرت علی بعنوان "خمینی صفت" و "آدمکش" یاد نکرده‌ایم بلکه، به تکرار، از او بعنوان شخصیتی معقول و "اصلاح طلب" نام بردۀ ایم.<sup>۳</sup>

۱ - تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۴۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۲.

۲ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۸.

۳ - از جمله در صفحات ۴۰ و ۷۰ کتاب اسلام‌شناسی.

برخلاف نظر آقای ورداسپی، تاریخ جوامع بشری با پیدایش اسلام و ظهر حضرت محمد یا علی آغاز نمی‌شود همچنانکه با مرگ آنان نیز پایان نمی‌یابد. تاریخ بشری، حماسه پایان‌نایذیری است که گذشته‌های دور آنرا انشاء می‌کند و آینده دور نیز آنرا خواهد ساخت. در چنین چشم‌اندازی، زندگی و حیات "علی"‌ها می‌تواند فقط " نقطه" یا "خط" کوچکی بر گستره پر فراز و نشیب تاریخ بشری باشد. بنابراین: بنظر ما، چنانکه نشان داده ایم، حضرت علی بعنوان یک انسان، با همه ضعف‌هایش، نه "پیگیرترین پشتیبان مولدان و زحمتکشان جهان"، نه "باشرفت‌ترین و صدیق‌ترین دموکرات تاریخ" بود و نه "نماینده و سخنگوی تمام بشریت مظلوم". اینگونه نگاه به تاریخ بشری - قبل از هر چیز - نشان دهنده تنگ نظری تاریخی و بیانگر کیش شخصیت کسانی است که "تملّق علی" را با "تشیع علی" عوضی گرفته‌اند.

ما، در اینجا، بر آن نیستیم که اقدامات اجتماعی و مواضع سیاسی - طبقاتی حضرت علی را به بررسی بگیریم (در کتاب "اسلام‌شناسی" و نیز در صفحاتی از کتاب حاضر، ما به گوشه‌هایی از این مواضع و عملکردها اشاره کرده‌ایم) اما برای آنکه نشان دهیم که حضرت علی با صفتی که آقای ورداسپی آنرا از قول ما جعل کرده‌اند، چه شباهتی داشته است تنها به ذکر چند سند از کتب معتبر تاریخی (که مورد قبول و استناد آقای ورداسپی و دیگر مدعیان "تشیع سرخ علوی" نیز هست) اشاره می‌کنیم تا این "شريف‌ترین، پاک‌ترین و آگاه‌ترین مدافعان محروم‌مان تاریخ و پیشوای سرخ اندیشان و سخت ریشگان همه روزگاران"<sup>۱</sup> را بهتر بشناسیم:

---

۱ - ص ۲۷۸، جزمیت فلسفه حزبی، ابوذر ورداسپی.

حضرت علی نیز، چونان حضرت محمد، ابوبکر، عمر و عثمان،  
توسل به قهر و خشونت را بهترین وسیله برای پیشبرد و استقرار اسلام  
می‌دانست بطوریکه تأکید می‌کرد:  
”ما، عقاید (ینش‌ها) مان را بر شمشیرهای مان،  
حمل می‌کنیم“.<sup>۱</sup>

بر این اساس بود که حضرت علی معتقد بود:  
”همانا خدا این امت را بتازیانه و شمشیر ادب کرده است و  
هیچکس نزد امام، مدارا و نرمی نیابد“.<sup>۲</sup>

بعضی از محققین شیعه، بدرستی یادآور می‌شوند که: ”چهل  
سال شمشیر از دست علی نیفتاد تا ارکان اسلام مشید گردید“.<sup>۳</sup>

آقای ورداسی بدروغ می‌نویسد که: ”علی برای نابود کردن  
بردگی، از طرفی با اشراف زمیندار و بردۀ دار درافتاد و از طرف دیگر:  
بردگان را از حقوق اجتماعی و حتی اقتصادی برخوردار ساخت“.<sup>۴</sup> زیرا  
کتب معتبر تاریخی، خلاف این ادعا را نشان میدهند، از جمله: طبری  
یادآور می‌شود:

”حضرت علی در سومین روز خلافتش ندا داد که: هر  
غلامی که سوی مالکان (اربابان) خوش بازنگردد، خونش هدر  
است“.<sup>۵</sup>

با چنین سیاستی در برابر بردگان بود که معقل بن قیس (سردار

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰، ص ۴۶۰.

۲ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۸.

۳ - زندگانی امام حسین، عمادزاده، ص ۱۰۶.

۴ - جزمیت فلسفه حزبی، ص ۲۹۰.

۵ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۲۳۹.

علی) در جنگی همه آن کسانی را که مرتد شده و از پذیرفتن اسلام سر باز زده بودند، کشت و ۵۰۰ زن و کودک نصرانی (مسيحی) را ب مجرم پذیرفتن اسلام و يا ندادن جزیه برده ساخت و همه اين کودکان و زنان را به يك ميليون (درهم) فروخت. حضرت علی در باره برده کردن اين زنان و کودکان و فروش آنها، به معقل بن قيس گفت: "نکو کردي و بجا کردي!"<sup>۱</sup>

يعقوبی (مورخ شیعی) در توصیف عملکردهای سیاسی - اجتماعی حضرت علی، جملاتی کوتاه، اما گویا و تکان دهنده دارد. او می‌نویسد:

"علی، حکم‌های شگفت‌آوری داشت، چنانکه قومی را آتش زد و دیگرانی را بوسیله دود از میان برد و بعضی انگشتان دست را در دزدی برید و دیواری را بر سر دو نفر که آندو را مشغول فستی دید، خراب کرد".<sup>۲</sup>

در ادامه این "حکم‌های شگفت‌آور" بود که حضرت علی:  
"در يك روز ۲۵۰۰ تن از قوم آزاد را کشت و بقولی:  
آنقدر از مردم را کشت که کسی نبود کسی را تسليت گوید و هر خاندان بکشتنگان خود مشغول بود".<sup>۳</sup>

بعضی محققان معاصر شیعی نیز در این باره می‌گویند: "کمتر قیلله و طایفه و خانواده‌ای یافت می‌شد که از شمشیر خونریز و بازوی توانای

۱ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۶، صص ۲۶۶۵-۲۶۶۶؛ کامل، ابن اثیر، ج ۱، صص ۳۳۰-۳۳۱؛ همچنین نگاه کنید به: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۷؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۶۷.

۲ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۱۳۷-۱۳۸.

۳ - مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۲۹.

علی، داغی بدل نداشته باشد”<sup>۱</sup>.

حضرت علی که از کشتن قاتلان عثمان - به آین بیانه که ”چندین کس را به خون یک تن نمی‌توان کشت“ - خودداری کرده بود، در باره قاتلین دوست خود (عبدالله بن خباب) چنان سختگیری و خشونتی بکار گرد که بیسابقه بود بطوری که گفت:

”بخدا اگر همه مردم روی زمین به کشتن عبدالله اقرار کنند، همه را از دم ششیر می‌گذرانم و یک لحظه در این کار درنگ نخواهم کرد“<sup>۲</sup>.

چنین بود ”آزادمنشی، متنات، جاافتادگی سیاسی، تعالی روحی و بلندنظری انقلابی حضرت علی“ این ”باشرف‌ترین و صدیق‌ترین دموکرات تاریخ“<sup>۳</sup> ... و چنین است که:

افسانه‌ها در محک تاریخ فرو می‌ریزند.

۱ - علی، مرد نامتناهی، حسن صدر، ص ۷۶.

۲ - الفصل فی المل، ج ۴، صص ۱۰۰ و ۱۰۲.

۳ - مجاهد، شماره ۲۶۶، ص ۱۸.

## منابع و مأخذ

آ

آفرینش و تاریخ (البلد و التاریخ): مُطہرین طاهر مقدسی، ج ۵ و ۶، محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱ش.

### الف

أخبار الطوال: ابوحنیفه دینوری، صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۴۶ش.

ارشاد: محمدبن محمد مفید، بکوشش محمدباقر بهبودی، تهران، ۱۳۵۱ش.

الاستیعاب فی معرفة الاصحاب: ابن عبدالبرقرطبی، ج ۱، حیدرآباد، دکن، ۱۳۱۸-۱۳۱۹ هـ.

اسلام در ایران: پتروشفسکی، کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۴ش.

- اسلام شناسی (۱): علی شریعتی، مجموعه آثار ۱۶، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۶۱ش.
- اسلام شناسی (۲): علی شریعتی، مجموعه آثار ۱۷، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۶۲ش.
- اسلام شناسی (۳): علی شریعتی، مجموعه آثار ۱۸، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ش.
- اسلام شناسی: علی میرفطروس، چاپ یازدهم، انتشارات فرهنگ فرانسه - کانادا، ۱۹۸۹.
- اسلام و سرمایه داری: ماکسیم رودنسون، ترجمه و انتشار گروه اتحاد کارگر، تهران، ۱۳۵۸ش.
- اسلام و مالکیت: سید محمود طالقانی، انتشارات مسجد هدایت، تهران، ۱۳۳۳ ش.
- اعیان الشیعه: سید محمد امین عاملی، سید کمال موسوی، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۴۵هـ.
- الاغانی: ابوالفرح اصفهانی، ج ۷، طبع دارالكتب المصريه، مصر، ۱۳۴۹هـ.
- الفباء (نشریه): به همت غلامحسین ساعدی، شماره ۴، پاریس، ۱۳۶۴ش - ۱۹۸۵م.
- الاموال: ابو عبیدالله قاسم بن سلام، طبع قاهره، ۱۳۵۴هـ.

## ب

بازشناسی هوت ایرانی - اسلامی: علی شریعتی، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ش.

بحرالفواید: مؤلف ناشناس، به اهتمام محمدتقی دانش پژوه، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵ ش.

## ت

تاریخ اجتماعی ایران: مرتضی راوندی، ج ۲، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶ ش.

تاریخ بلعمی: (تکمله و ترجمة تاریخ طبری)، ابوعلی محمدبن بلعمی، به تصحیح ملک الشعرا، بهار، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، تهران، ۱۳۴۱ ش.

تاریخ تمدن: ویل دورانت، ج ۱۱، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۴۲ ش.

تاریخ تمدن اسلام: جرجی زیدان، ۵ جلد، علی جواهر کلام، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵ ش.

تاریخ الرسل والملوک: محمدبن جریر طبری، صادق نشأت، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۱ ش.

تاریخ سیاسی اسلام: حسن ابراهیم حسن، ابوالقاسم پایندۀ، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۸ ش.

تاریخ سیاسی اسلام: نعمت‌الله قاضی، انتشارات پیروز، تهران، ۱۳۴۹ ش.

تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس: ابوالقاسم طاهری، انتشارات جیبی، ۱۳۵۴ ش.

تاریخ سیستان: مؤلف ناشناس، بتصحیح ملک الشعرا، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۱۴ ش.

تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام: محمد جواد مشکور، انتشارات اشراقی، تهران، ۱۳۵۷ ش.

- تاریخ طبری: محمدبن جریر طبری، ابوالقاسم پاینده، ج ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۱۱ و ۱۲، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲-۱۳۵۴ش.
- تاریخ عالم آرای صفوی: مؤلف ناشناس، به کوشش یدالله شکری، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳ش.
- تاریخ عرب: فیلیپ حیتی، ج ۱، ابوالقاسم پاینده، انتشارات حقیقت، تبریز، ۱۳۴۴ش.
- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی: ذیع الد صفا، ج ۱، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۶ ش.
- تاریخ فخری: ابن طقطقی، محمد وحید گلپایگانی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰ش.
- تاریخ گردیزی (زین الاخبار): ابوسعید عبدالحسین بن ضحاک بن محسود گردیزی، به تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحسین حبیبی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷ش.
- تاریخ گزیده: حمالله مستوفی، به اهتمام عبدالحسین نوائی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۹ش.
- تاریخ یعقوبی: احمدبن ابی یعقوب، ج ۱ و ۲، محمد ابراهیم آیتی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۶ش.
- تجارب السلف: هندوشاه نخجوانی، به اهتمام عباس اقبال، انتشارات طهری، تهران، ۱۳۴۴ش.
- تشیع علوی، تشیع صفوی: علی شریعتی، مجموعه آثار (۹)، انتشارات تشیع، تهران، ۱۳۵۹ش.
- تفسیر طبری: محمدبن جریر طبری، ج ۵ و ۶، بتصحیح و اهتمام حبیب یغماتی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹-۱۳۴۲ش.

## ج

جزمیت فلسفه حزبی: (نقده بر کتاب اسلام در ایران پژوهشگری) ابوذر وردابی، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۵۷ ش.

جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان: علی میرفطروس، انتشارات بامداد، تهران، ۱۳۵۶ ش.

جواهرالولایه: آیت الله بروجردی کاظمینی، انتشارات حامد، قم، ۱۳۴۰ ش.

## ح

حییب السیر: خواندمیر، ۴ جلد، با مقدمه جلال الدین هعائی، انتشارات خیام، تهران، ۱۳۳۳ ش.

الحسین: علی جلال، ج ۱، قاهره، ۱۴۳۲ هـ.ق.

حسین، وارث آدم: علی شریعتی، مجموعه آثار ۱۹، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۶۱ ش.

حلاج: علی میرفطروس، چاپ چهاردهم، انتشارات نیما، آلمان، ۱۹۹۸.

## چ

چه نیازی است به علی؟: علی شریعتی، مجموعه آثار ۲۶، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ ش.

## د

دانشنامه ایران و اسلام (زیر نظر احسان یارشاطر): ج ۳، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۵ ش.

درة القصص، ملا مرتضی شریعتمدار، طبع سنگی، تهران، ۱۳۱۴ هـ.  
دیوان فارسی فضل الله نعیمی، به کوشش رستم علی اویف، انتشارات  
دنیا، تهران، ۱۳۵۴ ش.

## و

راه آزادی: شماره ۲، نشریه جمعیت داد، پاریس، ۱۳۶۴ ش.  
راه حسین، احمد رضائی، انتشارات مجاهدین خلق ایران، بی تاریخ.  
روضه الصفا، میرخواند، ج ۲ و ۳، انتشارات پیروز، تهران، ۱۳۳۸ ش.

## ز

زمان نو (نشریه): شماره ۱۰ و ۱۱، چاپ پاریس، ۱۳۶۴ ش.  
زندگانی امام حسین: زین العابدین رهنما، (۲ جلد)، انتشارات  
زوار، چاپ یازدهم، تهران، ۱۳۶۵ ش.  
زندگانی امام حسین: عمادالدین حسین اصفهانی (عمادزاده)،  
انتشارات امین، تهران، ۱۳۶۴ ش.  
زندگی سیاسی هشتادین امام: جعفر مرتضی حسینی، سیدخلیل  
خلیلیان، دفتر انتشارات فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۹ ش.  
زین الاخبار: ابوسعید عبدالحسی گردیزی، تصحیح و تحشیه  
عبدالحسی حبیبی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷ ش.

## س

سیاست نامه (سیرالملوک): خواجه نظام الملک طوسی، به کوشش  
جعفر شعار، انتشارات جیبی، تهران، ۱۳۶۴ ش.

سیرت رسول الله (سیرة النبی): ابن هشام، ج ۱ و ۲، به تصحیح و مقدمه اصغر مهدوی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱ش.

## ش

شهید جاوید: صالحی نجف آبادی، بدون ناشر، بدون تاریخ.  
شیعه: علی شریعتی، انتشارات الهام، مجموعه آثار ۷، تهران، ۱۳۶۲ش.

شیعه در اسلام: علامه سید محمد حسین طباطبائی، انتشارات دارالتبیغ اسلامی، قم، ۱۳۴۸ش.

## ص

صحیح الکافی: شیخ محمد الباقر البهبودی، ج ۳، انتشارات دارالاسلامیه، بیروت، ۱۴۰۱ هـ.

## ط

طبقات ناصری: قاضی منهاج السراج، ج ۱، تصحیح و تحریشیة عبدالحی حبیبی، انجمن تاریخ افغانستان، کابل، ۱۳۴۲ش.

## ع

العیر (تاریخ ابن خلدون): ج ۱، عبدالحمد آیتی، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳ ش.  
علی: علی شریعتی، مجموعه آثار ۲۶، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۶۱ش.

علی، انسان کامل: علی شریعتی، مجموعه آثار ۲۶، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ش.

علی، بنیانگذار وحدت: علی شریعتی، مجموعه آثار ۲۶، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ش.

علی، مرد نامتناهی، حسن صدر، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۳ش.  
عمادالدین نسیمی، علی میرفطروس، چاپ دوم، انتشارات نیما، آستان، ۱۹۹۹.

## ف

الفرق بين الفرق (تاریخ مذاهب اسلام): عبدالقاهر بغدادی، محمد جواد مشکور، انتشارات حقیقت، تبریز، ۱۳۲۳ش.

فرق الشیعه نویختی: منسوب به أبو محمد حسن بن موسی نویختی، ترجمه محمد جواد مشکور، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳ش.

فرهنگ ایرانی پیش از اسلام: محمد محمدی، انتشارات توسع، تهران، ۱۳۷۴ش.

الفصل فی المل والاهوا و والنحل: ابن حزم اندلسی، ج ۴، طبع الادیبه، مصر، ۱۳۲۰ق.

## ق

قاسطین، مارقین و ناکثین: علی شریعتی، مجموعه آثار ۲۶، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ش.  
قرآن: چاپ اسلامیه، تهران، ۱۳۵۱ش.

قرن ما، در جستجوی علی: علی شریعتی، مجموعه آثار ۲۶، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۱ش.

قصص الانبياء: ابواسحق ابراهیم النیشاپوری، به اهتمام حبیب یغماقی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۰ش.

## ک

کامل (اخبار ایران): عزالدین ابن اثیر، ج ۱، باستانی پاریزی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ ش.

کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران): عزالدین ابن اثیر، ج ۱۰، عباس خلیلی، انتشارات کتاب ایران (علمی)، بی تاریخ.

کتاب الخراج: یحیی بن آدم القرشی، طبع لیدن، ۱۸۹۵م.

کتاب الخراج: قاضی ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم، قاهره، ۱۳۵۲ق.

کتاب الفتوح: احمد بن اعلم الكوفی، ج ۵، طبع دارالندوۃ الجدیدہ، بیروت، بدون تاریخ.

کتاب السوزراء و الكتاب: محمدبن عبدوس جهشیاری، ابوالفضل طباطبائی، انتشارات خاور، تهران، بی تاریخ.

## ل

لغت نامه: علی اکبر دهخدا، انتشارات سازمان لغت نامه دهخدا، تهران.

## م

مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام: حبیب اللہ پایدار، انتشارات تشیع، تهران، ۱۳۵۶ش.

- مالکیت در اسلام: سید محمود طالقانی، انتشارات مسجد هدایت، تهران، ۱۳۳۳ش.
- مجاحد: نشریه سازمان مجاهدین خلق ایران، شماره‌های ۲۶۶ و ۲۸۴-۲۷۲، چاپ پاریس، ۱۳۶۴.
- مختصرالبلدان: ابن فقيه، ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹ش.
- مجمل التواریخ و القصص: مؤلف ناشناس، به تصحیح ملک الشعراه بهار، انتشارات خاور، تهران، ۱۳۱۸ش.
- مروج الذهب و معادن الجوهر: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ج ۱ و ۲، ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶-۱۳۶۰ش.
- معجم الْبُلْدَان: یاقوت حموی، ج ۵، طبع صادر، بیروت، ۱۳۷۴ق.
- مقالات الطالبیین، سید احمد صقر، طبع قاهره، ۱۹۴۹م.
- مقدمه: ابن خلدون، ج ۱، محمد پروین گنابادی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵ش.
- ملاحظاتی در تاریخ ایران: علی میرفطروس، چاپ سوم، انتشارات نیما، آلمان، ۱۹۹۸م.
- منْ تاریخ الالحاد فی الاسلام: پاول کراوس، عبدالرحمن بدوى، طبع قاهره، ۱۹۴۵.
- منتخب التواریخ: حاج محمد هاشم خراسانی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۵۲ش.
- منتھی الامال فی تواریخ النّبی والآل: شیخ عباس قمی، ج ۱ و ۲، انتشارات جاویدان، تهران، بدون تاریخ.

ن

نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۱۰۱، سال ۲۴، تبریز،  
۱۳۵۱ش.

نفحات الانس من حضرات القدس: عبدالرحمن جامی، چاپ کلکته،  
۱۸۰۹م.

نهج البلاغه (سخنان حضرت علی): جواد فاضل، انتشارات علمی،  
تهران، ۱۳۵۰ش.

نهج البلاغه: شرح فیض الاسلام، ج ۱-۶، تهران، بدون تاریخ.

نهج الفصاحه: حضرت محمد، ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان،  
تهران، ۱۳۵۵ش.

و

وفاء الوفاء باخبر دارالمصطفی (تاریخ مدینه المنوره): سمهودی،  
قاهره، بی تاریخ.

## نامنامه

اسامي کتاب ها، مجلات، روزنامه ها و مقالات با \* مشخص شده اند

ابن سعید: ۵۰	آخوندزاده، میرزا فتحعلی: ۳۷
ابن سینا: ۳۷	* آفريش و تاريخ: ۶۵
ابن عباس: ۱۷	آقاخان کرمانی (میرزا): ۳۸
ابن عبدالبر قرطمی: ۶۴	آل بوید: ۹۴
ابن طقطقی: ۹۸، ۹۷، ۶۹، ۵۰، ۴۷	
ابن فقید: ۴۹	
ابن ماجد: ۳۲	الف
ابن مسعود: ۳۵	* الاغانی: ۳۵
ابن هشام: ۶۳، ۵۴	ابن اثیر: ۸۱، ۶۷، ۵۸، ۵۴، ۴۸، ۳۶، ۱۰۲، ۹۸
ابویکر: ۴۲، ۲۰، ۱۹، ۱۶، ۱۵	ابن ابی الحدید: ۳۰
۶۸-۶۶، ۶۳، ۶۲، ۵۹-۵۷، ۲۹-۲۷	ابن حزم: ۹۵-۹۳، ۹۰، ۷۸
۱۰۱، ۹۸، ۷۳، ۷۱، ۷۰	ابن خلدون: ۶۵، ۶۰، ۲۴، ۱۸
ابوداود سجستانی: ۳۱	ابن راوندی: ۳۷
ابذرغفاری: ۶۱	ابن زیاد، عبیدالله: ۸۴، ۸۲، ۵۲، ۵۱
ابوسفیان: ۶۰، ۴۲	ابن سعد: ۵۱
ابوشاکر: ۳۷	

- ام حکیم (خارجی): ۸۹  
 ام کلثوم (دختر حضرت علی): ۶۷  
 ام کلثوم (دختر حضرت محمد): ۶۵  
 \* الاموال: ۶۶  
 اموی ← بنی امیه  
 \* امی: ۱۸  
 امین عاملی، محسن: ۱۸  
 اهل رده: ۵۵  
 اهواز: ۸۹، ۸۶  
 ایران: ۳۶، ۳۴، ۱۵، ۱۰
- ب
- بابک خرمدین: ۹۴، ۸۰  
 \* بازشناسی هوتیت ایرانی - اسلامی: ۷۹  
 بامدادان، بابک: ۴۴، ۳۷  
 \* بحر الفواید: ۲۶  
 بحرین: ۸۱  
 بخاری محمدين اسماعيل: ۴۱، ۱۷  
 بدیوی، عبدالرحمن: ۲۸  
 برقه: ۶۶  
 بروجردی کاظمینی (آیت الله): ۹۵، ۹۰  
 \* بستان العارفین: ۳۵  
 \* بصائر الدرجات: ۱۸  
 بصره: ۸۶  
 بغدادی، عبدالقاهر: ۷۸  
 بلال حیشی: ۶۱  
 بنی امیه: ۷۰، ۶۵، ۶۱، ۵۹، ۴۹، ۴۶
- ابوقیصہ قحافی: ۸۹  
 ابومرہ کندی: ۳۵  
 ابویوسف (قاضی): ۵۰، ۲۶  
 \* اخبار الطوال: ۵۱  
 \* ارشاد: ۴۹  
 \* الاستیعاب فی معرفة الاصحاب: ۶۴  
 اسکندریہ: ۳۳  
 اسلام: ۶، ۱۰، ۸، ۱۵، ۱۷-۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۴۴، ۴۵، ۱۰۰، ۶۲، ۶۱، ۷۹، ۷۸، ۱۰  
 \* اسلام در ایران: ۷۹، ۷۸، ۱۰، ۸۹، ۸۵، ۸۱  
 \* اسلام شناسی (شریعتی): ۹۶، ۷۱  
 \* اسلام شناسی (میرفطروس): ۶  
 ۲۶، ۲۴-۱۹، ۱۷، ۱۴، ۱۳، ۱۱، ۱۰، ۹۹، ۸۰، ۲۹، ۲۷  
 \* اسلام و سرمایه داری: ۲۶  
 ۹۷، ۷۷  
 \* اسلام و مالکیت: ۷۵  
 \* اشتراکیه اسلام: ۵۶  
 \* الاصابة: ۵۶  
 اصفهان: ۸۶  
 اصفهانی، ابو جعفر: ۳۵  
 \* اصول کافی: ۱۶  
 اعراب: ۳۵، ۳۳، ۲۵  
 \* اعلام الموقعين: ۳۲  
 اعواف: ۶۶  
 \* اعيان الشیعه: ۴۷، ۱۸  
 اقرع بن حابس تمیمی: ۶۱  
 \* الفباء: ۳۷

- \* تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی: ۳۶-۴۲
- \* تاریخ فخری: ۶۹، ۵۰، ۴۷
- تاریخ گردیزی (زین الاخبار): ۸۵
- \* تاریخ گزیده: ۸۵، ۶۵، ۶۲، ۵۴
- \* تاریخ یعقوبی: ۵۱، ۴۸، ۳۶، ۲۳، ۲۲
- ۱۰۲، ۱۱، ۸۷، ۸۶، ۶۸، ۶۱، ۵۸، ۵۴
- تبیین: ۹۶
- \* تجارب السلف: ۹۰، ۵۲، ۴۷
- تشیع: ۱۰۰، ۹۴، ۳۰
- \* تشیع علوی، تشیع صفوی: ۷۰
- تصوف: ۹۶
- \* تفسیر طبری: ۹۶، ۶۹، ۵۵
- \* تورات: ۳۵
- ث**
- \* ثورة الزنج: ۳۶
- ج**
- جامی، عبدالرحمن: ۴۰
- \* جزئیت فلسفه حزبی: ۳۰، ۱۰
- ۷۶، ۶۰، ۵۹
- ۱۰۱، ۱۰۰، ۸۲
- جعفر صادق (امام): ۹۰، ۴۷، ۱۸
- جلال، علی: ۵۰
- ۹۵، ۸۸، ۸۶، ۸۴-۸۲، ۷۹، ۷۸
- بوشهر: ۸۶
- پ**
- پایدار، حبیب اللہ (ح. پیمان): ۲۴
- ۷۶، ۷۵، ۵۹
- پایندہ، ابوالقاسم: ۳۰، ۲۸
- پتروشفسکی: ۷۹، ۷۸، ۱۰
- پلاسیو، آسین: ۹۲
- ت**
- \* تاریخ اجتماعی ایران: ۹۷
- \* تاریخ تمدن: ۹۸
- \* تاریخ تمدن اسلام: ۳۳، ۳۲
- ۵۰، ۴۹
- \* تاریخ سیاسی اسلام (حسن ابراهیم حسن): ۲۸، ۲۷، ۱۹
- \* تاریخ سیاسی اسلام (قاضی): ۲۰
- \* تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس: ۹۶
- \* تاریخ سیستان: ۸۷، ۸۲، ۸۱
- \* تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام: ۷۹، ۷۸، ۶۷
- \* تاریخ طبری: ۲۲-۱۹، ۱۷، ۱۶
- ۵۰، ۴۶-۴۴، ۴۲، ۳۸، ۳۶، ۲۸-۲۶
- ۸۲، ۶۹-۶۷، ۶۵-۶۳، ۶۱، ۵۸، ۵۶
- ۱۰۳-۱۰۱، ۹۹، ۹۷، ۸۹، ۸۷، ۸۶، ۸۴
- \* تاریخ عرب: ۲۸، ۲۷

حکیم بن خرام: ۶۰	جمهوری دموکراتیک اسلامی: ۱۰
حصنه: ۶۳	* جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان: ۹۵
* حلاج: ۴۶، ۴۴، ۴۲، ۲۸، ۷	چواهرالولایة: ۹۶، ۹۰
حلاج، حسین بن منصور: ۸۰	جهشیاری: ۶۷
حمزة خارجی: ۸۵	
حنبلی: ۹۲	
حنفی: ۹۲	
حنین: ۶۰	* چه نیازی است به علی؟: ۶۲، ۵۹
حویط بن عبدالعزی: ۶۰	۷۴، ۷۲
حیتی، فیلیپ: ۲۸	

## ج

خ
خالدبن عبدالله: ۸۴
خالدبن ولید: ۵۷ - ۵۵
خدیجه: ۵۹، ۵۸
خراسان: ۸۷
خراسانی، حاج محمدهاشم: ۶۴
خلفای راشدین: ۲۹
خمینی، روح الله: ۱۵، ۱۳
خمینیسم: ۱۰، ۱۱
خوارزمشاه، علام الدین: ۹۴
خارج: ۹۰ - ۷۸
خوارزمی، محمدبن موسی: ۳۷
خیام، حکیم عمر: ۳۹
دارمی: ۳۵، ۳۰
د

ح
حارث بن هشام: ۶۰
حافظ: ۱۲، ۱۱
* حبیب السیر: ۹۵، ۶۴، ۵۴
حجاج بن یوسف ثقفی: ۸۷، ۸۳
حدیبیه: ۲۰، ۱۹، ۱۷
حروفیه: ۳۹
حسن، ابراهیم حسن: ۲۸
حسن (امام): ۶۹، ۶۸، ۵۰، ۴۹
حسن: ۹۷، ۸۰
حسنا: ۶۶
حسین (امام): ۶۸، ۵۳ - ۴۸، ۴۶
حسینی: ۹۷، ۹۵ - ۹۳، ۸۲، ۸۰، ۶۹
* الحسین: ۵۰
حسین، طه: ۲۴
* حسین، وارث آدم: ۷۱
حسینی، جعفر مرتضی: ۴۸

- ز**
- \* زبیرین عسوان: ۵۶، ۶۲، ۷۲ - ۷۲
  - زندگانی امام حسین (رهنما): ۵۲
  - \* زندگانی امام حسین (عمادزاده): ۱۰۱، ۹۸، ۵۲، ۵۰، ۴۹
  - \* زندگی سیاسی هشتاد و نه هزار امام: ۴۸
  - زیدان، جرجی: ۲۲
  - زیدین ثابت: ۵۴، ۵۳
  - زیدیه: ۴۸
  - \* زین الاخبار - تاریخ گردیزی زین العابدین (امام): ۴۶
- س**
- السباعی، مصطفی: ۷۵، ۷۷، ۷۸
  - سعدهن ابی وقار: ۵۱
  - سعیدالحدیری: ۳۳
  - سعیدین یبریع مخزومی: ۶۱
  - سعیدین ابی وقار: ۳۶، ۵۸، ۶۲
  - سقیفه: ۷۲، ۲۲
  - سکینه (دختر امام حسین): ۵۳
  - سلام: ۶۶
  - سلیم، عبدالامیر: ۱۸
  - سمهودی: ۶۶
- د**
- \* داشتنامه ایران و اسلام: ۹۲
  - \* درة القصص: ۶۵
  - دلل: ۶۶
  - دمشق: ۵۰
  - دورانت، ویل: ۲۵، ۹۸
  - دهخدا، علی اکبر: ۵۲
  - دهری: ۴۱، ۳۸، ۳۶
  - دینوری، ابوحنیفه: ۸۶، ۸۱
  - \* دیوان فارسی نعیمی: ۲۹
  - \* دیوان کامل جامی: ۴۰
- ذ**
- ذات الرقاع: ۶۵
- ر**
- رازی، محمدبن زکریا: ۳۷
  - رامهرمز: ۸۶
  - \* راه آزادی: ۸، ۱۲، ۱۳، ۲۶، ۴۵، ۵۷، ۵۵
  - \* راه حسین: ۲۴، ۷۸
  - \* ریاضیات خیام: ۳۹
  - رضا (امام): ۴۷، ۴۸
  - رضانی، احمد: ۲۴، ۵۸، ۲۵
  - رقیه: ۶۴، ۶۵
  - رودنсон، ماکسیم: ۲۶
  - \* روضة الصفا: ۲۶، ۴۹، ۵۱، ۵۲
  - رهنما، زین العابدین: ۵۲

صافیه: ٦٦	سنن: ٣٥، ٣٢، ٣٠
صالح بن ابی عبیدالله: ٤٣	سنن: ٩٤ - ٩٢، ٨٤، ١٥
صالح بن عبدالقدوس: ٤٣	سوسیالیسم: ٧٨ - ٧٥
صالحی نجفآبادی: ٥١	سرقسطانی: ٣٦
* صحیح الکافی: ١٧	سهیل بن عمرو: ٦٠
* صحیح بخاری: ٣٠، ١٧	* سیرت رسول الله: ٦٠، ٥٤، ٥١
* صحیح ترمذی: ٣٢	٦٤، ٦٣، ٦٢
* صحیح مسلم: ١٧	سیستان: ٨٧، ٨٢، ٨١
صدر، حسن: ١٠٣	
صدقو، شیخ: ١٨	ش
صفا، ذیع الله: ٣٢	شاپور: ٨٦
صفار، محمدبن حسن: ١٨	شافعی: ٩٢
صفین: ٥٢	شام: ٣٥
صغر، سید احمد: ٤٧	شیبیب خارجی: ٨٤
صفوان بن امیه: ٦٠	* شرح نهج البلاغه: ٣٠
صفوی: ٩٤	شیعتمدار، ملا مرتضی: ٦٥
صفوی، شاه اسماعیل: ٩٤	شیعی، علی: ٥٩، ٤٧، ٤٥، ١٥، ٥٥ - ٥٩ ٩٧ - ٩٥، ٩٢، ٧٤، ٧٢، ٧١، ٦٩، ٦٧، ٦٢
ض	شمرین ذی الجوش: ٥٣، ٥٢
ضیع: ٣٤	شهرستانی، عبدالکریم: ٧٩، ٧٨
ط	* شهید جاوید: ٥١ * شیعده: ٥٩
طالقانی، سید محمود: ٦٢، ٥٨، ١٥	شیعه (شیعیان): ٤٨ - ٤٦، ٣٦، ١٥
	٩٤، ٨٨، ٨٤، ٨٠، ٧٨
طباطبائی، سیدحسین: ٥٢	ص
* طبقات الكبير: ٣٠	صاحب تبریزی: ٢٣
* طبقات ناصری: ٨٥	

طبرستان: ۶۹	طبری، محمدبن جریر: ۲۱، ۱۹، ۱۷
۶۶-۶۴، ۶۲، ۵۹-۵۷، ۵۴، ۴۹	۸۷، ۸۱، ۵۷، ۵۰، ۴۵، ۴۴، ۴۷، ۲۲
۱۰۳، ۱۰۱، ۷۳، ۷۱-۶۸	۱۰۱، ۹۶، ۸۹
عریستان: ۷۶، ۲۵	طنحد: ۹۱، ۷۴-۷۲، ۶۲، ۵۸
عسقلانی، ابن حجر: ۵۶	طوسی، ابوموسی جابر: ۳۷
عطار نیشابوری: ۷۴	
عقیل: ۵۰	
علایین حارث ثقفی: ۶۱	
علیی، احمد: ۳۶	
* علل الشرایع: ۱۸	عارف قزوینی، ابرالقاسم: ۳۹
* علی، ابومرد تاریخ: ۳۰	عایشہ: ۶۳، ۳۲، ۲۸
* علی، انسان کامل: ۷۱	عباس (عباسیان): ۴۱، ۳۶، ۲۹
علی بن ایطالب: ۲۰، ۱۸، ۱۶، ۱۱، ۱۱	۹۵، ۸۸، ۸۶، ۸۴، ۴۸، ۴۶
۵۴، ۵۲، ۵۰، ۴۸، ۳۸، ۲۹، ۲۸، ۲۳-	عباسی، مامون: ۴۸، ۴۷
۸۸، ۸۶، ۸۰، ۷۷، ۷۵-۶۶، ۶۲، ۵۷	عباسی، معتضد: ۹۲
۱۰۳-۹۳، ۹۲، ۹۰	عباسی، منصور: ۹۸، ۸۷، ۶۶، ۶۰
* علی، بنیانگذار وحدت: ۷۱	عباسی، مهلهی: ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۹۹
* علی، مرد نامتناهی: ۱۰۳	
* عمادالدین نسیمی: ۳۸	عباسی، هادی: ۴۲
عمادزاده: ۱۰۱، ۵۲	عباسی، هارون الرشید: ۴۷، ۴۴، ۴۳
عمر (پسر حضرت علی): ۹۷	عبدالرحمن بن عوف: ۲۵، ۲۴
عمرین خطاب: ۲۹، ۲۸، ۲۰، ۱۹	۶۸، ۶۲، ۵۸-۵۶
۹۸، ۷۳، ۶۸، ۶۷، ۶۴، ۶۲، ۳۵، ۳۳	عبدالملک مروان اموی: ۸۲
۱۰۱	عبدالله بن ابی بکر: ۸۷
عمروین عاص: ۵۶، ۳۴، ۳۳	عبدالله بن جعفر: ۵۰
عییرین وهب: ۶۱	عبدالله بن خباب: ۱۰۳
عینة بن حصین: ۶۱	* العیر: ۶۰، ۱۸
	عثمان بن عفان: ۲۹، ۲۸، ۱۵